

بمیان تو و مرا صفت ساز و سمی
بمیان تو و مرا صفت ساز و سمی

این دنیا یاب که هر بینائی آنست
این دنیا یاب که هر بینائی آنست



بمیان تو و مرا صفت ساز و سمی
بمیان تو و مرا صفت ساز و سمی



تصنیف لطیف فرید روزگار
تصنیف لطیف فرید روزگار

در میان تو و مرا صفت ساز و سمی
در میان تو و مرا صفت ساز و سمی

بیت و حرف ط از حرف خلیج و حرف است و بعد است مطلب برآید بامداد و از طالع نه بیت ستان
 تا چهل بیت حرف ع مع پنج نطق ط از بحر خواص خمس باطنی که اگر طالع عین آید اگر چه بینان
 محسوس است اما از اعداد بینات فوقین داد امید است که مطلب حاصل آید و لیکن تحلیل و استخراج
 بیت آن از بیت طالع با سقاط صفر مفرم خانه شانده ۳ و پنج نفس که برست طالعانی است
 اگر استخراج کند و طالع حرف غین باشد از بیت طالع و هم بیت شانده تا چهل بیت است اما طالع جال
 نمی آید که خمس است حرف قی اتحادیه اند چهار نطق ط این هر دو حرف در محل تساوی اند اما در
 ابتدا و نحوست و از انداز بیت طالع تا دوازده بیت خمس اند و از گذشت ۲۴ تا ۳۳ بیت
 اند و استخراج و جلی بحرف است حرف ک غیر متواجبه است بعد بیت نجسیه نه غالب است پنج نقطه
 سقوط است اگر در بیت طالع جلیک به طلب حاصل آید و لغات جمیع هر کد و استخراج توانی البیت
 است حرف ل نطق نوشته نشد خلفا بحرف است سوا که است و استخراج آن از سه بیت گذشته از طالع
 است تا هم بیت و اگر تمام غیایق از باطنی ماضی و مستقبل و حال استخراج از ده بیت اول
 ماضی مقابل استخراج نماید و از ده بیت آن قلب در حال و از ده بیت آخر مستقبل حرف اول
 حرف ل را که نقطه نوشته نشد چه سبب است جواب در میان ل الف اتحاد قلبی است
 چرا که حرف ل در زمینه الف است و الف در زمینه لام پس حرف الف سه نقطه است نه بعضی هفت پس
 ازین معلوم شد که لام هم سه نقطه خواهد بود یا هفت نقطه هم چهار نقطه است چون المکات المکات و الحجرت
 و اللهوت بیانات این حرف بیستم و درایم تحقیق است اگر در بیت طالع جلیک برآید و دنیا و غنی برآید
 استخراج از بیت طالع هفده بیت گذشته استخراج نماید حرف و نه نقطه است اگر طالع جلیک برآید
 استخراج حال و مستقبل نماید و اگر ضرر دارد لغز این استخراج نماید هر چه طالع برآید از بیت طالع پنج
 بیت گذشته تا در حرف و او دوازده نقطه است خلف بحرف است بعد بیت سوا که است تا ستر
 و دیگر با ولایت از بیت طالع دوازده گذشته تا هم بیت شانده حرف و خلفا هر هفت است بعد ستر
 حرف ک و حرف کب پنج نقطه است و علی هم اینچه شصت سیه الانسانی شهر فزنجیه الحیوه است اگر کوان

استخراج از بیت طالع تا آخر بیت ۸ باشد اسم سعادت و حصول طلب بهر جهت تمام است حرف می
 هست نقطه است بیل مانی نخست به کویج و استخراج بیت طالع بهت گذشت تا پنجا بیت
 بهر کلامه عبارت است از هر سوزان با یکدیگر از موی اگر سه سوزی جمع شود کاشو الذنب فرس بود
 سیوم علم طالع حرف آشتی از حرف ط و حرف ش و حرف باوی ط و حرف ش و حرف ش
 حرف آبی از حرف ط و حرف ش و حرف باوی ط و حرف ش و حرف ش و حرف ش و حرف ش و حرف ش
 استقامت حرف یعنی دانستن استقامت حرف مکرر از نام و در هر دو استن اول و آخر است
 که بهر مکرر اندر شاد و ورق اول و صفحه اول و وسط اول و خانه اول ۱۱۱۱ و خانه دوم ۱۱۱۱
 و خانه سیوم ۱۱۱۱ علی اثر القیاس و الترتیب پس در استخراج حرف مکرر بهتر از آن حصول
 سطلب استقامت نماید چنانچه علم ارواح و حرف ارواح عبارت است از نشانی اقوام حرف چنانچه
 و مرئی ارواح است اما این قول بصحت نمی پیوندد پس بطریق دیگر حرف و فواید قبل هر حرف
 که باشد روح آن حرف است و بعضی حکما و فخرانیه که در عرفات کامل اند میگویند که چون نکته سبدا
 و نشانی حرف است پس نکته روح باشد چنانچه در جسام معینه دانه بنظر آتی آید همان نوع نکته در
 حرف بنظر نیاید اگر نکته از نکته الف و چهار نکته خلاف این سخن پسند طبع ایشان نیست میگویند که
 چون نکته شش طبع عرض و طول و مد و زهره هر حرف که میشود حرف میگردد پس یک نکته است بهر شکل از
 اعوجاج خود متکلف الاثر کمال شده این قول از جمیع اقوال قویتر دارد و بعضی گویند عدد حرف و دفع حرف
 مثل عدد الف احد و این سه حرف است بمنزله و الیه تلافیه در بعض الف اند و باقی عدد با استقامت مکرر
 ۵۰ این عدد ارواح حرف است اگر در استخراج صحف فاطمه عمل با ارواح حرف نماید بهر جهت استخراج
 تواند شد و بعضی گویند حرف و نوع است و در هر حرف و در هر حرف و در هر حرف و در هر حرف و در هر حرف
 باین روایت ارواح حرف آشتی رفع یابند که خروج آن از مرتب حرف است و ارواح حرف بادی
 نصب بود که سطح و هماد و صاف مکرر بود و ارواح حرف آبی که در بود که روش فروری است
 ارواح حرف خالی جز کم که در و در قدیم است اگر احقاق باول حرف نباشد نیزه نصف بود و در شاره

رساله
 در استخراج
 حروف
 طالع
 و
 حروف
 ارواح

26

[illegible]

[illegible]

و بنیه نون و ن و بنیه سین عین ی و بنیه ف و بنیه صاد و و بنیه قاف اف و بنیه را ا و از
 شین ی و ن و ازت ا و از شش ا و از خ ا و از خال ال و از ضا و و از بنیه ط ا و از بنیه عین ی
 ن بست و و ویم علم حنی که طبع آتشی دارد و در مرتبه اعداد افراوید را باشد آن حروف سعد
 زست او طلعت شمس و از و حروفی که طبع باوی دارد و در مرتبه اول باشد از مرتبه پنجمی متزاج آن
 بحروف اول آبی و خاکی کنند آن متنزج طبع شود مثل نقره و بست و فیرق و حنی که طبع آبی دارد
 متنزج چنانک باشد حروف باوی در آن و بهر حروف متنزج یا بد آن حروف خلفیات آید را بود
 ابل تنجیم حروف حمل را سعدن طلا گویند و حروف ثور را سعدن نقره گویند و حروف جوز را جوز سعدین
 است از و بست مس متنزج شد پنجم آید آنرا پتیل نامند و حروف سرطان را سعدن قلعی گویند و حروف
 اسد را متنزج بحروف حمل کنند و تولد آنچه و سعدن طلا است حروف سنبله را سعدن سیاه گویند
 و حروف میزان را سعدن آهن گویند و حروف عقرب را سعدن زنج و سم الفار گویند و حروف قوس را
 سعدن جسام است که زمارخانه و حروف جدی را و دو کو و حوت را استاده یافته اند بست سیوم علم
 حروف حیوانیه از حروف طایع مرتبه دویم و چهارم است یعنی حرف مرتبه دویم که با دست طرف مرتبه چهارم
 که خاک است بدانید که حروف طایع حیوانی از با و خاکی است پس حروف بی و ی و ن و ح ل ع
 خ ح متنزج این حروف حیوانی است و اندک ابل غرام چون حیوان مخدوش شود متنزج سیوه حروف را با سم

د	ج	ب	ا	و
ح	ز	و	ه	و
ل	ک	ی	ط	و
ع	س	ن	م	و
ر	ق	ص	ف	و
خ	ث	ت	ش	و
ع	ظ	ض	ذ	و

سطر ۱۲ و خانه ۱۶ این حروف را مجزوم الاصل نامند و فروع عمل نمایند اول غزنی کنند ط

علمت و و و و و

علمت و و و و و

علمت و و و و و

[illegible]

این باشد از جهت سعادت الف را این سعادت نازل کنند علی بن اقیاس و اگر و طالع سعادت
 اول خمس باشد و سعادت پایانی آشتی باشد نخست این را بسوزانند و نازل گردانند بصورت
 شش اهرم کند و خاک وادی مکرر بیند که بادی تقوی آشتی است و آشتی مری بادی و خاکی شود
 آبی است و آبی مری خاکی است سسی و مقم علم در بروج با کله بروج در شمال و جنوب او است و در این
 و قوس و در قوس و بروج شب ثور و سرطان و سنبله و عقرب و جدی و حوت و قوس بروج این است
 حمل ام و ثور بن و جوزا ج ص ز و سرطان و ق قوس اسد ه ف ض و سنبله و ج ص
 ض و میزان ر ق ط و عقرب ج ز ط و قوس ح ش و جدی می ش ج و د و ک ش ج
 و ح و ل خ غ ا ب ا ب بروج ج ج ز به ثور و عقرب و جوزا ثور سرطان شمسی است و طالع سنبله
 ز به و میزان می غ و عقرب شتری بقوس جدی بزل حوت شتری و دانستن آفتاب پس از این
 ماه بدانکه تاریخ ۱۴ شهریور فایده است که آفتاب را بدانم که در کدام برج است
 از ۱۴ شهریور طالع کویم باقی مانده ۹ این را بیا زده ضرب کردیم ۹۹۰ شایخ دیگر از فرخ
 ۹۹۰ گشت این حمل اولی بکار داشته بعد از آن از محرم تا روزه حساب بشمارند یکماه ۲۹
 و یکماه ۳۰ پس از محرم تا تاریخ ۱۴ فایده ۳۰۹ شد جمع اولی ازین افزشت و دو روز
 که ۳۱ باشد بجهت ثانی احاط نمود ۳۰۹ شد بجمع اولی مقابل کردیم باقی مانده ۴۰ یوم ۳۱
 حمل و اویم باقی مانده ۱۸ فوریه معلوم شد که آفتاب در شهر و هم درجه ثور باشد یازده روز و در
 حمل زیاده کرده که بحساب تقویم بدست آید ۲۰ درجه شد پس معلوم شد که آفتاب در ۲۰ درجه
 شد و دانستن ماه چنان است ۱۴ به هم ضرب کرده ۸۲ شد ۸۲ دیگر از فرخ ویم ۱۹۵ از آفتاب
 ۳۰ عدد به برج داده آفتاب در ثور بود شش ۹ برج رسید باقی مانده ۱۵ درجه شد و دانسته شد
 از آفتاب بفرم برج است که عقرب باشد یا زهره و دانستن منزل ماه که بجا است از ابتدا و کشیدند
 که خواهم شما کنند زفت عدد برین افزاید هر چه جمیع باشد سه گانه کند اگر یک مانده ماه در آب بود و در
 بزرگ را در یک خط است و اگر دو ماند در زمین است و درم بیاورد و ازل را در دست و اگر

در این
 ماه
 است

سیما در آسمان است اسپان و اشتران و مرکب دیگر را خط است این عمل در روز پنجشنبه بکار آید
 سسی و هم علم طوابع بیا که طوابع عبارت از منشاء تحمل و از اول تو و یا از اول سوال سائل
 از اول بیت جفر جامع که آنرا بیت الطالع گویند که مشرق باشد بجهت بیوت بعدیت و نجش بعضی
 آنرا بیت مشرق نیز گویند و اعمال آنرا ندانند که پیوسته اگر در طالع متخرج طوابع آید بکند اربع و پس
 بدانکه فوت زحل در طالع سائل هر چه خواهد بود آنچه را ده است و ضعیف است اگر زحل خسارتها
 درین محل بود طوطی مثل سبب می آرد و اگر در طالع هم و نوح آید بدانکه شتری را حکم است که
 قاضی اخلاک است این طالع سعادت است و اگر در طالع طای ک ل آید پیش کبر است اگر چه حرف
 صواب است دارد و اگر در طالع م ن س ع باشد سعادت نفی از سلطان زمان بیدید و اگر
 طالع ف ص ق ر باشد با شتر جال کار می شود و در م ن از روم که هر طبع باشد شود و اگر
 طالع ش ت ش خ آید کاری که دارد بر سر می و سستی کشد که خسارت و اگر در طالع و ض
 ط خ آید نیز خسارت و قبول این تکلیف این است مهم سائل رابع مهم و نه ستان از این و از آن طبع
 کند آنچه باقی ماند طالع است اما قبول این نجیم طالع است که راعی می مل ب و لو ک ق
 و ج و ز ا ح و سرطان هفت سنبه که ت ر ط و ل ک ز ج ض ز ط و ح ق ر و ف و ق و س
 خ غ ج ی ک ش ث د لو و و ت ه ر اسم که این باشد طالع منتها کند اما طالع و لو و ت
 آوردن بسیار خوب است که تمامی تخالفاق از آن معلوم توان کرد سسی و هم علم حروف اطلو و بدانکه
 زبر حروف سر و وقت که ظهور حرف عبارت از ذات حروف باشد که از بر باشد و در کتاب بیست
 حروف نه و تحریر است و نه در تقریر آید چنانچه ان الذین امنوا پس پنج حروف مع بنی از جمع و نه
 در تقریر و تحریر نیست هر گاه حروف فرو را خوانند مینات و تقریر یسائی آید چنانچه در تقریر ظاهر
 است پس زبر ظهور فرست که در تحریر مینات نمی آید و نه در طالع مینات آید و تقریر است حروف عبا
 از زبر است چنانچه اهل تکلیف اهل محاسبه و راعی و حرف و زبر می شناسند و راعی مینات را
 بطون گویند چنانچه در بطن الف خواهد آمد چنانچه علم حروف و نه است خفیه جانیست که بعضی فوات

رساله جفر
 سسی و هم علم

سسی و هم علم

سسی و هم علم

طول هر قدری که بحروف گفته کند تحریر شود و استخراج نماید نفع و نسل شمال آن پایان در اشغال
 اعمال تمام نموده شود و اما این طرز دستاخرین بواسطه سولت اختیار کرده اند از اصل جبر نیست لیکن
 اعمال احوال و احکام درست دارد چهل و چهار علم حروف مسود و بینه مختلفه الطبیعی است اگر طالع
 بیت حروف مختلف الطبیعی جمع آیند سائل را مطلبی که پیشانی باشد آتش آب مختلف و باو خاک
 آب طفا و آتش کندی با و پرکنده خاک نماید هر جا که در طالع بیت حروف آتش و آبی جمع آیند اگر
 آتش تقدیم دارد آب عمل نتواند کرد اگر حروف آب تقدیم دارد آتش طفا کند همان نوع اگر حرف مقدم
 باشد خاک را برهم آورد و اگر خاک مقدم است نیز خاک را از دید می آرد باین وضع این زوایا خاک
 م س یات ق ش ش یا ف و ش ش استیج بیت این عمل بعد از طر ۴۸ است پنج
 طر ۴۹ باقی ماند بیت شانصد عمل جبر است چهل و چهار علم حروف علویه ناری اند و درین هفت حرف
 فرق علویه بسیار است چنانچه هر طر ۴۸ حرف و ش و و و و و این عمل حروف است که اقول
 اهل تجیم است که حروف علوی از جمیع حروف رسل اند که اب ج و باشد چهل و ششم علم
 و است حروف اسفل است که اسفل حروف خاکی اند و شمع این در حروف از جمیع حروف خاکی اسفل
 و طمانی اند اگر طالع بیت آیند عمل با نقال اسو باشد کند ا ش خ خ خ یا گن خ غ غ غ
 این اشکال بیت سفلی اند و استخراج این بیست و شش است که اول بیت در جزو ۴ و صفحه ۴۸
 سطر ۲ و خانه ۴۸ است و دوم بیت در جزو ۴ و صفحه ۴۸ و سطر ۴ و خانه ۴۸ و سوم بیت
 جزو ۴ و صفحه ۴۸ و سطر ۴ و خانه ۴۸ و چهارم بیت در جزو ۴ و صفحه ۴۸ و سطر ۴ و خانه ۴۸
 بینه است و استخراج آن ۴۸ را طرح کردیم و این عدد کم شود همان قدر بیت ستاند و استخراج نماید
 چهل و ششم علم حروف فکریه بدانکه علم حروف فکریه دو نوع است از حروف غریزیه ستاند و از
 حرف از بطون ستاند اما این عمل بعضی امور درست می آید شخص پنج تجربه کرده شده آن است
 حروف محقق را متخلف کردن چنانچه محقق است و متخلف آن میسر آن پس از سوال اول حرف
 محقق نویسد هر حرفی علاحد است بینه بعد از آن متخلف کنند تمام مطلب را تجربه آورد و بنظر تصرف

علم حروف خاکی

علم حروف علوی

علم حروف اسفل

۱	۲	۳	۴
۵	۶	۷	۸
۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶

علم حروف فکریه

اگر در طلب درست همان گفته نماید و در عبارت حروف مکرره اگر تقریباً حصول طلب انقطاع
 بیند انقطاع نماید و این طریق بسیار بسیار آسان است و تخمین حروف فکریه این عمل است
 چهل و ششم علم حروف همانند به آنکه حروف رحمانی حروف قطعات قرآنی است اگر طالع آیه
 شریف و سعادت دارد حروف غیر مکرره این است ال رک همی ع ص ط س ح م
 ن اگر در طالع ال رک آیه حروف نورانی اند در سعادت شرف دارند و اگر در طالع ال رک هم
 آیه نیز همینان است و اگر رک همی آیه س است اما در حصول طلب نماید و روزت است و اگر
 در طالع همی ع ص آیه سعادت اما در حصول طلب یازده روز توقف است و اگر همی ع
 ص ط یک روز در حصول اقبال است اگر ع ص ط س آیه شرف سعادت است و اگر همی ع
 ص ط س اقبال است و اگر ع ص ط س هم آیه نیز کبر سعادت حصول اقبال و اقبال و اگر
 ط س همی ع آیه سعادت اما بعد از ۱۴ روز در اقبال آیه و اگر س همی ع آیه سعادت است
 بتر و بسیار حصول اقبال بعد از ۱۵ روز در بعضی اهل علم حروف نورانی را رحمانی گفته اند
 اما آنچه حروف در مینه نواظور ندارد حروف نورانی اند چهل و ششم علم حروف لطیف به آنکه حروف
 حروف نواظور را گویند که سه نقطه و دو نقطه دارند مثل ث ش ق می خیر حروف ضعیف اند اگر
 در طالع بیت آینه گوی و دشت و عزولی در امور و طلب یابند و حروف در خوش و اقوی اند
 پنجاهم علم حروف تریج تریج است که عددان تصفیه و ربیبه و چهار تریج باشد مثل ۱۶
 نصف در ربع هم نصف نصف ۲ اما در علم حروف زبیت طالع ۳۴ خانه دارد از تریج حروف
 مثل ۱۶ بیت تقی است بیت اول طالع لبیت است بیت ۲ گذاشته است سید است
 بیت ۳ را گذاشته بیت ۴ را تریج نامند و بیت ۵ را شکست گویند و بیت ۶ را گذاشته بیت ۷
 متعادل و نامند و بیت ۸ را گذاشته بیت ۹ را تحسینی گویند و بیت ۱۰ را تریج تحسینی گویند و بیت ۱۱
 قدیس فنا می نامند و اگر بیت شکست که نظر دوستی از یکدیگر به ۹ خانه باشد این نوع است
 است و حصول طلب به شان تریج لبیت و علم حضرت که از بیت طالع ۴۴ بیت ستانده و همین نوع

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

و نسبت نخست او نه عدد سابق را که سصد بیست و هفت مرتبه که درم عدد تمام شد جز شصت
و هفت آمد و سصد بیست و هفت از آن یافته شود که زیر عدد گرفته مع مینات ضرب کنند این قضیه را
تضایب هفت مرتبه رساند بعد از آن هر چه اعداد حاصل شد سئادت و الوف و عشرات با جا
آرد اگر آن عدد زوج است سصد است مثلاً الف را از بر مینات ضرب کرده عدد ده شد این عدد
را در صد و ده ضرب کرده و از ده هزار و صد شد این دو از ده هزار و صد را و یک هزار و یک صد را
کرده یک که در سی و نه هزار و یک صد شد با این عدد را یا عدد حاصل ضرب کرده یک که در سی و نه
چیل و یک هزار شود این اعداد مرتبه میومها ضرب احاطه که میم شانزده شد که هیچ الاعداد و
اسعد است علی هذا القیاس نخست او سی و نه و هم علم فقط الحروف با آنکه حرف فواظ که مینات
آن صومست باشد و بر آن سه نقطه بود محس که است از بر می که و نقطه دارد و بیست و نه
اند و نحوست مرتبه یاد آید است و حرفی که فواظ باشد و مینات نیز فواظ بود آن نخست
است و حرفی که در بر نقطه و احدا باشد و مینات آن صومست بیست و نه و بیست و نه
یعنی با حدیث و تحسین تسویه دارد و حرفی که شصت دارد و آن تکلیف و آن محس است و آن طوط
هر حرفی که فقط فواظی دارد و شصت بطالب فواظی است هر حرفی که نقطه فواظی دارد و شصت
است و هر حرفی که نقطه و بیطن دارد و طلی است فم من فم اگر حرف محس طالع آید و فواظ
بود و شصت محس است که آنرا نحوست تکلیف شمارند و اگر نقطه فواظی است اشی و آنند و آن
میت اگر فواظی باشد فم یازدن و هر که بی زراعات باشد و باقی را اعداد فقط حروف را کرده
نقطه نخست او و چهارم علم اعداد و آنکه علمه و آنکه نخست او و چهارم علم اعداد و حرفی فلیست او
و شصت علم اعداد و آن که حرف با آنکه حرف اعداد و آنکه بیج هر حرف است اعراب الف و
و اعراب بیج که اعراب و اعراب بیج که اعراب بیج که اعراب بیج که اعراب بیج که اعراب بیج که
فنا کرده نخست او و شصت علم اعداد و آنکه علمه و آنکه نخست او و چهارم علم اعداد و حرفی فلیست او
از نصف و بیج فم من فم و آنکه علمه و آنکه نخست او و چهارم علم اعداد و حرفی فلیست او

در این کتاب

در این کتاب

و فعلی است که در بعضی مراتب حروف که از اعداد هم که عدد اول است بطور متعادل قیاس
می شود و نو و دو و سه و چهار و پنج و شش و هفت و هشت و نه و ده و یازده و بیست و یک و
کنده و بیست و دو و بیست و سه و بیست و چهار و بیست و پنج و بیست و شش و بیست و هفت و بیست و
که عدد از هر حرف تا آخر حرف بیست و یک تا الف تا ط هم و از الف تا ی هم و از الف تا ک
هم و در قس علی ذلک سایر اعداد حروف و اعداد ظهوری عدد و ذات حرف است نو و دو

چهار و پنج و شش و هفت و هشت و نه و ده و یازده و بیست و یک و بیست و دو و بیست و سه و بیست و
و کمال شعوری است که این اعداد و حروف و اعداد ظهوری عدد و ذات حرف است نو و دو و سه و
بیست و شش و بیست و هفت و بیست و هشت و بیست و نه و بیست و ده و بیست و یازده و بیست و
تا در ضرب کرده ۸۸۸ عدد که بر بالای نه بود

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹

یعنی ۳۳۳ را در دو ضرب کرده ۶۶۶ شد باقی ماند
۲۲۸ عدد که بر بالای دو است بر آن آورده ۴۴۶
شد عدد هفت مرتبه نموده و بیست و هفت را این عدد

ضرب عدد تمام شد که چند ۳۳۳ این عدد و کمال شعوری نامند صحیح است و پنج حروف از این بیستم
جمله انداخته و طبق قس و آن رخ طاف رخ ترک قی پس اگر استخراج نمود و بر بالای
عامل اول بیست که سه و سه و سه است نظرا رخ بقدر کامل کند و بیست استخراج نمود و بر بالای
ترتیب نماید نو و دو و سه و چهار و پنج و شش و هفت و هشت و نه و ده و یازده و بیست و یک و
بیست و دو و بیست و سه و بیست و چهار و بیست و پنج و بیست و شش و بیست و هفت و بیست و
از چهار حرف بیست که شکل و اعداد در بیست اول را بحال در بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و

تا لغز را شگفت کند و ب رابعه را بجای و از نپس ب ت ش ب شد پس ازین چهار حرف تمام
 بتشابه ثابت حاصل آید اگر تو انی عدد و را منظور دار ۲۰۰۰۲۰۰۲۰۰ لفظ کرب آید پس علی بن ابی طالب
 اسما را اوقات مرتبه نو و ششم علم الاسماء و نو و ششم علم علی معانی الاسماء بدانکه اسما
 سه نوع است از تنزیهی و تشبیهی و مشترک است اسما از تنزیهی اسما از تشبیه اند و اسما از تشبیهی شباهت
 با اسما دارند و اسما مشترک بجا بنین اند و ایضا عرفای فرمایند که اسما سه نوع اند یعنی
 و اضافی و سلبی بدانکه اسما ذاتیه و الله و سبحان و القدوس و الله و النبی و السلام و الرحمن
 و المذل و الطیف و العلی و اسما از تنزیهی مثل هذا الاسماء معانی این اسما عبارت قدیم قیام است
 و این الفاظ اسما است که اثبات حقایق ذاتیه میفرمایند الاسما ذاتیه اسما اصفاست بخوبی
 است السلام القدوس النبی سلب عیوب تقابض و اجتماع این اسما را می گویند و اسما
 که از نصب میگیرند و آنرا اسما اضافی گویند نو و ششم علم الاسماء و اسما از تشبیه
 پیش از این بصورت معنی قدیم است که موجودات متذکره بحقایق اسمائی بگشفت میسر نمیداد انسان
 اند اندر نو و ششم علم اسم اجزاء الاسماء بدانکه اسما مشترک اجزاء الاسماء است که در هیچ یک
 علی بن ابی طالب صمد علم خاص الاسماء هر اسی خاصیتی مخصوص دارد چنانچه تعجبی هم از همان بجا
 موجودات موالیده میفرمایند و هم الرحیم عدالت و سلطنت بر نظام اسما بیکندند هم
 منظم خود است پس ایچا و اسما است صمد و یک علم بدانکه الاسماء العلوی و السفلی بدانکه هر یک
 شریک آورده بر نام کنند چنانچه بالا مذکور شد و او یک علم اعوان الاسماء الالهی و کل اسما
 اعوان قیامش در جمیع کتب احاطه پیدا است صمد و سید و هم علم از تنزیه الاسماء الالهی فی الاسماء
 بدانکه علمه اگر اسواتش است اسما جلای نویسد و اگر از امور بادی بود جمالی و اگر خاکی بادی باشد جمالی
 شریک در جلب القلوب نمیتواند اول اسم الرحیم و حرف التثنی را استخراج کنند بعد از تمام شدن
 تمام ترجمه از هر خالص که در این اسم طالب است اسم الله نویسد و اسم طالب را مقدم نماید چنانکه
 استخراج کند اسما ملائکه و اعوان بر آورده طلسم آن بر آرد و عزیمت کند و دعوت نماید حصول

و اسما از تشبیه
 و اسما از تشبیه
 و اسما از تشبیه

و اسما از تشبیه
 و اسما از تشبیه
 و اسما از تشبیه

و اسما از تشبیه
 و اسما از تشبیه
 و اسما از تشبیه

و خواندن انشراح حاصل آید و ارجحان اسم اعظم است صد و هشتاد و هشت علم خوانی بدانکه جعفر خانی
 عبارت از اعمال خفیه که در سبب و هشت جزو هر حرفی چهارده ورق باشد و زوایای آن چهار
 صفحه است محتوی آن بالا مذکور کرده باشد طلال روح از کلمات ششصد و بیست و شش
 و شش گوید که آنرا گوگل گویند و آنکه در ماضی طبع منقلب باشد نیز است مگر از باب روان و در هر حرف یک
 صحت دان و علاج جسمانی آنست هر کسی که در این است و طلال دارد و نام او نام مادرش ملحق ساخته ساقا
 سال بگیرد و چهار طرح نماید اگر کسی مانند عافه گرمی است حرارت دارد و لطفا حرارت باید که در اگر
 مانند عافه بادی است که تپید نیز داخل باد است و اگر گرم مانند بخی است و اگر گرم مانند فرض طبعی است صد و هشت
 علم خواص الاسما فی الدعوات در وقت آن اعداد بدانکه هر یکی که جلالی است حرف آن هم نشانی
 و بادی است در دعوات سیرج الاحیات است اما ملاحظه جهت دارد تمام است و هر یکی که احیات
 برای اینکاف و محبت بکار آید در آن هم شرط اینست که حرف خاکی و آبی باشد که همی بخواند و هشت
 اجابت شود و در آن جهت نیست و هر یکی که شکر در نفع الاعدا و است آن هم برای جنبه
 معلوم است بسیار و شریک است صد و هشت علم خواص الحروف فی الدعوات بدانکه حرف خاکی برای احیاء
 محبوب و حرف بادی برای ترویج اعدا و حرف آبی برای تسکین حرارت و حرف نگی برای تنبیه
 امر شمس کار با صد و بیست و هشت علم نقوش الحروف فی الاشکال صد و دوازده علم
 نقوش الاسما و جلالی و جمالی و شکر بدانکه نقوش عبادت است از نقوشای و نفس الاعدا
 بر هر یکی که اعدا و زنجیر دارد آنرا در صریح بپر کند و آنچه اعدا و فریبه دارد و شلث مخمس بپر کند و در
 نو و الکتاب جمیع اسماء در وقت درست دارد و بیشتر است و اگر اسما و جلالی را که در صریح بپر کند
 و شرف قوت کم آنرا و بهر طبعی عمل نهایش اسما و جلالی را و نقوش شلث قوت عمل کرده اند تا خیر بپر کند
 و شرف قوت کم آنست که در تزیین و توشیح بهتر است که آنست باشد چون حقایق جعفر در بعضی اعمال نقوش
 بر جمیع است انظار این علم ضرورت داشته اما اینجا گنجایش ندارد و در رساله الواح قدسیه الحروف
 فی علم تفسیر تجرید آورده است صد و سی و هشت علم اسما را اینهاست که کاشفات بدانکه اینهاست که

علم خفیه

علم خواص

علم خواص الحروف

علم خواص

و محبت آئمی بیخ آوان و زمان نفس را آ نام نه این محبت حرف و چاک از شواست مطالب اثر
و دنیوی باشد تا موجب گرفتار و آنگاه بود به باشد و مکاشفات را در نظر نبرد و اگر غلبه
کند صلاطین نماید بلکه و طلب ذات آنها را حجاب نفس داند و اگر تعاقب گویند کشف ظواهر
بخوشی شوند و اغیار کنند و زبان دل خود را از قشعیات باز دارند و هو شیا را باشد تا حرفی از حال
سز نند صد و پیا و هم علم حرکات روحانیات روح ملکوتی را روح حیوانی بنسب آید است اگر روح
حیوانی از گرد زان غلبه پاک است روح ملکوتی در جلوه گر بود و اگر نفس حیوانی مغلوب شد روح حیوانی
بنسب از روحانی شده روح حرکت از لطافت آرد و انچه لطافت روح حیوانی و روح ملکوتی از غلبه
خود میسازد و چنانکه روح ملکوتی است از لطافت روح حیوانی است این تعاقب را در اینجا کشین
نیست اما تنجی جبر از انز است قوت استخراج درستی است فی تحقیق این علم فی موهبت آئمی نیست
بی اصلاح و بی تراست ولی انقیاد امر الی قابل اندیش و مستعد او این علم اول مجاز و از حقوق
خلاق و مخلوق است و ارتباط او از حقوق و محبت بجان و دل باید که روح خود را در راحت یاران
رحمت خود و اندان بر کلمه است صد و پیا نرد و هم علم حرکات جسمانی به انکه حرکات جسمانی از هم
است هر قدر که کشف با رام و آسایش است از اصل کار مجرب است صاحب محمد این علم را باید که است
روح روحانی طلبند نفسانی به انکه روح ملکوتی را روح حیوانی بنسب نفس مایه است صد و پیا نرد
علم غلو و خلوت به انکه خلوت و خلوت را بجان و دل و زنجین و زرش آرد بیخ اثری از محبتی که باشد
را نخر آشد و او بدید و حق بود هر گاه چنین حال میسر آید نشو و نمیزد ان الله یطوق علی لسان
بروی ظهور نماید این خلوت کاملان را میسر است مبتدی را گوشه تنهایی بی نوائی است و قول
بر جمیع مطالب را شاید صد و پیا نرد و هم علم و هم به انکه هم در آثار و احکام و خود از جمیع موهبت
است و همه را شواست تنجیل دایمی است و هست ظواهر ملکات و اعوان از هم است یقین است که سلطان
بوالی می است آنچه کشف و کرامات باطن ریاضت است همه از و پرست از هم من هم صد و
بهر و هم علم الفهم یعنی در یافتن و درک کردن جمیع حرکات و سکناث منافع و مضار یقین

علم در شواست

علم در شواست

علم در شواست

علم در شواست

اول دانش است که بی قوت فهم بزرگ طبع یزیدنیاست نمی شود صد و نوزدهم علم انظار بدانکه
 علم انظار با نوع است بعضی مشهودی نموند و بعضی بر اثر مغنیات نظر اندر علم خبر شود و نظر اندر
 طبایع بیت طالع نظر اندر آن است اگر حرف سعید است سعید دارد و اگر کجاست تخمید دارد
 اگر متخیز طبایع ربع است مرتبه آتش غالب و اندر بواسطه تقویم مثلما جز اول و صحفه دوم و سطر
 سیوم فغانه چهار اسبج و پس تقدم حصول طبایع با نهایت وجه روی آورده بودی ان الله اعلم
 صد و بیستم علم انظار الحجب الفرب بین نظر عین تشقی است که در آن نفع و ضرر نظر نیاید و در آن
 جفر استخراج را باید که نظر حقایق اصل جفر نماید اصلمانی شاید که ملاحظه سائل کند و آورده و بعلیه
 حصول مطلب نماید پنجمه صدق و راستی استخراج باید نماید و آنکه استخراج را بر و دیات حرفی باشد
 توقف بوقت دیگر کند صد و بیست و یکم علم نظر اشهرت نظر نفسانی است که نشان شیطانی
 است که مخالف انسان بوصول کمال انسانیست صد و بیست و دویم علم شود بالمشاهدات
 بدانکه نشان بد در حرف آنست که تبه علوی و سفلی بدانکه هر حرف به بیست و شصت بطون و شصت
 و پنجمه طبع آن از اعراب ظاهر و باهر صد و بیست و سیوم علم سماء و زیر نبات چنانچه در
 اعمال سکندری و در خبرات بلعیناس حکیم از زبان عبرانی عربی کرده است ترجمه فارسی آن
 شایع است و نقوش در زیر نبات تجربه پیوسته اما در علم جفر کجائی آید به نظر این علم آوردی

علم انظار

علم انظار

علم انظار

علم انظار

بسم الله الرحمن الرحیم ایها الاخ الاعز من الکلمه الامام علیک طریقتین فی الجفر احب الی من العلم
 و بهما الاکسیران الاعظمان فان کنت تشوق الیها و تشققا باوصانها فی الکلمه فنها علم کلام کلام و لا غلو و لا غش
 یا کلاما تشفع بها الی ملک فضل من ان یكون ما کلاما و الیها فانما اتمو علیک طریقتین فیکسیر الیها
 بما دون الی فی المقام و لا کسیر عنهما الا اذ ایدل بموده و کسیر عنهما بربه و خالفه فنقول الطریقه الاولی الجفر
 احب منی استخراج الاسوئه التي لا تعاقب لها با برار الضمیر و اطوار الخبیات و استعلام بالوجب الذی یصل الی
 بما یفوی به احکامات و هذا کلاما اولی عن موت و حیوات و خیر و شر و وقوع و کجاست و منزع الواقعات با کجاست
 یرید الی نفس و تبه یستخرج بالاولی غیر ما ذکر الطریقه الاولی که یخرج به الضمیر و الدفاتر و نهیست فی الاله

الخلال بدنه في تصديره لا يكتب في السؤال فيصرف حروف الاسماء على حروف الاسماء التي هي من
 الحروف والاشكال كانت كالسبيل بقوله اي شيء من ضمير فلان او في ضمير والجملة ان في المثال هذه الزيادة
 مما لا يقع في استخراج الضمير والخصيات ولكن نحن نذكر في الطريقة الثانية قاعدة بالعرف في استخراجها كما تفرق
 هذا المقام الى استخراج غير التثنيات صريحا ونصا فاعلمنا فان كنت لهما اما تالها والاول فلا يسئل بعملهم
 بل ان يكون فقد طال الكلام فاسترجع الى استخراج غير التثنيات من الجواب الاسئلة التي يمكن بسطها وقررها صريحا
 فنقول عرفت السابق فاعرف اللاحق وهو انك اذا جمعت الاعداد التي الميناها من عدد حروف السؤال فحرف
 اليوم وديار الشهر وعرفت في مثال كانه فاعرف ان كنت حاسبته فاذا جمعت عليك ان تجعل حصة واحدة
 متوازية اثني عشر شهرا او قس على اربعة فاصحاب لدرية والفرع لكن لا بد ان لا يكون عدد حصص اقل من
 اربعة فاعرف الى ان لا بد من الربعة في هذا العلم وهي ان يكون عدد الصفوف والبيت حتى يستخرج في ثلثي العمل بعد جمع الاعداد
 الحصص التي هي متساوية على استخرفة وهي من الحروف والسطر وعلى استخرفة وهي من الصفوف والبيت ولا بد ان
 تأخذ في تخصيص الاعداد وتضعيفها وتقسيمها متديا من يساوي صفوة الى عينية حتى يكون العمل منتزعا من جانب الاول
 الى المائة ونسأ الى المشت ورسأ الى الاحاد فيحصل لك طريقة التفرع التي هي من عظم طرف الجاهل من هذا العلم
 واليه كما يحصل التكا الذي يحتاج اليه هذه الطريقة الاس من جانب يساوي صفوة واليهما جمع وفرسا وتضعيف في الكركبات
 من الاعداد وبرزن في علم حساب الكركبات المتتالية المتتالية من الاعداد ولا يمكن فيه الجمع والتقسيم في الاعداد
 الضرب ولا اشتراك بالاجود والاختار باليسار في حجة حساب فاذا عملت في كتاب فاذا انت جمعت جميعت وكررت
 في تخصيص الشان في خالص على كل جهة او نصف او جزء منه ما يساوي من الاعداد او نقص منها ما يساوي
 الحصول وتبيلها فاعرف من ذلك وبين ان مناسبة طريق تخصيصها الذي هو العدة في منزلة الشان بالاجود ذلك فحصة الان
 اهل عدد من ضمنيته حتى عرفت هذه المناسبة وعلمت بذلك العمل من ان تخصيص حروف الجاهل الجاهل الذي هو
 قدره وهو الواضح الذي كان في استخراج من سؤالي فاعرف حروف الجاهل الى ما يتناهي والواقع من
 سؤالي في حروف وجوبها مختصرا فاعرف الاختصاص وجوبه من كونه من حروف الاول يكون بقاعدة تضعيفه والتكا والاشكال
 يكون بقاعدة الاستطاعة وتلفظ عليك بقاعدة من هذه الرسالة ولا تمنع من غير كل شيء من غير كل شيء

لا تقدر علی التخرج بهذا القدر من اظهار حسن انت و كان علينا ان لا نبيمين هذا الامر كما في ضمن مثال
يكون دستور العمل كما سيثبت انما عرفته كيفيته قدرت على استخراج جواب كل سؤال بلسان كل سوال السان
فصحا لا عجز فيه العربي يا بركي والفرس بالفن الهندى هذا على تانيه نخلون الناس على قدر عقولهم
هاتين ذكر المثال الذي ذكرنا اولاً في اول الرسالة فنقول تميم ذلك فكلبتنا اولاً بالجمع ما هو المحصول الاول
من الاعداد اولاً وبالذات ثم علمنا بما يناسب القاعده اليسرائية الحروفية من خفض الرفع فاقبلناه فصفا

١٠٠٠٠٠٠٠	١٠٠٠٠٠٠	١٠٠٠٠٠	١٠٠٠٠	١٠٠٠	١٠٠	١٠	١
١٠٠٠٠٠٠٠	١٠٠٠٠٠٠	١٠٠٠٠٠	١٠٠٠٠	١٠٠٠	١٠٠	١٠	١
١٠٠٠٠٠٠٠	١٠٠٠٠٠٠	١٠٠٠٠٠	١٠٠٠٠	١٠٠٠	١٠٠	١٠	١
١٠٠٠٠٠٠٠	١٠٠٠٠٠٠	١٠٠٠٠٠	١٠٠٠٠	١٠٠٠	١٠٠	١٠	١
١٠٠٠٠٠٠٠	١٠٠٠٠٠٠	١٠٠٠٠٠	١٠٠٠٠	١٠٠٠	١٠٠	١٠	١
١٠٠٠٠٠٠٠	١٠٠٠٠٠٠	١٠٠٠٠٠	١٠٠٠٠	١٠٠٠	١٠٠	١٠	١
١٠٠٠٠٠٠٠	١٠٠٠٠٠٠	١٠٠٠٠٠	١٠٠٠٠	١٠٠٠	١٠٠	١٠	١
١٠٠٠٠٠٠٠	١٠٠٠٠٠٠	١٠٠٠٠٠	١٠٠٠٠	١٠٠٠	١٠٠	١٠	١

حصول اعداد الاعداد استخراجها بالان كما
فمنه زوف هذا كنهية فكلبتنا نصات هذا
وبعد نظيره فكيفس النظره فخرج جواب

منه والى فاعمل به انما ذكره فيما بعد فيخرج جواب صريح البتة نصات حروف الاعداد السابقة بنف
وهذه مثلاً على اربعة زوف وصغره وسطه وبيت وبعد حاصات بنون سن ودهم ايضاً على اربع وبعد دهات
فهذه الحروف بنات كل استخراج بنات وتحصيلة اثنان وحى هذه الثمانية فنصف ا ح ح ش و س ن ش ز
ش ذ و د ن ح اس ب ف ض ق ط ان خ ذس ان فاخذنا مجموع هذه الحروف نظائره ونفحت ا و امكن
النظيره فكلبتنا الجواب نصات بهذا النظيره للموت السابقة ح ش ك ل ش غ ف ح ج ل ح س
ظ ط ك ل غ ط ش ز ك ح ش س ا ع ج ل ه م س غ ي ك اس غ و فكلبتنا النظيره
غ س ك ل ي غ س م ه ل ع اس ش ض ك ك ز ش ط ا ك ط س ج ج غ غ غ
ل ك ش ح غا لم يعجب جواباً لم يكن نصاً في ذكره في اتمام غير بيان مشق ابتهى اولاً بل من ان ميل بنما حتى يخرج
الجواب فان لم يخرج كالمخرج بن نظيره ما علمنا فكلبتنا ثانياً في حروف الاصول التي استخراجها من الاعداد اولاً
اولها فاد آخرها فون فشرعنا من اولها فكل حرف كان من الاحاد ونا على عدد احاد واحد من الاحاد فحاصراً
علموه كلبتانه فاد حروف بهما و كل ما كان من العشرات زونا عليها فاد من المشرات نصات حروف العشرات ونا
كانت من المئات فاد من المئات حروف بهما فكل حرف كان من المئات زونا عليها فاد من المئات
الازم من العشرات حروف كلبتانه فاد من المئات حروف بهما فكل حرف كان من المئات زونا عليها فاد من المئات

اعتبار است مگر اصل کشف را و تفصل است که آنچه مگر در خیال نیامده باشد باز این را اعتبار آن
تمام است بالیقین اگر صاحب نام صالح باشد و در نظر آید و اگر یا بودگی نفس مبتلاست و در حق
صدد و بست و هم علم است از آن حروف باشد که حروف من بهم اعمال جبر است و حصول از حروف
حاصل است چنانچه مثال در اعمال خواهد نمود انشاء الله تعالی صدوسی ام علم حروف مع نسبت
و تعداد ثلثه و بعضی در بعضی حروف سه نوع است لغوی و سروری و کتبی که در آن گذارشته و تعداد
هر حرف از آنجا ظاهر است و همان عدد را بعضی در بعضی و ثلثه ساختن هویت صدوسی علم
علم معرفت ز نام عبده و صدوسی و دویم علم معرفت ز نام غیبیه در آنکه نام عبده است که در
حروف طالب فعل ثلثه باشد بعد از آن اعداد حروف و حروف طالب مع اعداد داخل آن بقعد او
عربی غیر هر دو آن همه را تعداد نموده داخل ثلثه باشد این همه خارج بر آورده ز نام غیر مگر از حروف
کنند خارج از غیر بنظر داشته حروف مطلوب داخل ثلثه کنند بعد از آن اعداد حروف مطلوب با مع
اعداد داخل آن بقعد او عربی و غیر هر دو آن همه را تعداد نموده داخل ثلثه باشند از این همه خارج بر آورده
ز نام غیر مگر از حروف کنند خارج از آنجا خارج اول طالب بقعد او حروف بخا و یه موافق سازد و حروف
و همین را داخل الص را مگر اگر کرده ز نام کند اول حرف مطلوب بایان اول حرف طالب باشند این نوع
علم آورده رسد بود و اگر خلاف این معنی بود پس است صدوسی و بیده علم معرفت و حکم
احکام جبر چهار نوع است یا مطلب جلالی و جمالی یا غائب جلالی اگر حروف طالب نیست که حکم
اول سائل و در صورت است سعادت اما تجمل درین حکم مرست و اگر حروف قشی باشد
مع طام حصول بعزت مطلوب است این نیت در جز و اول و طفره ۵ و در طفره ۹ و در خانه ۱۳
ازین ۴ خانه اول که ماقبل این خانه است ا ح ح رخ در همین جز و صفی و سطوره ۸ و خانه ۲
است احوال اضی مخبر است و از بیت طالع ۴ م ۳ همین جز و صفی و سطوره ۸ و خانه ۱۳
احوال حال است و ازین بیت که جز و اول و صفی ۵ و سطوره ۹ و خانه ۲ و خانه ۱۳ همین جز و صفی
سطور ۱۳ خانه ۱۳ مخبر احوال است و اول ازین حکم جبر انتهائی است صدوسی و چهارم علم

علم معرفت
علم غیبیه
علم جلالی
علم جمالی

علم غیبیه
علم جلالی
علم جمالی

علم غیبیه
علم جلالی
علم جمالی

معرفت ملائکه اسما و علمیه و تعلیمیه سابق احوال هر کدام مذکور شد اگر ملائکه حروف آتشی باشند بطریق
 دارند اگر حروف بادی آیند بطریق خود و بحال خود آیند که از ضرورت مطلب رهازد و در ادراک آنی بود
 باشند طبع بنسبت دارند صدوسی و پنجم علم معاون از صیغه تثنی و کوی که از زمین نیست اقلیم پنجم
 تعلیق دارد بر محل معدن سرسبز است نام موکل آن از قبایل است و زمین که تعلیق بشتی دارد معدن
 قلمی است و زمین که تعلیق بچرخ دارد معدن آن آهن است موکل بسیار آهن است و زمین که تعلیق بنخل
 معدن آن زراست نام موکل آن کلتا نخل است برای کسی عمل کند و در مکتبنا برای آنکه عمل آورد
 و زمین که تعلیق بزبر دارد معدن آن مس است نام موکل آن آهن است زمین که تعلیق بقطر دارد
 معدن آن نقره است نام موکل آن نقاییل است و زمین که تعلیق بدطار دارد معدن سیاه است
 است و موکلان اسکاخیل و هر کان در آن زمین بود است صدوسی و ششم علم تثنی و کوی و زمین
 بدانکه تثنی و کوی دانش را و تثنی و کوی نیست اما بدانکه این علم در علوم مذکور شده انجمنی از ادراک
 خواهم که تثنی و کوی است که اول باید که تطویر بر خود محل آورد بعد از آنکه سوره جن را بعد از او تثنی
 حروف این سمیده بیایم که از نمبر و آن انداز چند بیرون آورده باشد زمین کرده بخواند اگر صحیح
 نیز آید بر چند اسم آتشی صدوسی بر آورده چنین اعداد و میباید کرده بخواند جنیات سخن و طبع شوند
 هر چه فرمائی و آنچه بگوئی و هر چه خواهی همه آن کار نکنند و یا آنکه این عمل دعوت را مخصوص بر تثنی
 بکتابت نوشت بخواند و جنرات سمیده بکار برد و ترک حیوانات کند چون بکتابت نوشت حاضر بود جن
 جنیات حاضر شوند و سخن کردند و تثنی و کوی را بعد از آنکه مطلوب سوره فاتحه را دعوت کند و یا آنکه
 و علم طالب مطلوب را از تناسخ کند چنانچه سابق بیان کرده شد صدوسی و هفتم علم اسما و علم
 برج و شمس و القمر از تقاویم ظاهر است در استخراج جفر هم مطالب است و برج شمس و قمر
 حروف و موکل آن بیکیگزند قبل ازین تشریح یافته صدوسی و هشتم علم موکل حروف و موکل
 آن بیکیگزند چنانچه بالا مذکور شده صدوسی و نهم علم طبایع حروف اگر طالع بیت حروف
 آید بر عت حصول مطلوب است اگر بادی آید سر کردن است اگر آبی آید میخوبت شود و اگر خاکی آید

علم حروف آتشی

علم حروف بادی

علم حروف تثنی و کوی

علم حروف اسما و علم

رسالة

[illegible]

آن نقش در پشت بصلب پیوسته بود و قیام اکت این مرد هر طرف نشو و این نفع بسیار بود
 و در سکنه های نوشته حکمی شبی رحمة الله علیه در سال اعمال حروف سیگوید چون خواهی که بخشی
 پیش رسائی بر پوست خمر که دباغت داده باشد صورت گافوی نگار و بزرگ و نوب کار چون
 خوشه که در نام او بنام مادر او هر دو بر قه پله بنویسد بر پشت آن خرده صفت لام نویسد که بکثیر
 نه لغوی و شکر که نقل از زق اما باید که خمر خوش باشد بترتج زحل و یا مرغ آنرا در چیدن کند و خفا
 وی آنکس بر نهضای گوشتگون بنمنا خود مازنی که در نفس نام مادر او را پنج خواهر پنج یا کوته شکل گاهی
 حصه و چهل و نه فقره علم اطفال فی اشد هوات الارضیه و الفکا بینه با سلم الفقا و نقل این علم را هلا
 بعلوم جراحی و سبائی نیک است اما چون در علم شمرده بعضی از احوال آن تعیین پیوسته می آید هر که
 خواهر از احوال شخص اطلاع یابد آن شخص مادر آفتاب ایستاده کند و در سبک است بر وقت و او را از کند و نظر
 خود بسایه او اندازد و خود را حرکت ندهد چندان نظر خود بندد که چشم خود را فلک کند سایه او در فلک آید
 درست لغضا باشد چه چنانست و اگر در نظر نیاید هر دو را درش تمام گشته اگر است در نظر نیاید
 برادر کلان و دست چپ برادر خود را از ناف پایان زن و اگر پشت در نظر نیاید او را و اگر سینه
 ندارد و صاحب تمام گشت این مثل سهند این است تجربه پیوسته محمد و چهل و نه فقره علم
 صفاتی الزمات با تقییر و علم الواح نقوش علم خیمه به انکه در روش و در رایای بدایای پیدا
 آید تعبیر آنست که قوت ایمان و یقین بقدرت الهی و خطا به عالم پیدا آید و اگر عکس بود و علم
 الواح نقوش در تکسیر و حصول المطالب من کفر بال تکسیر بحرف و یا انکه نقوش الواح تکسیر سه
 ورسته تا صد و هجده فقره نقوش تحریر آورده اینجا گنجایش ندارد و طریق حصول مطالب تکسیر است
 که احوال سائل بنویسد حروف را از کلمات الص نماید بنام اول یا زاده که او را و او را که حال سائل علم
 توان کرد پیدای آید از مثل بطور صفا که هست که قدما بیه اشتراقیه بران حکم کرده اند بومی و دیگر این
 اعمال آنست که طلب سائل فرو بنویسد و دوم ساعت تحریر یا نیز حرف بنویسد اگر ساعت اول
 یوم باشد حرف و از دوم علم حق کند و حرف و دوم را بجز حرف نیز هم ملحق کند و سوم به بجز حرف

علم اطفال
 علم جراحی

علم جراحی
 علم اطفال

[illegible]

10

10

مجلس خوارزم

1996

و بدین بود و اب و صوف آن لطیف و پاک باشد و یک دوات و کس نویسد که شمس است و چون
 آن بعد از فراغ کتاب سده و بیاض شود و اگر چه نویسد دست کافران با و دارد و علم سواد اطفال درین
 است که هر حرف نشو و شب باشد و حرف را واضح تحریر کنند علم تبدیل الحروف یعنی بحر و غریبی
 تبدیل نماید بعد از برویاتی حرف حوض آن آرد و بنیاد تا بنیاد و پشت بطول و نود و بیست و
 اثنی عشر و اقل و بنیاد آنرا گویند که زبر بر سه حرف ملفوظی باشد چون زیر لفظ شمس و بنیاد
 شود که در صد و پنجاه و سی و هفتم علم صد و نام و حصول آن درون ازان مطلب بن طریق استخراج
 این و علم و خرم نام شد بطریق نمسه و تجزیه از هر یک حرف واحد تا ندوان پنج حرف و توانی
 نویسد بعد از ازان از هر یک حرف ثانی بگیرد یعنی ترفیع عدد واحد آنرا بتوانی تحریر کرد و چون تمام حرف
 از نمسه نوشته نام کشد اول نگاه بر صد و نام کند که غایب احوال باقی سپید است نظر در مقابل نام
 کند احوال حال او و آنچه باید در حرف و خرم نام از احوال استقبال ظهور آید این تفصیل در جای
 جفری نماید انشاء الله تعالی و این استخراج یک نمسه است صد و پنجاه و چهارم علم اقل
 در وفات مثلث عمل آرد باید که در ساعت زحل ساخته باشند و در مقدار خمس ساعت که در
 کنند و در وفات بعد از تسبیح عمل پنج نمایند و در وفات که بر این افاق عمل کنند در ساعت شمس
 سازند و اگر برای تسخیر وفات نویسد علم باید که در ساعت شمس کنند و اگر برای ساعت پنج کنند ساعت
 عطار و باید کرد و اگر برای تسخیر در پیش او حکام عمل کنند ساعت قمر باید که در صد و پنجاه و پنجم علم
 او اوقاف بحر و خرم و اوقاف بحر و خرم و اوقاف بحر و خرم و اوقاف بحر و خرم و اوقاف بحر و خرم و اوقاف بحر و خرم
 آرد و در علم و طالع بیت و خرم و اوقاف بحر و خرم و اوقاف بحر و خرم و اوقاف بحر و خرم و اوقاف بحر و خرم
 ضیق باین وضع شمس است جزو ۲۱ و صفحه ۲۸ و سطر ۲۳ صد و پنجاه و ششم علم اقل
 به آنکه بسط اعدایه نماید و در بسط اعدایه در شمس این اربعین ی ن اربعین این اعدایه بسط
 حصول مطلب اجزا از حروف برند و حروف غریبه از تریه هر حرف طالع که تقوی و عربی بود و درین
 که مقصود حصول این اربعین است از جنس حافی و بسیار عمل درست است علم بطریق

علم در پنجاه و سی و هفتم

علم در پنجاه و سی و هفتم

علم در پنجاه و سی و هفتم

غریب الصیغه عبارت از اعمال طبیعی باشد مثلاً حروف آتشی از همه طبایع تقدم دارد و حروف
 باوی برآینه قرار این آن بحروف آتشی کنند حروف آتشی را با حروف باوی مقوی سازند حروف
 آتشی را ترفیع سه در اعمال و خواص پس چنانچه در اسماء ما قلب الف آتشی و خواص او آتشی که مستقیم
 حرارت و نقص منکس دارد و در اسم نور قلبه و او باوی است و هر دو آتشی است که در طبیعت
 دارد که آرام روح افزا است و خواص حروف در جمیع امور ثابت هر حرفی خاصیتی خاص دارد و
 ترکیب کردن حروف آتشی به باد و قوت آتشی است علی هذا القیاس و حروف آبی را مقوی
 نمائیم چون خاک کی منع به آبی کنند از تخریب با و از آتش از اصل حقیقت اگر با و باشد آتش تخریب
 نشود و در تخریب آب به خاک از طبع مجاب است مثلاً ابر بر نزول باران تحقق زش چنانچه در جلیل
 قرآن نام آن از اول به از ان رزم سراج وی لقی رماله کن از نزول به از شرج
 یاقی غریزی آن مری که کباب است و در طرز نام درست شد تولدات چنین است پس ط
 ح به هر دو که است این بتجاویب بتب و در نصفه و بینه با جمل به با و در خواص را اصل
 از در قوس علی بنک صمدی شصت و پنج علم بسط الحروف مع البینات بتعدد و تدریج که استخراج اول
 سائل درست از ان توان کرد و آن بسط الحروف است اول بسط حروف زبریه است چنانچه الف
 بتعدد و باراننا و ح را لکث علی هذا القیاس پس حروف بسط عدویه این باشد ا ح و ا ث ان ا
 ثا ا ربوع ح م س ن س ب ع ش م ان ت س ع ش ع روی ان شال ش ی ان ا
 ع ی ان ع م س ن ی ن س ت ی ن س ب ع م ان ت س ع ش ع روی ان شال ش ی ان ا
 ات ی ان شال ش م ای ه ا رب ع م ای ح م س م ای ه س ت م ای ح س ب ع
 م ای ه ش م ان م ای د س ع م ای ه ال ف حروف غیر مکرر عدویه نیست ا ح و ا ث ان ا
 ل ربوع ح م س ن س ت ی ن س ب ع حروف مع البینات الف الف لام فایا الف حیم
 جیم یا یم علی هذا القیاس الی آخر الحروف بیستم مع طبایع الحروف بدانکه طبایع حروف طبایع عدویه است
 از ا با عرب مقرر آن گرفته از ا عرب حرف بتعدد مثلاً الف آتشی است ا عرب رفیع پس الف

حروف زبریه

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵					

خانه بست و ششم چون که در هر روز
و دو صد و پنجاه و یک بود از آن
هشتاد و چهار که عدد سر به بست
هشت را انداخته بانی ششست
پنج بالای و دو بود روی آورد
هشتاد و پنج شد سر به بست
هشت را انداخته یک مانده روی
بالای پنج بود ملتقی روی کرده
یازده شد پس از طالع تالیف

بست هشت احوال ماضی بود خواه شد و از دیگر ایزده بیت احوال حال واضح میشود و بست
یازده بیت احوال استقبال استخراج میشود سی و بیوم بیت تمام دارد این طریق است که در پنج
درست این عمل از امام است بانی ترغیب که تخمین و تیز و بنیات حروف حسب المطلب تقریب
طلب کنان این نوع استخراج حکما و عرفا صحیح داشته اند که در عمل صحت دارد بلکه عمل این عدد کل
سابق برین ترتیب است از چهار بار بست و چهار کرد و پنج لکه صحت مندرج میدهد و پنجاه
و دو است از عدد کل سابق انداخته این پنج مرتبه که ۵۴۳۳ است بانی مانده پنج مرتبه ۵۴۳۳
دیگی بر بالای کل نوشته بعد از آن شش عدد که فرق پنج بود بر آن آورده شد این عدد شد ۵۴۳۳
این عمل نه عدد جزو چهار این عدد باشد ۹۶۵۶۱۹ ساخته بر بالای آن کل نوشته پس بر هر مرتبه
عدد چهار که ششش بود آورده این عدد شد ۹۶۵۶۱۹ ساخته بر بالای آن عدد جزو چهار انداخته است
مانده ۹۶۵۶۱۹ شش عدد که بالای شش بر آن نوشته شد ۹۶۵۶۱۹ یک مرتبه عدد جزو انداخته بر بالای آن عدد
نوشته بانی مانده ۹۶۵۶۱۹ بر بالای آن عدد جزو بر آن نوشته شد ۹۶۵۶۱۹ شش مرتبه عدد جزو بر آن نوشته شد
نوشته شش عدد و دو صد و پنجاه و یک که عدد قسمت بانی نوشته شد بعد از آن یک مرتبه عدد جزو بر آن نوشته شد
نوشته شش عدد و دو صد و پنجاه و یک که عدد قسمت بانی نوشته شد بعد از آن یک مرتبه عدد جزو بر آن نوشته شد

حاصل آورده است بخارج که مثلاً که کذا الح م والف غیر متوانیله است ح توانی ح و ح است ویم
غیر توانی خواست این حروف ب ت ش ج ح ع و ذ ز س کش عرض ط ظ ع ع ق ق ح و ح و ح و ح
متصل ۱۶ حرف است و چهار حرف مفصل و باقی متصل است بخارج از ان بحر و غیره نیز که متفرج
منوذه شود صد شصت و ششم علم کمال ظهوری است قاعده کمال ظهوری آنست که عدد و
اول حروف تا آخر مقصود در شان چنانچه از الف تا ط اچیل و پنج است و از الف تا یا نیا نیا و پنج
و تا کاف هفتاد و پنج پس علی ذلک سایر الحروف و اعداد و مثلاً سوال اسپیکند که سفر مشرق
مفع و از دینان زمین تا پیش صد است و از سیم تا شصت و صد و نود و پنج حروف مشرق و بعد از ان
سیح دست دارد ۱۰۰ عدد و نفع ۳۰۴ از ن تاف باقی عین ۳۰۹۰۰ از ان دارد جمله ۲۲۲۹
این عدد و از عین آن عدد ضرب کرده حاصل این عدد شد ۴۰۰۰۰۰۰۰ و در هر مرتبه جذری این حاصل
مفروضه سابق است این بطرفه قائم الاسرار با عدد ۲۱ بهیوت طرح منوذه است که با مانده غیره

[illegible]

فقاصده کمال شعوری بیت طالع جزوه و صفیحه اول وسطه و خانه اول ه از اوستیای کمال
بیوت عمل تمام کند صد و شصت و هفت و هشت کمال شعوری آنست که عددی را که در نفس عین ^{مطلب}
ضرب کند حاصل ضرب کمال شعوری است مثلاً که منطوق الکلام را جمل ^م م باشد و در نفس آن
ضرب کرده یک کس و شش هزار و نه صد و بیست و نه است این عدد کمال شعوری هر سو مرتب تقسیم
استخوان معورت نیست اول مرتبه ^م م در ضرب کرده نه صد و هشتاد و دو و شش باقی مانده ۱۸
دو که با مانده بود بر آن افزوده شد هشتصد و هشتاد و دو و شش و مرتبه پیدم و بیست و هفت آورد

چهار بسط نماید تخصیص نمودن حرفهای تنجی که بیست و هشت گانه زیاچهار قسم نمودم هر قسم را هر یک شصت و هشت تنجی
 حاصل شد باز آن را صدر و خواست کرده جواب حاصل سازم مثال اینست سوال احوال دین علی و جنگ سیال کویت
 چگونه بود این را حرف مقطوع سازم $\begin{matrix} \text{د} & \text{ا} & \text{ل} & \text{ع} & \text{ی} & \text{ن} & \text{ح} & \text{س} & \text{ن} & \text{ی} & \text{ل} & \text{ی} & \text{د} & \text{ر} & \text{ج} & \text{ن} & \text{و} & \text{ک} & \text{ب} & \text{س} & \text{ی} & \text{ا} \\ \text{۱۱} & \text{۱۲} & \text{۱۳} & \text{۱۴} & \text{۱۵} & \text{۱۶} & \text{۱۷} & \text{۱۸} & \text{۱۹} & \text{۲۰} & \text{۲۱} & \text{۲۲} & \text{۲۳} & \text{۲۴} & \text{۲۵} & \text{۲۶} & \text{۲۷} & \text{۲۸} & \text{۲۹} & \text{۳۰} & \text{۳۱} & \text{۳۲} \end{matrix}$
 این دین $\begin{matrix} \text{د} & \text{ا} & \text{ل} & \text{ع} & \text{ی} & \text{ن} & \text{ح} & \text{س} & \text{ن} & \text{ی} & \text{ل} & \text{ی} & \text{د} & \text{ر} & \text{ج} & \text{ن} & \text{و} & \text{ک} & \text{ب} & \text{س} & \text{ی} & \text{ا} \\ \text{۱۱} & \text{۱۲} & \text{۱۳} & \text{۱۴} & \text{۱۵} & \text{۱۶} & \text{۱۷} & \text{۱۸} & \text{۱۹} & \text{۲۰} & \text{۲۱} & \text{۲۲} & \text{۲۳} & \text{۲۴} & \text{۲۵} & \text{۲۶} & \text{۲۷} & \text{۲۸} & \text{۲۹} & \text{۳۰} & \text{۳۱} & \text{۳۲} \end{matrix}$

د	ا	ل	ع	ی	ن	ح	س	ن	ی	ل	ی	د	ر	ج	ن	و	ک	ب	س	ی	ا	
ص	س	ض	ب	خ	ع	ه	س	ج	ن	خ	ن	خ	س	ض	ج	ض	س	ط	ع	س	ح	س
س	ق	ح	م	پ	ع	ق	ث	د	ک	ز	م	ج	ل	ث	و	ش	ج	ن	م	ط	ع	
ع	ر	ز	و	ا	س	ر	ن	ج	ل	ح	ن	د	ک	خ	ه	ث	و	م	ن	ی	س	
س	ع	ی	ر	ن	ز	م	و	و	ا	ت	س	ه	ر	خ	ح	ک	ج	د	ل	ن	ح	
ح	س	ن	ع	ل	ی	د	ر	ج	ن	ک	ز	خ	م	ج	د	ر	و	ه	ا	س	ت	

ا	ب	ن	د	ه	و	ر	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن
س	خ	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ز	ض	ظ	ع

علم شفا و
علم شفا و

صدر و هشتاد و یک علم غریبی به آنکه قوای عبارت است از قوت شنوایی و باطنیه حروف
 شنوایی آتشی است که حروف آتش زبر حروف متعلق است اگر به بیانات لطیفه کنی سفید شود
 بیگرد و قوای آن اغراب است که حروف بی اغراب خواندن بحال است چنانچه سیمین روح
 معطل احکامی است همان نوع بی اغراب حروفست غریبی و لطیفی است مثلاً در حرفه تنجی
 ترفع علوی دارد اگر در تنجی و تنجی یا کسری یا خرم معرب کنی قوت شنوایی آن اهل گردد چنانچه
 کسری را آب و خاکی و باد و بگوید و سر و کند و حروف بادی که به سبب منصوب اند مثل باد و سحاب
 اندو آبی کسری که فراست و هم آب فردوی دارد و خاکی ساکن مثل خاک پس بطایع بیتار
 چهار حرف چهار طبع اند اظفار آتش از آب و باد و خاک باشند باینصورت اول ب که باد و آتش
 ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲
 مملکت و سلطنت در ضمیر حصول آن مختص به سبب لرام بود اگر از هر چهار حرف در حرف آتشی باشند

که بطالع امل و آید جزو اول صفحه ۳۳ سطر ۱۲ خانه ۳ هر چهار حرف نورانی و خاصیت است
 طبع این خانه در ساعت مشتری است پس حرف خرو طبع نحس دارد و در حرف صغیر طبع محل دارد
 حروف سطر که لام نیز طبع محل دارد و حرف خانه طبع شمس دارد و حرف فلک است شمس با و شمس
 فلک است پس نخست محل که عدد حروف آدم است پیش سطر طبع شمس فلک است بکنه از هم من طالع
 البیوت حکام بخیر این عمل را تا آخرین بفعول و روزه احکام فلکی درست عمل دانسته اند و این زمانه این

۱	۸	۸	۷
	۲	۹	
		۶	۷
	۷		۱

عمل از محل سابق آسان تر است و با اعمال فلکی خطای کم
 عمل اگر چه این نوع استخراج را اشرافیه قبول ندارند و
 اعمال اشرافیه غریبه و ترفیع الکمال و کمال ظهور
 و کمال شعوری و کمال کلامی و محقق بحروف و تخلف و تحریف
 و تقارن است اعمال و محل خود مذکور شده بعضی و از
 حروف بنیه صحیح بطریق تقصیف و تقصیف و ترتیب و ترتیب
 قدیس شمس و شمسیه و شمسیه از ان نموده اند و بنیه و

۱	۷
۲	
۳	
۴	
۵	
۶	
۷	
۸	
۹	
۱۰	

وزن حروف زوجیه که نصف آن زوج است هم وزن حروف دیگر که زوج داشته باشند و نصف است
 و تقصیف حروف آن است وی که خمس ادب است و یک عشره و یک عشره و اول و نصف عشره
 ح علی هذا القیاس هم وزن کرده اند و این نوع حروف افرویم و زبان ساخته اند با این قاعده ۲
 ب است و ۳ است و ۴ است و ۵ است و ۶ است و ۷ است و ۸ است و ۹ است و ۱۰ است و ۱۱ است و ۱۲ است
 علم اشتقاق حروف من التعداد بدینکه اشتقاق چند نوع است اول اشتقاق جمل و مثلاً
 عدد الف ۱۱ پس حروف ای ق باشد و دوم جمل حروف مع البینات الف لام فاء است ای ق
 ع اف شد سیوم اشتقاق اضرب است مثلاً عین بعد و آوزده هم اشتقاق این را و نفس و

۱	۳
۳	۹

کردیم بدین صورت جمل این عدد و اشتقاق کردیم شبکه دی شب و ده که
 ی س د ب غ این نوع از محل خفیه است چنانچه این اشتقاق غریبه نماید

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

باشد و هر وجه بیست و شش قسم برابر است و هر قسمی را دقیقه گویند پس تمامی فلک است و یکتر از آن است
 دقیقه باشد یعنی قرین را بطایع نظر کنند مثلاً الف اول حروف آتشی و اول حروف بادی است
 پس قرین اول حروف آتشی حروف بادی که همه وزن طبایع است علی بن نقاش و علم قرین طبایع
 حروف هر تیره هر حرف قرین است اگر چهار باقی ماند از حرف خالص سطر سوال چایم که پنجم حرف از حرف
 باشد و در شمار بگیرد علی بن القیاس و جمع شمار بجز آن و صد و نو و علم ابوالست از نام با
 نیز گویند مطلب بزم نام که تا حصول زمام اول آید یعنی حرف از آخر الحرف اول آید پس ملاحظه کنند
 حصول مطالب عبارتی و لفظی حاصل آید و در نامات عبارت منسوب و مقلوب ملاحظه آرند اگر همه عبارت
 مطلق مقصود و رسید پس از صدر یا بی موخر آن زمام سازند و حروف آنرا ترفع غزنیة نویسد البینه مطلب
 ظاهر آید اگر این زمام عزیزه هم مطلب حصول نباشند از اعداد زمام تا ندانند از جمله ۱۲۱۲ طرح کنند اگر دوازده
 باشد اعداد حروف حوت یا جل و جمع ساخته بار بعدی منصرف کنند اگر ۱۲ باشد از ترفع دو حرفی زمام سازند اگر
 ۳۳ باشد از ترفع ۳ حرفی و اگر ۴۴ باشد از ترفع ۴ حرفی نمایند و در صورت حروف مکرره را انقطاع نماید پس
 آید و اگر یک باشد ترفع یک حرف علی بن القیاس ۴۴ بروج عمل آرند اگر ۱۱ باشد از دوازده از جدولی ۹ از قوس
 علی فلک بعین وضع تا خط نباشد صد و نو و یک علم زمام ترفع غزنیة نویسد البینه مطلب
 حاصل آید و اگر حاصل شود ترفع حروف تهی تا ندانند از آن ۱۲۱۲ طرح کنند پنجم ماند بعد حروف بروج ضرب کنند
 و ترفع اعداد بضر که بعد از طرح ۱۲۱۲ باشد استخراج کنند که مطلب حاصل آید صد و نو و نو و نو
 علم هسته خنجریه بدانکه استخراج علم همیا و سیمیا و کیمیا و زمین علم نوده اند این علم و ریاضی است
 بیکران که بخواهر زوایا هر توست و اعمال سبب بعین بحسب جای و نشاند و ذال در بیان علم صحیح
 نموده اند و حقایق طلسمات که مخطمندوی و تامل ابوبکر بن وحیه باین علم استخراج یافته کتاب
 سحر العیون الی عبدالمغربی نیز ازین علم توان یافت که انفا اعمال منشرح ازین می شود و نیز الکائنات
 و عیون الخفایق و ایضاح الطرائق حکیم ابوالقاسم احمد السامی اهل امورش این علم است
 متقدمین اعمال این علم را اکسیر المطالب گویند و هسته خنجریه عبارت است از اعداد ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۵۱۳ و ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۱۶ و ۵۱۷ و ۵۱۸ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۱ و ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۲۴ و ۵۲۵ و ۵۲۶ و ۵۲۷ و ۵۲۸ و ۵۲۹ و ۵۳۰ و ۵۳۱ و ۵۳۲ و ۵۳۳ و ۵۳۴ و ۵۳۵ و ۵۳۶ و ۵۳۷ و ۵۳۸ و ۵۳۹ و ۵۴۰ و ۵۴۱ و ۵۴۲ و ۵۴۳ و ۵۴۴ و ۵۴۵ و ۵۴۶ و ۵۴۷ و ۵۴۸ و ۵۴۹ و ۵۵۰ و ۵۵۱ و ۵۵۲ و ۵۵۳ و ۵۵۴ و ۵۵۵ و ۵۵۶ و ۵۵۷ و ۵۵۸ و ۵۵۹ و ۵۶۰ و ۵۶۱ و ۵۶۲ و ۵۶۳ و ۵۶۴ و ۵۶۵ و ۵۶۶ و ۵۶۷ و ۵۶۸ و ۵۶۹ و ۵۷۰ و ۵۷۱ و ۵۷۲ و ۵۷۳ و ۵۷۴ و ۵۷۵ و ۵۷۶ و ۵۷۷ و ۵۷۸ و ۵۷۹ و ۵۸۰ و ۵۸۱ و ۵۸۲ و ۵۸۳ و ۵۸۴ و ۵۸۵ و ۵۸۶ و ۵۸۷ و ۵۸۸ و ۵۸۹ و ۵۹۰ و ۵۹۱ و ۵۹۲ و ۵۹۳ و ۵۹۴ و ۵۹۵ و ۵۹۶ و ۵۹۷ و ۵۹۸ و ۵۹۹ و ۶۰۰ و ۶۰۱ و ۶۰۲ و ۶۰۳ و ۶۰۴ و ۶۰۵ و ۶۰۶ و ۶۰۷ و ۶۰۸ و ۶۰۹ و ۶۱۰ و ۶۱۱ و ۶۱۲ و ۶۱۳ و ۶۱۴ و ۶۱۵ و ۶۱۶ و ۶۱۷ و ۶۱۸ و ۶۱۹ و ۶۲۰ و ۶۲۱ و ۶۲۲ و ۶۲۳ و ۶۲۴ و ۶۲۵ و ۶۲۶ و ۶۲۷ و ۶۲۸ و ۶۲۹ و ۶۳۰ و ۶۳۱ و ۶۳۲ و ۶۳۳ و ۶۳۴ و ۶۳۵ و ۶۳۶ و ۶۳۷ و ۶۳۸ و ۶۳۹ و ۶۴۰ و ۶۴۱ و ۶۴۲ و ۶۴۳ و ۶۴۴ و ۶۴۵ و ۶۴۶ و ۶۴۷ و ۶۴۸ و ۶۴۹ و ۶۵۰ و ۶۵۱ و ۶۵۲ و ۶۵۳ و ۶۵۴ و ۶۵۵ و ۶۵۶ و ۶۵۷ و ۶۵۸ و ۶۵۹ و ۶۶۰ و ۶۶۱ و ۶۶۲ و ۶۶۳ و ۶۶۴ و ۶۶۵ و ۶۶۶ و ۶۶۷ و ۶۶۸ و ۶۶۹ و ۶۷۰ و ۶۷۱ و ۶۷۲ و ۶۷۳ و ۶۷۴ و ۶۷۵ و ۶۷۶ و ۶۷۷ و ۶۷۸ و ۶۷۹ و ۶۸۰ و ۶۸۱ و ۶۸۲ و ۶۸۳ و ۶۸۴ و ۶۸۵ و ۶۸۶ و ۶۸۷ و ۶۸۸ و ۶۸۹ و ۶۹۰ و ۶۹۱ و ۶۹۲ و ۶۹۳ و ۶۹۴ و ۶۹۵ و ۶۹۶ و ۶۹۷ و ۶۹۸ و ۶۹۹ و ۷۰۰ و ۷۰۱ و ۷۰۲ و ۷۰۳ و ۷۰۴ و ۷۰۵ و ۷۰۶ و ۷۰۷ و ۷۰۸ و ۷۰۹ و ۷۱۰ و ۷۱۱ و ۷۱۲ و ۷۱۳ و ۷۱۴ و ۷۱۵ و ۷۱۶ و ۷۱۷ و ۷۱۸ و ۷۱۹ و ۷۲۰ و ۷۲۱ و ۷۲۲ و ۷۲۳ و ۷۲۴ و ۷۲۵ و ۷۲۶ و ۷۲۷ و ۷۲۸ و ۷۲۹ و ۷۳۰ و ۷۳۱ و ۷۳۲ و ۷۳۳ و ۷۳۴ و ۷۳۵ و ۷۳۶ و ۷۳۷ و ۷۳۸ و ۷۳۹ و ۷۴۰ و ۷۴۱ و ۷۴۲ و ۷۴۳ و ۷۴۴ و ۷۴۵ و ۷۴۶ و ۷۴۷ و ۷۴۸ و ۷۴۹ و ۷۵۰ و ۷۵۱ و ۷۵۲ و ۷۵۳ و ۷۵۴ و ۷۵۵ و ۷۵۶ و ۷۵۷ و ۷۵۸ و ۷۵۹ و ۷۶۰ و ۷۶۱ و ۷۶۲ و ۷۶۳ و ۷۶۴ و ۷۶۵ و ۷۶۶ و ۷۶۷ و ۷۶۸ و ۷۶۹ و ۷۷۰ و ۷۷۱ و ۷۷۲ و ۷۷۳ و ۷۷۴ و ۷۷۵ و ۷۷۶ و ۷۷۷ و ۷۷۸ و ۷۷۹ و ۷۸۰ و ۷۸۱ و ۷۸۲ و ۷۸۳ و ۷۸۴ و ۷۸۵ و ۷۸۶ و ۷۸۷ و ۷۸۸ و ۷۸۹ و ۷۹۰ و ۷۹۱ و ۷۹۲ و ۷۹۳ و ۷۹۴ و ۷۹۵ و ۷۹۶ و ۷۹۷ و ۷۹۸ و ۷۹۹ و ۸۰۰ و ۸۰۱ و ۸۰۲ و ۸۰۳ و ۸۰۴ و ۸۰۵ و ۸۰۶ و ۸۰۷ و ۸۰۸ و ۸۰۹ و ۸۱۰ و ۸۱۱ و ۸۱۲ و ۸۱۳ و ۸۱۴ و ۸۱۵ و ۸۱۶ و ۸۱۷ و ۸۱۸ و ۸۱۹ و ۸۲۰ و ۸۲۱ و ۸۲۲ و ۸۲۳ و ۸۲۴ و ۸۲۵ و ۸۲۶ و ۸۲۷ و ۸۲۸ و ۸۲۹ و ۸۳۰ و ۸۳۱ و ۸۳۲ و ۸۳۳ و ۸۳۴ و ۸۳۵ و ۸۳۶ و ۸۳۷ و ۸۳۸ و ۸۳۹ و ۸۴۰ و ۸۴۱ و ۸۴۲ و ۸۴۳ و ۸۴۴ و ۸۴۵ و ۸۴۶ و ۸۴۷ و ۸۴۸ و ۸۴۹ و ۸۵۰ و ۸۵۱ و ۸۵۲ و ۸۵۳ و ۸۵۴ و ۸۵۵ و ۸۵۶ و ۸۵۷ و ۸۵۸ و ۸۵۹ و ۸۶۰ و ۸۶۱ و ۸۶۲ و ۸۶۳ و ۸۶۴ و ۸۶۵ و ۸۶۶ و ۸۶۷ و ۸۶۸ و ۸۶۹ و ۸۷۰ و ۸۷۱ و ۸۷۲ و ۸۷۳ و ۸۷۴ و ۸۷۵ و ۸۷۶ و ۸۷۷ و ۸۷۸ و ۸۷۹ و ۸۸۰ و ۸۸۱ و ۸۸۲ و ۸۸۳ و ۸۸۴ و ۸۸۵ و ۸۸۶ و ۸۸۷ و ۸۸۸ و ۸۸۹ و ۸۹۰ و ۸۹۱ و ۸۹۲ و ۸۹۳ و ۸۹۴ و ۸۹۵ و ۸۹۶ و ۸۹۷ و ۸۹۸ و ۸۹۹ و ۹۰۰ و ۹۰۱ و ۹۰۲ و ۹۰۳ و ۹۰۴ و ۹۰۵ و ۹۰۶ و ۹۰۷ و ۹۰۸ و ۹۰۹ و ۹۱۰ و ۹۱۱ و ۹۱۲ و ۹۱۳ و ۹۱۴ و ۹۱۵ و ۹۱۶ و ۹۱۷ و ۹۱۸ و ۹۱۹ و ۹۲۰ و ۹۲۱ و ۹۲۲ و ۹۲۳ و ۹۲۴ و ۹۲۵ و ۹۲۶ و ۹۲۷ و ۹۲۸ و ۹۲۹ و ۹۳۰ و ۹۳۱ و ۹۳۲ و ۹۳۳ و ۹۳۴ و ۹۳۵ و ۹۳۶ و ۹۳۷ و ۹۳۸ و ۹۳۹ و ۹۴۰ و ۹۴۱ و ۹۴۲ و ۹۴۳ و ۹۴۴ و ۹۴۵ و ۹۴۶ و ۹۴۷ و ۹۴۸ و ۹۴۹ و ۹۵۰ و ۹۵۱ و ۹۵۲ و ۹۵۳ و ۹۵۴ و ۹۵۵ و ۹۵۶ و ۹۵۷ و ۹۵۸ و ۹۵۹ و ۹۶۰ و ۹۶۱ و ۹۶۲ و ۹۶۳ و ۹۶۴ و ۹۶۵ و ۹۶۶ و ۹۶۷ و ۹۶۸ و ۹۶۹ و ۹۷۰ و ۹۷۱ و ۹۷۲ و ۹۷۳ و ۹۷۴ و ۹۷۵ و ۹۷۶ و ۹۷۷ و ۹۷۸ و ۹۷۹ و ۹۸۰ و ۹۸۱ و ۹۸۲ و ۹۸۳ و ۹۸۴ و ۹۸۵ و ۹۸۶ و ۹۸۷ و ۹۸۸ و ۹۸۹ و ۹۹۰ و ۹۹۱ و ۹۹۲ و ۹۹۳ و ۹۹۴ و ۹۹۵ و ۹۹۶ و ۹۹۷ و ۹۹۸ و ۹۹۹ و ۱۰۰۰ و ۱۰۰۱ و ۱۰۰۲ و ۱۰۰۳ و ۱۰۰۴ و ۱۰۰۵ و ۱۰۰۶ و ۱۰۰۷ و ۱۰۰۸ و ۱۰۰۹ و ۱۰۱۰ و ۱۰۱۱ و ۱۰۱۲ و ۱۰۱۳ و ۱۰۱۴ و ۱۰۱۵ و ۱۰۱۶ و ۱۰۱۷ و ۱۰۱۸ و ۱۰۱۹ و ۱۰۲۰ و ۱۰۲۱ و ۱۰۲۲ و ۱۰۲۳ و ۱۰۲۴ و ۱۰۲۵ و ۱۰۲۶ و ۱۰۲۷ و ۱۰۲۸ و ۱۰۲۹ و ۱۰۳۰ و ۱۰۳۱ و ۱۰۳۲ و ۱۰۳۳ و ۱۰۳۴ و ۱۰۳۵ و ۱۰۳۶ و ۱۰۳۷ و ۱۰۳۸ و ۱۰۳۹ و ۱۰۴۰ و ۱۰۴۱ و ۱۰۴۲ و ۱۰۴۳ و ۱۰۴۴ و ۱۰۴۵ و ۱۰۴۶ و ۱۰۴۷ و ۱۰۴۸ و ۱۰۴۹ و ۱۰۵۰ و ۱۰۵۱ و ۱۰۵۲ و ۱۰۵۳ و ۱۰۵۴ و ۱۰۵۵ و ۱۰۵۶ و ۱۰۵۷ و ۱۰۵۸ و ۱۰۵۹ و ۱۰۶۰ و ۱۰۶۱ و ۱۰۶۲ و ۱۰۶۳ و ۱۰۶۴ و ۱۰۶۵ و ۱۰۶۶ و ۱۰۶۷ و ۱۰۶۸ و ۱۰۶۹ و ۱۰۷۰ و ۱۰۷۱ و ۱۰۷۲ و ۱۰۷۳ و ۱۰۷۴ و ۱۰۷۵ و ۱۰۷۶ و ۱۰۷۷ و ۱۰۷۸ و ۱۰۷۹ و ۱۰۸۰ و ۱۰۸۱ و ۱۰۸۲ و ۱۰۸۳ و ۱۰۸۴ و ۱۰۸۵ و ۱۰۸۶ و ۱۰۸۷ و ۱۰۸۸ و ۱۰۸۹ و ۱۰۹۰ و ۱۰۹۱ و ۱۰۹۲ و ۱۰۹۳ و ۱۰۹۴ و ۱۰۹۵ و ۱۰۹۶ و ۱۰۹۷ و ۱۰۹۸ و ۱۰۹۹ و ۱۱۰۰ و ۱۱۰۱ و ۱۱۰۲ و ۱۱۰۳ و ۱۱۰۴ و ۱۱۰۵ و ۱۱۰۶ و ۱۱۰۷ و ۱۱۰۸ و ۱۱۰۹ و ۱۱۱۰ و ۱۱۱۱ و ۱۱۱۲ و ۱۱۱۳ و ۱۱۱۴ و ۱۱۱۵ و ۱۱۱۶ و ۱۱۱۷ و ۱۱۱۸ و ۱۱۱۹ و ۱۱۲۰ و ۱۱۲۱ و ۱۱۲۲ و ۱۱۲۳ و ۱۱۲۴ و ۱۱۲۵ و ۱۱۲۶ و ۱۱۲۷ و ۱۱۲۸ و ۱۱۲۹ و ۱۱۳۰ و ۱۱۳۱ و ۱۱۳۲ و ۱۱۳۳ و ۱۱۳۴ و ۱۱۳۵ و ۱۱۳۶ و ۱۱۳۷ و ۱۱۳۸ و ۱۱۳۹ و ۱۱۴۰ و ۱۱۴۱ و ۱۱۴۲ و ۱۱۴۳ و ۱۱۴۴ و ۱۱۴۵ و ۱۱۴۶ و ۱۱۴۷ و ۱۱۴۸ و ۱۱۴۹ و ۱۱۵۰ و ۱۱۵۱ و ۱۱۵۲ و ۱۱۵۳ و ۱۱۵۴ و ۱۱۵۵ و ۱۱۵۶ و ۱۱۵۷ و ۱۱۵۸ و ۱۱۵۹ و ۱۱۶۰ و ۱۱۶۱ و ۱۱۶۲ و ۱۱۶۳ و ۱۱۶۴ و ۱۱۶۵ و ۱۱۶۶ و ۱۱۶۷ و ۱۱۶۸ و ۱۱۶۹ و ۱۱۷۰ و ۱۱۷۱ و ۱۱۷۲ و ۱۱۷۳ و ۱۱۷۴ و ۱۱۷۵ و ۱۱۷۶ و ۱۱۷۷ و ۱۱۷۸ و ۱۱۷۹ و ۱۱۸۰ و ۱۱۸۱ و ۱۱۸۲ و ۱۱۸۳ و ۱۱۸۴ و ۱۱۸۵ و ۱۱۸۶ و ۱۱۸۷ و ۱۱۸۸ و ۱۱۸۹ و ۱۱۹۰ و ۱۱۹۱ و ۱۱۹۲ و ۱۱۹۳ و ۱۱۹۴ و ۱۱۹۵ و ۱۱۹۶ و ۱۱۹۷ و ۱۱۹۸ و ۱۱۹۹ و ۱۲۰۰ و ۱۲۰۱ و ۱۲۰۲ و ۱۲۰۳ و ۱۲۰۴ و ۱۲۰۵ و ۱۲۰۶ و ۱۲۰۷ و ۱۲۰۸ و ۱۲۰۹ و ۱۲۱۰ و ۱۲۱۱ و ۱۲۱۲ و ۱۲۱۳ و ۱۲۱۴ و ۱۲۱۵ و ۱۲۱۶ و ۱۲۱۷ و ۱۲۱۸ و ۱۲۱۹ و ۱۲۲۰ و ۱۲۲۱ و ۱۲۲۲ و ۱۲۲۳ و ۱۲۲۴ و ۱۲۲۵ و ۱۲۲۶ و ۱۲۲۷ و ۱۲۲۸ و ۱۲۲۹ و ۱۲۳۰ و ۱۲۳۱ و ۱۲۳۲ و ۱۲۳۳ و ۱۲۳۴ و ۱۲۳۵ و ۱۲۳۶ و ۱۲۳۷ و ۱۲۳۸ و ۱۲۳۹ و ۱۲۴۰ و ۱۲۴۱ و ۱۲۴۲ و ۱۲۴۳ و ۱۲۴۴ و ۱۲۴۵ و ۱۲۴۶ و ۱۲۴۷ و ۱۲۴۸ و ۱۲۴۹ و ۱۲۵۰ و ۱۲۵۱ و ۱۲۵۲ و ۱۲۵۳ و ۱۲۵۴ و ۱۲۵۵ و ۱۲۵۶ و ۱۲۵۷ و ۱۲۵۸ و ۱۲۵۹ و ۱۲۶۰ و ۱۲۶۱ و ۱۲۶۲ و ۱۲۶۳ و ۱۲۶۴ و ۱۲۶۵ و ۱۲۶۶ و ۱۲۶۷ و ۱۲۶۸ و ۱۲۶۹ و ۱۲۷۰ و ۱۲۷۱ و ۱۲۷۲ و ۱۲۷۳ و ۱۲۷۴ و ۱۲۷۵ و ۱۲۷۶ و ۱۲۷۷ و ۱۲۷۸ و ۱۲۷۹ و ۱۲۸۰ و ۱۲۸۱ و ۱۲۸۲ و ۱۲۸۳ و ۱۲۸۴ و ۱۲۸۵ و ۱۲۸۶ و ۱۲۸۷ و ۱۲۸۸ و ۱۲۸۹ و ۱۲۹۰ و ۱۲۹۱ و ۱۲۹۲ و ۱۲۹۳ و ۱۲۹۴ و ۱۲۹۵ و ۱۲۹۶ و ۱۲۹۷ و ۱۲۹۸ و ۱۲۹۹ و ۱۳۰۰ و ۱۳۰۱ و ۱۳۰۲ و ۱۳۰۳ و ۱۳۰۴ و ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ و ۱۳۰۷ و ۱۳۰۸ و ۱۳۰۹ و ۱۳۱۰ و ۱۳۱۱ و ۱۳۱۲ و ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ و ۱۳۱۵ و ۱۳۱۶ و ۱۳۱۷ و ۱۳۱۸ و ۱۳۱۹ و ۱۳۲۰ و ۱۳۲۱ و ۱۳۲۲ و ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ و ۱۳۳۳ و ۱۳۳۴ و ۱۳۳۵ و ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷ و ۱۳۳۸ و ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ و ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳ و ۱۳۴۴ و ۱۳۴۵ و ۱۳۴۶ و ۱۳۴۷ و ۱۳۴۸ و ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱ و ۱۳۵۲ و ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ و ۱۳۶۳ و ۱۳۶۴ و ۱۳۶۵ و ۱۳۶۶ و ۱۳۶۷ و ۱۳۶۸ و ۱۳۶۹ و ۱۳۷۰ و ۱۳۷۱ و ۱۳۷۲ و ۱۳۷۳ و ۱۳۷۴

و طالع و صاحب طالع بدانکه اسم عبارت است چیزی که شخص بدان مشهورست و نامور بود و بگوید
عبارت از آن چیزی نسبت به اوست و اوست از و ظاهر شود و لقب عبارت از چیزی که معروف حال
شخص باشد و طالع آنست که در احکام ذات و صفات و بزودی ترتیب یابد و اگر لقب گویند
بشخص باشد گویند فرزندان بگیرد باید که پسر کلان تر را گویند بگیرد و یا آنکه از قدما هر که باین نام باشد گویند
لقب و دیگر آنرا و تو را عمل ساز و پس به بیند که از کدام طبقه از طبقات خلایق است و آن
طبقه کدام گویند متعلق است آن کوکب (بجای طالع) بنمایانند و اگر شصت و شصت است بی از بین
اینست که در خلایق موافق آن شخص بود و بجای طالع اعتبار کنند چون شخص نوشته شد که حصول
تقسیم و ثمن صلی و دیگر هستند که از اس اس اس و گویند و جمیع الی احوال نیز خوانند و از او
که پایان نمود و شود و نوشته شد و علم او از آن حروف که هر حرف چند نقطه دارد و هر نقطه
آن چند حرف دارد اگر چه بالا بزرگ نوشته اینجا فقط یک نقطه معین است که بآن طبع عمل می آید و علم هر
انرا و که هر عدد در او یک ضرب کنند و علم حجاب المنافع من حیثات الله و علم حجاب المنافع من حی
شهر خان و من سکنها عدد و شود و چهار علم علم حجاب القلبی بالجمع بداند که علم حجاب المنافع حجاب
کبی عمل است برین طریق اول حروف راسع بیانات بسازد و نویسد بعد از آن از یوم و لیل حروف
مع بیانات به بسط نویسد پس از آن حروف ستاره آن یوم نویسد به بسط بعد حروف حجاب المنافع
من شهر فلان امه مکه به بسط نویسد از آن محل این حروف گرفته جمع گردانند از آن جمع مخارج ثلثه
بحروف و نه محل ثلثه با عدد بر آرد پس حرف آنرا نویسد همه به ترتیب و توانی نوشته اعداد اول را
با عدد و مخارج ضرب کند آنچه حاصل شود ۱۰ طرح کند هر چه بماند از آنرا عمل آرد اگر کبی است در باره
هست و اگر ۲ در بازوی چپ و اگر ۳ و اگر ۴ در آتش و اگر ۵ در باد و اگر ۶ در آب و اگر ۷ در خاک حروف
خالص از مکره کرده تا زمام اول آید عمل تمام اسماء مقدسه و اسماء اعوان و هم ملاک کشیده
و عوت کند بر طالع حاصل است بحرب است عدد و نو و پنج علم اس اس اس که از جمیع اول
نیز خوانند از آن مرتبه است و علم مراتب اس اس اس و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹

اینکه در این کتاب
نویسد و در این کتاب

نویسد و در این کتاب
نویسد و در این کتاب

نویسد و در این کتاب
نویسد و در این کتاب

در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب

علم مرتبه اول اسوس را فاش خوانند مرتبه ۲ را افلاک عالییه گویند مرتبه ۳ را کامل خوانند مرتبه ۴ را
 جاسه گویند مرتبه ۵ را دایره خوانند مرتبه ۶ را افلاک عالییه گویند مرتبه ۷ را افلاک ناسیه
 مرتبه ۸ را ظاهر خوانند مرتبه ۹ را افلاک خائیه گویند صد و نود و شش علم جمع الاصول
 مراتب و تالیفات است آنرا المراجعات خوانند جمله علوم سیصد و شصت است باقی اهل بطنه موقوف است که
 از مویب قواعد را در حفظ داشته بود و مصحف طیمه استخراج می توان کرد و مرتبه اول اجتماع از اصول خواسته تا
 ۲ و ۳ استخراج است یا ۳ و ۴ ترکیب مرتبه است یا ۲ و ۳ تالیف اول است یا ۵ یا ۶ استخراج
 ۲ است از اصول خمسة تا ۴ و ۵ استخراج ۳ یا ۴ هفتم است ترکیب پنجم است ترکیب استخراج مرتبه ۲
 یا ۴ نهم تالیف سیوم است یا پنجم در تحت این نه مرتبه بلندتر است که آنرا درجات تسعة افلاک
 عالییه خوانند مرتبه اول را از وی فاش خوانند و اخوان وی جمله عیش و مقربان و روحانیات اند
 اول مرکب است با اول یا دوم آن و دوم مرکب است با سیوم و سیوم مرکب است از اول یا چهارم
 چهارم مرکب است از اول تا مرتبه پنجم از مراتب جمع الاصول پنج مرکب است از اول یا ششم ششم مرکب است
 از اول مرتبه یا نهم مرکب است از اول مراتب جمع الاصول یا دهم از مراتب او و مدوی از اسما
 الظواهر و الصادق اما مرتبه ثانیه از افلاک عالییه که آنرا ثانیه خوانند و اخوان وی حفظ کرسی
 بینمایند و در بیان و مدوی از اسما الیه حکیم است و در تحت این مرتبه هشت مرتبه بلندتر است
 یکی مرکب است از دوم رتب یا چهارم از مرتبه او و دوم مرکب است از دوم مرتبه پنجم از مراتب جمع الاصول
 سیوم مرکب است از مرتبه دوم جمع الاصول یا ششم از مراتب او و چهارم مرکب است از دوم مرتب جمع الاصول
 یا ششم مرتب یا پنجم مرکب است از دوم یا ششم ششم مرکب است از دوم یا نهم از مراتب جمع الاصول هفتم مرکب است
 از دوم یا دهم هفتم مرکب است با جمع مراتب افرادی بقدر این مقصود این عمل آن اجماع الاعمال است اما
 مرتبه ثالثه را کامل خوانند اخوان وی ملائکه آسمان هفتم اند و مدوی از اسما الیه العزیز است این
 مرتبه مطلوب است هر هفت درجه اول مرکب است از سیوم یا چهارم جمع الاصول و دوم مرکب است
 از سیوم یا پنجم سیوم مرکب است از سیوم یا ششم ششم مرکب است از مرتبه سیوم یا نهم هفتم مرکب است از مرتبه

سیدوم باوهم اما مرتبه رابع را جامع خوانند و اعوان این مرتبه شش درجه است و اول
 مرکبت از چهار مرتبه جمع الاصول با پنجم و دهم مرکبت از چهار مرتبه پنجم و دهم و نهم
 از چهار مرتبه با دهم اما مرتبه خامسه را دگر خوانند و اعوان وی ملائک آسمان پنجم اند و محدودی از
 اسماء الیه نور و بادی است و تحت این مرتبه اندراج یافته پنج مرتبه اول مرکبت از پنجم
 به ششم و دهم مرکبت از پنجم با نهم سیدوم مرکبت از پنجم به ششم و چهارم مرکبت از پنجم با نهم و دهم
 است از مرتبه پنجم با دهم اما مرتبه سادسه را از مراتب افلاک عالمیه نیزه گویند و اعوان وی ملائک
 آسمان چهارم مراتب و محدودی از اسماء الیه الحقیقه است و این تحوی است بر چهار درجه اول مرکبت
 از ششم با نهم و دهم مرکبت از ششم با نهم سیدوم مرکبت از ششم و چهارم مرکبت است از ششم با دهم
 اما مرتبه سابعه را افلاک تاسمه نامند و اعوان وی ملائک آسمان ششم اند و محدودی از آسمان
 الیه جلیل است و این مرتبه شش بر سه درجه است اول مرکبت از پنجم با ششم و دهم مرکبت از پنجم
 با نهم سیدوم مرکبت است از پنجم با دهم اما مرتبه ثامنیه را ظاهر خوانند و اعوان وی ملائک آسمان
 دهم اند و محدودی از اسماء الیه الکبیر و الرشید است این مرتبه بدو درجه اند اندراج دارد و اول مرکبت
 از ششم با نهم و دهم مرکبت از ششم با دهم از مراتب جمع الاصول اما مرتبه تاسع را کواکب زمین
 افلاک عالمیه است خاتم گویند و اعوان وی ملائک آسمان اول اند محدودی از اسماء الیه
 ذات است و هو الله و این مرتبه واحد است مرکبت از مرتبه پنجم از مراتب جمع الاصول با دهم
 مرتبه از مراتب او بدانکه مراتب جمع الاصول را نیاج است که از اجامل الزیارات خوانند و
 خلاصه لمراتب نیز گویند و آن هفت است اول پنجم درجه از فاتحه و تکرار و دهم و ششم و نهم
 فاتحه است و تکرار در پنجم است از مرتبه ثلثه و اول از مرتبه جامع سیدوم نهم است از مرتبه فاتحه و
 تکرار او چهارم از مراتب ثانیه و ثانی از مرتبه جامع پنجم پنجم است از مراتب دگر و تکرار و سیدوم از مراتب
 نیزه است اول از مراتب تاسع و نهم بین قاعده را بناید مگر ظرف صفات و ازاتاد و رسیده و مراتب
 استخراج نمیده بگویم اسماء نیز تعلیم یافته شد ترتیب چهارده نوع است که در شرح و وازده فرست

درجه پنجم

که از اساس نامنه حرف را نظیره خوانند دایره نیست

۱۱۴

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن
س	خ	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ط	غ
ا	ب	ت	ث	ج	ح	خ	و	ذ	ر	ز	س	ش	ص
ع	ط	ظ	غ	خ	ف	ق	ک	ل	م	ن	و	ص	ی
ا	ی	ق	غ	ب	ا	ر	ج	ل	ش	و	م	ت	م
ن	ث	و	س	خ	ز	غ	و	ح	ف	ط	ص	ط	ظ
ا	م	ط	م	ف	ش	و	ب	و	ی	ن	ص	ت	ض
ج	ز	ن	س	ق	ث	ظ	و	ح	ل	غ	ر	ج	خ
ا	ج	و	ش	ظ	ق	ن	ب	ج	ر	ض	ع	ک	و
ب	ج	خ	ر	ص	غ	ل	ه	ث	و	س	ط	ف	م
ا	ر	غ	ی	ب	ز	ف	ق	س	ت	ث	ش	ک	ج
ص	ل	خ	ض	م	خ	ط	ن	و	ظ	و	و	ع	م
ا	ح	ز	ط	ق	و	ت	د	ش	ع	ل	ی	ج	ن
ض	ف	ن	ب	خ	ش	ظ	ک	ه	ث	و	ص	خ	م
ا	ش	خ	ر	ش	ط	ع	ل	ن	ی	ت	ح	و	س
ص	غ	ق	م	ه	ب	ج	و	ز	ص	ط	ف	ل	و
ا	و	ک	ع	ش	ن	ج	ح	م	ص	ث	خ	ه	ی
س	ر	ف	ب	ز	ل	ف	ت	ظ	و	ط	ا	ق	ح
ا	و	ز	ی	م	ع	ق	ت	خ	ج	و	ط	ل	ا
س	ص	ش	خ	ط	ب	ه	ح	ک	ن	ق	ر	ت	ص

بجای
نظیره
خوانند
دایره
نیست

این دایره یکصد و سی و نه خوانند و اصل دل و وارند این دایره آتشی را قمری و دهنده و طلعه یکصدی خوانند
این دایره مایه دایره یکصد و سی و نه خوانند و این دایره نیز مایه دایره یکصد و سی و نه خوانند و این دایره نیز مایه دایره یکصد و سی و نه خوانند
از دایره تیش که حرف پنجم است این دایره هم نام نیز مایه دایره تیش که حرف پنجم است این دایره نیز مایه دایره تیش که حرف پنجم است
از دایره تیش که حرف ششم است این دایره نیز مایه دایره تیش که حرف ششم است این دایره نیز مایه دایره تیش که حرف ششم است

ششم ما خود از دایره ابجد بود دایره افری که ما خود از دایره ابجد می هست حرف جها هم است اما
 باید دانست که ما عزیز داس الاسونس و موازین حروف این مراتب دانسته نشود استخراج
 است اگر موافقت الکی فضل نامتناهی این قواعد و حافظه ممکن شود و صحیفه فاطمه استخراج
 تواند کرد بدانکه قوامی عبارت است از حرفی که در ضمن آن حروف خاص وجود دارد و نسبت به صحیفه
 بین الی طریقین و آن نسبت یا بطریق تضعیف بود یا نصفیه و ثلثیه و ربعیه و سیمیه و غیره
 ثلثیه و سیمیه و غیره چنانچه ضعف این حروف بدین نوع استخراج آید از الف ۱۱ تضعیف ۲۲۲
 مرتبه اول است تضعیف مرتبه دوم ۴۴۴ و تضعیف مرتبه سیم ۶۶۶ حروف این مرتبه آبی
 ق ب ک ر و م ت و س ق ح این ۱۲ غیر کار ماند و با تضعیف
 مرتبه اول ۴ مرتبه دوم ۸ مرتبه سیم ۱۶ حروف این مرتبه سبز
 ح و ی این حروف تکرار ندارد و از نسبت و شش حروف به این وضع
 حروف ستانند بطلب و مقصود استخراج کند عبارت درست حال آنکه
 نوع دیگر اعداد هر حرف را چهل که بر دو سید و صغیر گرفته جمع نماید و از
 حروف تحقق سازند و بلا حفظه مطلب گفت اگر از آن مطلب است حاصل
 فصول بطلب و الا نه تحقیق از آن اعداد حروف کلمه سازند که مطلوب
 حاصل آید این عمل بنایه سرعت الاعمال است و سهل بعضی در عمل
 ترکیب کلمات عروج حروف و تنزل میگردد و حروف افرا دی را
 بعشرات و عشرات را بمئات آید تا مطلب صحت پذیرد و از میهمان
 و خارا حاد را تقدم آید تضعیف آید و ربع ب تضعیف مرتبه دوم
 و ک مرتبه سیم ب ل حاصل شد ح و ب و ی و ک ب ل و از حروف سیم تضعیف و تضعیف
 ک و ربعیه تضعیف مرتبه دوم س ق مرتبه سیم م و حروف دال اگر در عمل می آورد تکرار
 حروف پیش از حروف خالص نیست ح و ب و ی و ک ل م ق س ق ر غ ز ی این حروف

۱۰
۱۲
۱۴
۱۶
۱۸
۲۰
۲۲
۲۴
۲۶
۲۸
۳۰
۳۲
۳۴
۳۶
۳۸
۴۰
۴۲
۴۴
۴۶
۴۸
۵۰
۵۲
۵۴
۵۶
۵۸
۶۰
۶۲
۶۴
۶۶
۶۸
۷۰
۷۲
۷۴
۷۶
۷۸
۸۰
۸۲
۸۴
۸۶
۸۸
۹۰
۹۲
۹۴
۹۶
۹۸
۱۰۰

در غزیری که نام آن کاف
 کاف و ی و ک ب ل م ق س ق ر غ ز ی
 حروف خاص

حروفه ف ص ق ر و موکل ثور جبرئیل و حو ال ا ی ل و اعوانه فیوش و قطبوش و جوزا رب عطارد و حروفه
 ش ت ش خ و موکل جوزا کائیل و همرا یل اعوانه تویش و فیوش و سرطان رب قمر و حروفه
 ف ض ط ر غ و موکل حروف بروج و در ا ی ل و لو ی ل و عطا کائیل اعوانه طینوش و اقشوش و سرطان
 شمس و حروفه م ن س ع موکل حروف الاسد زقائیل و سر جاکیل اعوانه پیش و قطبوش و جوزا
 عطارد و حروفه ش ت ش خ و موکل الحرف البروج و در یائیل و جبرئیل اعوانه لولوش و قلدلوش و
 موکل حروف المذاریع و همرا یل و غزائیل و همکائیل و همکائیل اعوانه هوش و بطیوش و طیوش
 و لولوش و میزان رب نیمه حروفه ز ق ط موکل حروف البروج و سر قائیل و عطا یل و نور ایل و ی ل
 و موکل حروف البرج و سر جاکیل و مجلیائیل و عطا یل و نور ایل و اکیل و عقرب حروفه ز
 ط ر ب ن ذ البروج و سر حروفه ط ی ک ل موکل البرج و تکفیل و امار کیل و نور ایل و موکل حروف
 الرب البرج اسماعیل و سر اکیطائیل حروف د ا ی ل طاطائیل قوس حروفه ط ش ط ر ب البرج
 الشتری و حروفه ه و ف ج و موکل حروف البرج و همرا یل و نور ایل و موکل حروف الشتری
 و در یائیل و صر قائیل و تکفیل و جدی حروفه ی س ع ر ب شتری و در یائیل و زقائیل
 حروفه ا ج و و موکل حروف البرج و سر طائیل و غزائیل و لو ی ل و موکل حروف الزحل و سر ایل و جبرئیل
 و در ا ی ل و لو حروفه ک ش ع ر ب زحل و موکل حروف البرج و در ا ی ل و ی کائیل و لو ی ل و بدل
 و موکل مذکور شده حروفه ل ح غ ر ب ن ذ البرج و شتری و موکل حروف البرج طاطائیل و
 ی کائیل و حروف ر ب و کله بالا مذکور شده بلکه اسرار و اعمال علم شریف جفر که حقائق حروف
 بقیات و قواعد ملکوتی است حدی و نهایتی ندارد و هر حرف مع بیانات اعداد و ترفیع و تنزل و جمیع
 بساط و عزایز طبائع محض است بهیئت و هیئت بطن و هر حرف را هیئت و هیئت بطن و مقدر و مشخص
 محقق است بحروف بدین طریق جمله بطون ۲۸ حروف و سه ۲ بطون بنقص و شتاد و چهار بطون
 ازین جمله یک حرف را سه ۲ بطون بینمایند بهیئت و طریق بطن اول الف عبوده و حد و تحقیق و تنقیح
 اب و دو بطون ۲ این ج ی مع مینه و س است تحقیق و تنقیح و س تنقیح و ج هم ک و یقوم جمله من بطون

اول هم تحقیق دوی و تحقیق ح و داد و مقوم بطون ثانی هم تحقیق دیان و این تحقیق بیج
 رک بطون بیوم مع بینة هم ق تحقیق هم ق و تحقیق ب ج ک ل ن س بطون هم کمال
 طوی است از الف ا حد تا آخر بینة وال صد و پنج است حروفه ق و کمال شعوری است حد
 هم ۱۳۱ ضرب کرده ۱۶۹ شد حروفه ط س ق و کمال سبی الف ا ا ح ا ۹ دال ه هم
 حروفه ن ق بطون ه که الف و لام و فاعدا هم ۳۴ مخارج ح س ر مقوم و ع ش ازین
 نفس بطون حاصل شد ا ح و ج ی اب و د و س ان ل ج ن ک و ی ج داد و اح اب ط م و ی
 ان هم س ب ج م که ن ق ب ج ک ل م د ق ط س ق ح س ر و ع ش حروف غیر مکرر است
 ل و ج ی ب و س ن م که ط ق ل ر ع ش هیزه حروف غیر مکرر حاصل شد ازین حروف قواعد
 اس الاسوس تکرر آورده نموده بطون ه کمال حرفی است که آن عبارت است مع بینات
 سه فوج است اول ترفع عنزیه ۳ فعد او زیر و بینة ملفوظی نمای چنانچه الف و لام و فاعدا هم
 و لام و فاج س ر مع بینات جیم س ی ن راعده هم ۴۷ و ع ش هم بتعداد اجتماع حروفه
 فی الحروف یعنی ضرب الحروف فی الحروف این ه فوج است اول ضرب یک ب یک حروف نتیجه ۳ ضرب
 بحروف عنزیه ۳۳ یک ب یک حروف بروجه ۳۳ ضرب الحروف فی العین الحروف یعنی در ذات آن ه حروف
 مع تحقیق یا حروف مخلقه مع بینات ضرب کند و مخلقه از یک تاندرساند یعنی باقر و رساند بعد از آن
 بعشرت بر و بطون ه الف س بینة را مخارج ای ق داخل احد عشر بایت داخل آن ۳۴ ه
 مخارج د م ر ح بطون ۸ زیر و بینة عددیه با الف با قاف عدده الف لام فایا الف قاف الف فایا
 مع بینة ۴۹ حروفه ص ت و مقوم حمل ل الف ب ی ق ا عدد و ج ف ق ع بطون ۹ ترفع الف
 بقوا عدد مقوم ب ج و ترفع الا و تا ر ب من ثلثه الی تسعه ه و و ۹ حروفه ازین ط و حروف جمعه ه
 ط و ترفع مقوم ر ن و ترفع الا صفا را زین بطن آنچه حاصل شد ک ل س ع ص ز ع ط ف ح و ح و
 ه فی نفس ل الف الملفوظی اک س ب ی ع ازین پنج بطون آنچه حاصل شد ح س ی م ن ر
 و ش ق ح ه ص ت ب س ع ک ل رض بطون ال لسط الالف مع بینات سبعة مترادف الالف ل

نوعی تحقیق است
 بالانحصار
 ۱۵۵
 ل م ن ق ح س
 ۳

[illegible]

چنانچه بعضی برانند که کلمه که از عدد در اصل می شود و متعلق از احوال گذشته طالب است و هر چه از موقوفات
 حاصل از احوال آینده و آنچه در قلب مامات حاصل آید شجر بر حال حالیه بود این سخن با عقل و تئور
 صحیح است بعضی از علما جفر برانند که مجموع مرکبه از عدد و زناات و موقوفات به پنج مقلوب باشد متعلق
 بزمان گذشته سائل است و این نیز از صواب خالی نیست زیرا که هر عاقل و ضوح تمام دارد که هر
 که منصوب است اشارت یافته باشد و هر چه مقلوب است اشارت بگذشته میکنند و نوع دیگر اسم
 سائل را بسط حرفی کند و از آن حروف مبسوط را بسط حرفی نماید تا بهفت مرتبه و از بهفت تجاوز نکند
 چون اسم سائل را بهفت مرتبه بسط کند حروف خالصات را از آن بردارد و یکسیر نماید و پنج باب
 اول نگاه دارد و سطوح یکسیر کند که چه کلمه می آید البته البته از احوال و اطوار طالب سائل حکایت کند
 و چه و دیگر همان بهفت مرتبه را بدون تمکیص و یکسیر ملاحظه نماید که طالب جواب کند اما اگر مرد
 بجا آورد و در هر دو مواضع تامل کند بهتر خواهد بود و نوع دیگر استنباط احوال از بسط عددی چنانچه
 که اسم سائل را بهفت مرتبه بسط عددی کند بطرقی که در بسط حرفی بیان کرده است استنباط احوال سائل کند
 نوع دیگر از استنباط کیفیت احوال است که احوال بیمار از آن معلوم گردد و در طریقتش چنان است که
 از مریض پرسند هر چه گوید آن کلمه را با اسم او طالع وقت بسط کند و آنجا حرف تحصیل کند و بهینگیه
 در آن حرف که ام طبع غالب است بطبعی که غالبست بیماری را از آن طبع مرض حاصل شده است
 و این از جمله غرائب است و اعتبار تمام دارد زیرا که طبایر حاذق و شقی در نجی که برده اند و در
 مرض داشته اند و همین آن بنیابت شکل است و در آن اختلاف بسیار است از استخراج چنین کلمه
 عظیم است زیرا که چون موده مرض معلوم گردد و علاج آن آسان شود و چنانکه قول حکما است نما احوال
 بماده المرض لا با اختلافها نوع دیگر از شکشافات احوال آینده است که همین منصوص علاج در کتاب
 که مشهور بحلاج الاسرار است ذکر کرده بنیابت متبسط و طریقتش آنست که سوال را با طالع وقت
 او و با طالع جمع کند و مجموع را یکسیر نماید و حروف که سورات است متصل نماید و خالص ساخته و یکسیر
 البته البته در سطوح یکسیر کند که جواب شافی تواند بود و بیرون آید اما اصل آنست که جواب این سوال را

سیاه کرده اند و کار ایشان با تمام رسیده چه طریق مواجهه نمایند مثلاً قلب کردن با الف
و الف را با یا یا سجای الف یا یا سجای با الف آزند و بر این بنیات متقابل نمودن هر چه گویند
و اساس را فطر آوردن مواجه گویند یعنی چهارده حروف اول بحسب اتماء حروف فون که حرف
چهاردهم است اساس نامند و از حرف سیم تا غین نظیره گویند و در هر مطلق حرف یازدهم
نظیره گویند و این نظائر هر چهارده در استخراج بغایت معتبر است اول دایره مسی است و در
قری ایجدی است سیوم دایره طبیعی است چهارم دایره ایقع است بعد از آن چون مواجه کرده
حروف موقوفی و مکتوبی و مسوری است و از دایره باعتبار هر حرفی از مقصود که طرح ۲۸۲۸ یا فیه
بر گیرند و از صفحه مقصود آنچه حاصل شود و یکصد و نود و سه سازند و در باب اول نظمی پاکیزه مطابق سوال
بیرون آید چنانچه اگر عبارت عربی را نویسی با و عدد باعتبار عربی بگیرد عربی بر آید اگر
عبارت فارسی نویسی با و عدد هم باعتبار فارسی گیری نظم فارسی بر آید اگر بعد از حرف
۳۴ طرح کنی رباعی بر آید و اگر بعد از آن حرف ۲۴ طرح کرده حرف بگیرد عربی غزل بر آید و اگر
طرح کنی قصیده بر آید و اگر ۱۲ طرح کنی مطلق بر آید و اگر ۲۸ طرح کنی مقطع بر آید و اگر ۳۴
طرح کنی فرد بر آید و اگر پنج پنج طرح کنی مثنوی بر آید و موافق مدعی بهم طالب مادرش و عزیزان و غیره
که در اینجا ذکر کرده باشند و اگر هندوی گیری عبارت هندوی بر آید و بهر زبانیکه سوال
خواهد شد همچون زبان جواب خواهد بر آمد فقط



فالننامه

هر کس که سوال کند اول درود خوانده و در خاندای این نگاشت اندوختنی در زبان عربی خواهد نوشت
و نه نه طریقه و در هر حرف بالار با ال و حرف زیرین را زیرین نویسد تا عبارت پیدا شود فقط

بسم الله الرحمن الرحيم
نه طریقه نه طریقه ۹۹ طریقه

ی	ا	و	ا	س	ی	ل	ف	ی	ب	ا	ا	ی	منه
س	ل	ح	س	ه	ر	س	ل	ل	و	ه	ی	ی	خ
ی	ص	م	ی	و	ف	ت	ا	ی	ج	ج	ن	ص	ص
و	ت	ل	ج	ی	م	ه	و	ن	ه	ی	ا	ل	ر
ف	ر	د	ه	ا	ل	ا	و	م	ل	ه	ت	ل	ط
ل	م	ا	ا	ل	ی	ا	ب	ل	م	ل	ا	ا	م
ر	ح	س	ف	ه	ا	ن	ر	ت	ا	م	خ	و	ن
ل	م	ا	ت	و	ل	ص	س	ی	و	ا	ی	ا	ا
ن	ا	ر	ا	ن	ا	ط	ت	م	و	ح	و	ا	ر
د	ج	ا	ر	و	و	ف	ل	ب	ی	ع	م	ل	و
ل	ه	و	ت	ز	ل	ص	ق	ب	ص	خ	غ	ا	ا
ل	ا	ا	ا	ا	ت	ص	ع	و	ی	و	ل	ب	ب
ل	م	ی	ی	ق	س	ا	ل	ل	ه	ل	ب	و	و
ی	ی	و	ض	و	ح	ر	س	خ	ر	م	و	س	س
ت	ق	ن	م	ر	ر	ب	ر	ل	و	س	ا	ی	ی

[illegible]

صلح چو در کار نشود این اثر
گشت چو مرآت مظاہر عیان
پس ز ہر آئینہ تجلے نور
ہر چہ درین دائرہ صورت کشا
معنی ہر صورت اگر رود ہر
وحدت صرف آید از ان واعیان
عقل درین معنی اگر بنگرد
ویدہ عقلست ازین فی نظر
عشق تواند کہ بہ بیند دران
پیش رہ عشق عیا فی ہمہ
جہدہ اخلاص ولیقین نہ براہ

مناجات ال مشعر بذكر تحمید وصفات ذات حمید مجید

عظم ترا کاه زر از همه
مقدم جان همه در رات
پیش تو دارم چنین سوال
همیت یک ذره نباید خطو

ای برمت روی نیاز همه
روی دل خلق بدرگاهت
کانه خلق سنجید مشال
گزید بر مهر صفات تو نور

ما غف الدردم
نیت زستان
زاکندران
آگاه گاه
آمده از

چون پیشانی تو شکفته زبان
که در دماغ این کارگاه
ما به تو آغوشی تو گفت
سنگی را در گهلی تو گفت
چهره ترا ز تو بکار نیست
سنگی را در گهلی تو گفت
چهره ترا ز تو بکار نیست
سنگی را در گهلی تو گفت

[illegible]

این که در زلف آویخته است
 آن که در دل آویخته است
 این که در صفات آویخته است
 آن که در صفات آویخته است
 این که در صفات آویخته است
 آن که در صفات آویخته است

<p>زنگ پذیرست چو صبر کثیف این دو صفت هر دو را دیده اند تا که در این صفت آید بدست تا که بود عارف اطوار او بنیجرانند و از ان جانشند می طلبندش به بسیار و همین سعدان سالار بداند که چیست ورنه چو خمره شود پیرایان گنج صفت در تیرنجین است پرده زناش کشاید که چیست لیک نه آن دل که ز آب گلیست</p>	<p>زنگ پذیرست چو جان لطیف دیده و ران که همه بگریده اند جوهر او قابل این سرود هست تا که بر در راه بسد را او با همه کس است از ان غفلند همه شانت و ندانند این چون که بر لعل بعدن خفی است تربیت اراغیت نماید ز کان سعدان او کالبد بیدینا است جوهر صفتش بنجامیم که چیست این همه صفتش ناموست</p>
--	--

صفت قلب

<p>معنی او منظر ستر خداست تعبیه در آب و گل آدمی هست تریش گل منفعل جوهر حویش بود لا جرم</p>	<p>صورت دل بینه صفاست عرش الهی است دل آدمی جوهر صفتش ز آب است گل آنچه بود پیکرش از لحم و دم</p>
---	--

این که در صفات آویخته است
 آن که در صفات آویخته است
 این که در صفات آویخته است
 آن که در صفات آویخته است
 این که در صفات آویخته است
 آن که در صفات آویخته است

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بعد الف تعذر حرکت گرفت در رقم بسم بجای الف با و بود و در و چایست و و یا نه و و باشد سه بعد عدد حاصل شده پیش حل سین بود نمایا بر بسم سه حرف تمام هشتت سه از بازده آرد خبر هست وین عقده بیان هم در در مثل این عقده پنج صد و اب هست و ده و یک قبل حرف مو	نقطه حرکت چایست گرفت صدر فشین شد بلوای الف آن عدد چایست و و و و و حد سه راعقه بود شش عدد بسم زده چایست و و و و و هشتت بود این سه بلفظ کلام شصت شش از صد و یک برید جلوه گزین بر ظهور صفات محسوس اندر بود و حساب هو الله الذي لا اله الا هو
--	--

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم حرف مقرر که درین بسم است ظاهر نیست ولی در بطون حرفها بر فوزه و بنیات ظاهر نون است بر سیم زبور پایه که بحر است بر این جمع و فرق	شده زافات صفات تقیم فوزیه شش امل بنای جمله سی و یک از چینه دار و سکون سی و یک نون است بحر جیات خاتم جمع حروف و فوات نون گشت در و گشتن کونین غرق
--	--

فان منزل بود و در فوات
لام نون بود و در فوات
عین نون بود و در فوات
حکوه با اول عین و فوات
نقش از این که صفات شش
عقل از این که صفات شش
نقش از این که صفات شش
بسم الله الرحمن الرحيم

در رقم اول شده و در رقم
فقط در اول شده و در رقم
در رقم اول شده و در رقم
در رقم اول شده و در رقم
در رقم اول شده و در رقم

عقل و فهم از این جهت است که در این طریق خاص است یعنی بر چند راه
است و هر یک از این روشها را در این طریق خاص است یعنی بر چند راه
است و هر یک از این روشها را در این طریق خاص است یعنی بر چند راه

و منو چنانست بجا آورده اند و این طریق خاص است یعنی بر چند راه و شروط این فکر هر یک از این روشها را در این طریق خاص است یعنی بر چند راه	خواهی از اعمال بزرگان سبق دل نفسی محرم این راز کن گوید از آنها سبقت راصیح تا شود آن مدعیات تو است ذکر اسامی سبب کشف است هست و اسما عظام کرام چون تو بدانی شود مهیت عیان لازمه شرط است که باشد بجا حالت آن است نیاید گفت اسمی از اسما توان کرد ذکر یچ تصرف توانی نمود تا به شود آنچه ترا مدعا است فاعل فعل حق و یا بدو اد کش نشود پرده هستی خلاف عکس چو روح آید و آینه جسم
ای تبه کار اساس حق گوش دل زهر سبق باز کن تا که عیانی به بیانی صحیح کما نچیز هر نوع ترا مدعا است آن همه در تحت اسامی نهان است کللی و جزوی مقاصد تمام معنی اسما و مضامین آن کیک یقین دان که درین جای منظر جلوات شدن بیست و تا نشوی مستعد ذکر و فکر تا نشوی مظهر آن در شهود حکم تصرف بخواه خدا است هر که بخواهد که شود با سداو باید پیش آینه صفت بود صاف تا چه کند جلوه در او نور اسم	

عقل و فهم از این جهت است که در این طریق خاص است یعنی بر چند راه
است و هر یک از این روشها را در این طریق خاص است یعنی بر چند راه
است و هر یک از این روشها را در این طریق خاص است یعنی بر چند راه

عقل و فهم از این جهت است که در این طریق خاص است یعنی بر چند راه
است و هر یک از این روشها را در این طریق خاص است یعنی بر چند راه
است و هر یک از این روشها را در این طریق خاص است یعنی بر چند راه

تو این نور منیر...
 بهر چه در این عالم...
 علم از اعمال...
 علم از اعمال...
 علم از اعمال...

تذکره

و از آن اسمای الکی در ضرورت است معنی آنها دانستن و از بعضی کیفیت
 خبر بودن تا هرگاه که در کار از تاثیرات آن غافل نباشند و الا معنی بهای
 را باید دانست و درین بحث معنی اسماء از تقابل است که کتب وضع مؤلف و
 معنی مقابل شده چون رافع السماء و باسط الارضین چون ظاهر و باطن دیگر معنی
 قوی دانستن و آن جمع قوه است مراد از قوی اینجا نیز بعضی طرح عدد چهل
 که است بعد و بروج و اخذ عدد و بروج و ما در آن است نیز بعضی دیگر قوی
 بر دو قسم است عبارت است از بودن حروف عناصر در هر سی یا آنکه از هر عنصر
 حرفی در اسم باشد یا زیاده و قسم اول تام است آن بودن هر عنصری که
 است در اسم چون ملک و غیرت غیر تام که قسم ثانیه است که در هر عنصر حرفی
 نباشد یا زیاده از عنصری باشد چون سید و سند و معیار و نیز بعضی قسم غیرت است

تنبیه

بسمت خاص بر موز صریح	باز نموده به بیانی صحیح
ساخته از هر کسان یادگار	تا که چون ایام در آید بکار
حاجت آنست ز سه حمید	کمانچه درین نسخه سعد و سعید
شسته بکین بوفور سدا	ستر کنند شش از اهل فساد
به که شود روزی صاحب دلان	دور بودین نظر جانوران

بسم الله الرحمن الرحیم
 او عالم است که در این عالم
 هر چه درین عالم است از قوت
 بر تو ظاهر است از قوت
 جاده اسماء است از قوت
 ساخته به کمال است از قوت

ای که تنی از اعدای حق
 دانش حق است نه بی حقی
 اینست علم از اهل حق
 صاحب اندیشه ای
 دانش از اهل حق
 دانش از اهل حق

تذکره این است که...
 بهر چه در این عالم...
 علم از اعمال...
 علم از اعمال...
 علم از اعمال...

(A large handwritten note or signature, likely belonging to Mirza Asadullah Khan, covering the bottom half of the page.)

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
 بدان ارشد که این علم شریف چون آراوه آن کرده اند
 که بکسیتان و غیره نیز از این علم شریف
 جوامع و نظم و نثر و جداول و حساب و هندسه
 و کمالی که در این علم است و کمال آن
 و کمال آن که در این علم است و کمال آن

و بعد از این در شهر
است ابتدا از قوم
که در روزی که
در روزی که

[illegible]

卷之六

[illegible]

[illegible]

نام خدامت از کارکنان
از صفت ذات خداوند
که در این دنیا می آید
و از آنکه در این دنیا می آید
و از آنکه در این دنیا می آید
و از آنکه در این دنیا می آید

نام خدامت از کارکنان
از صفت ذات خداوند
که در این دنیا می آید
و از آنکه در این دنیا می آید
و از آنکه در این دنیا می آید
و از آنکه در این دنیا می آید

بهر تو پرور و ختم این نامه را
ساز عمل بر تو طعیان ساختنم
کرده باخیل ملک هم نفس
خوار و خوار سبک در فضل
جرعه است از حشمت که کوثر و بهار
مارت ازین گنج شود آشکار
در نفسی مار در افست برنج
هم نفس آبی بمقام حضور
جای بسازی بفلک چون ملک
کردی از اعمال قبیحه قرین
خویش ازین واسطه مرتد کن
مروضقت باش که بانی مراد
نخل مراوت همه بر حال است
از تو نیاید هنر و لبر
سایه شود کم چون خورشید نور
سازند از خط و در ناو کل
جمل زند خیمه ز خاطر بیرون

سیکف آن کردم اگر خامه را
نامه نامیت که پر خدایم
خاطر اگر صاف کنی از هوس
پایه اگر همیشه کنی در عمل
طوبی این علم ترا بر و بهار
در بهار و بهوس آبی بکار
از نظرت دور شود نقد گنج
سمی در آن کن که تو باخیل جور
سلمی از علم تنه بر فلک
بیشیا طین بساط زمین
پند ز من گوش کن و بر مکن
در ره مردان بطریق سداو
کراف نیستیت در دل است
ساز بهوسها کنی دل بر
جمل شود کم چو به علم نور
دود و هوا و هوس از نار جمل
علم حار است سازد و رون

نام خدامت از کارکنان
از صفت ذات خداوند
که در این دنیا می آید
و از آنکه در این دنیا می آید
و از آنکه در این دنیا می آید
و از آنکه در این دنیا می آید

نام خدامت از کارکنان
از صفت ذات خداوند
که در این دنیا می آید
و از آنکه در این دنیا می آید
و از آنکه در این دنیا می آید
و از آنکه در این دنیا می آید

همه چیز را در این عالم به خودی خودی و دردی
هر که بدین جمع نخواهد شد
حالت ویشانش بیاید گرفت

پیش از آنکه از صفات بدی
باید ازین بدی علی شصت دست
تا که با وسیع نباید گرفت

سکه که با جمال و دی و دی
هر که بدین جمع نخواهد شد
حالت ویشانش بیاید گرفت

تحقیق حال

سوفش تا طوبوشش در حق
این بودش حال و تحت اوس
دوست با شایر و بر فکر دوست
معنی و تفسیر کلام آله
باشد از آفات زمان و زمان
حق بهر کارش کفالت کند
حق با سوشش مشکف شد
به بدی کس نکشاید لب
کش نبود و زبر او در شمار
ز آنچه ازین علم بر فوق گفت
تا که از خصمان بکشد انتقام
دوست کند آن خصمان را کلام
وز دوست خاصه کار خود

یا فتنه و در سکه که نه پنج سبقت
درت بخش بود این سبقت
چون بودش دل بهر در گرفت
هنست بر این قول معین و گواه
هر که بر این پنج بود و جهان
هر که بحق کار حوالت کند
هر که بر این رو شود کل شود
ما حصن نیست که اهل طلب
دین عمل آن شیوه کند خفتیار
بل طلب معرفت حق کنند
در نهد او از سپ این کار گام
صوبش نیست که از روی علم
یا نه که از بهر خود و یار خود

همه چیز را در این عالم به خودی خودی و دردی
هر که بدین جمع نخواهد شد
حالت ویشانش بیاید گرفت
پیش از آنکه از صفات بدی
باید ازین بدی علی شصت دست
تا که با وسیع نباید گرفت
سوفش تا طوبوشش در حق
این بودش حال و تحت اوس
دوست با شایر و بر فکر دوست
معنی و تفسیر کلام آله
باشد از آفات زمان و زمان
حق بهر کارش کفالت کند
حق با سوشش مشکف شد
به بدی کس نکشاید لب
کش نبود و زبر او در شمار
ز آنچه ازین علم بر فوق گفت
تا که از خصمان بکشد انتقام
دوست کند آن خصمان را کلام
وز دوست خاصه کار خود

همه چیز را در این عالم به خودی خودی و دردی
هر که بدین جمع نخواهد شد
حالت ویشانش بیاید گرفت
پیش از آنکه از صفات بدی
باید ازین بدی علی شصت دست
تا که با وسیع نباید گرفت
سوفش تا طوبوشش در حق
این بودش حال و تحت اوس
دوست با شایر و بر فکر دوست
معنی و تفسیر کلام آله
باشد از آفات زمان و زمان
حق بهر کارش کفالت کند
حق با سوشش مشکف شد
به بدی کس نکشاید لب
کش نبود و زبر او در شمار
ز آنچه ازین علم بر فوق گفت
تا که از خصمان بکشد انتقام
دوست کند آن خصمان را کلام
وز دوست خاصه کار خود

حرف نظیر است که گویم هر از
از سه و شش و ده و نوا و بیست و آن
اول از حرف نظیر است که
نوا و شش و ده و نوا و بیست و آن
پس حرفت هم که هر روز گشت
این سه یک است و بیست یک
باز نظیر سه همان حرفت است
نون نظیر هم چهارم است
زایل روایات نقل صحیح
کما شمس ستمهان در کتاب
است رقعاتش که بیست
سطر چهارم نقش اظم است
درست این است که
در پله این بود و علم و طلب
شسته آن یافته و این بیان
انچه نه است نه در دیده شده
بود و در صدف پیدام

از تریب سجدی ارم بسیار
حرف نظیر است که در کاران
جیم بود و ناظرانیش را
و از که اسم آید از افکار و شش
است سه یک که گشت چار و
چار و دو که شش با هم در
پس و شش سیم و جیم حرفت
و صفی طلب کن که درین کتاب
گوش من شنیدی ثانی صحیح
ساخته مرقوم به پنج صواب
ابجدی و اثنتی و بیست
ضابطه اش است بان درست
پنج نمی یافت تسلی علم
تا که طلب بر صم بی حساب
و افعی شروع و این شش بیان
روایت آن همه صمد
گنج گمر بود بجنب

از تریب سجدی ارم بسیار
حرف نظیر است که در کاران
جیم بود و ناظرانیش را
و از که اسم آید از افکار و شش
است سه یک که گشت چار و
چار و دو که شش با هم در
پس و شش سیم و جیم حرفت
و صفی طلب کن که درین کتاب
گوش من شنیدی ثانی صحیح
ساخته مرقوم به پنج صواب
ابجدی و اثنتی و بیست
ضابطه اش است بان درست
پنج نمی یافت تسلی علم
تا که طلب بر صم بی حساب
و افعی شروع و این شش بیان
روایت آن همه صمد
گنج گمر بود بجنب

از تریب سجدی ارم بسیار
حرف نظیر است که در کاران
جیم بود و ناظرانیش را
و از که اسم آید از افکار و شش
است سه یک که گشت چار و
چار و دو که شش با هم در
پس و شش سیم و جیم حرفت
و صفی طلب کن که درین کتاب
گوش من شنیدی ثانی صحیح
ساخته مرقوم به پنج صواب
ابجدی و اثنتی و بیست
ضابطه اش است بان درست
پنج نمی یافت تسلی علم
تا که طلب بر صم بی حساب
و افعی شروع و این شش بیان
روایت آن همه صمد
گنج گمر بود بجنب

تخریر عدد و مرتبه و صفی و ترتیب بجای

ا ب ت ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س
ع ف ص ق ر ش ث د ذ ض ظ غ
۱۶ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

تخریر عدد و مرتبه کبیر و ترتیب بجای

ا ب ت ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س
ع ف ص ق ر ش ث د ذ ض ظ غ
۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰

تخریر عدد و ابتهی و ترتیب مرتبه بجای

ا ب ت ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س
ع ف ص ق ر ش ث د ذ ض ظ غ
۱۰۰۰ ۱۰۰۱ ۱۰۰۲ ۱۰۰۳ ۱۰۰۴ ۱۰۰۵ ۱۰۰۶ ۱۰۰۷ ۱۰۰۸ ۱۰۰۹ ۱۰۱۰ ۱۰۱۱ ۱۰۱۲ ۱۰۱۳ ۱۰۱۴ ۱۰۱۵ ۱۰۱۶ ۱۰۱۷ ۱۰۱۸ ۱۰۱۹ ۱۰۲۰ ۱۰۲۱ ۱۰۲۲ ۱۰۲۳ ۱۰۲۴ ۱۰۲۵ ۱۰۲۶ ۱۰۲۷ ۱۰۲۸ ۱۰۲۹ ۱۰۳۰ ۱۰۳۱ ۱۰۳۲ ۱۰۳۳ ۱۰۳۴ ۱۰۳۵ ۱۰۳۶ ۱۰۳۷ ۱۰۳۸ ۱۰۳۹ ۱۰۴۰ ۱۰۴۱ ۱۰۴۲ ۱۰۴۳ ۱۰۴۴ ۱۰۴۵ ۱۰۴۶ ۱۰۴۷ ۱۰۴۸ ۱۰۴۹ ۱۰۵۰ ۱۰۵۱ ۱۰۵۲ ۱۰۵۳ ۱۰۵۴ ۱۰۵۵ ۱۰۵۶ ۱۰۵۷ ۱۰۵۸ ۱۰۵۹ ۱۰۶۰ ۱۰۶۱ ۱۰۶۲ ۱۰۶۳ ۱۰۶۴ ۱۰۶۵ ۱۰۶۶ ۱۰۶۷ ۱۰۶۸ ۱۰۶۹ ۱۰۷۰ ۱۰۷۱ ۱۰۷۲ ۱۰۷۳ ۱۰۷۴ ۱۰۷۵ ۱۰۷۶ ۱۰۷۷ ۱۰۷۸ ۱۰۷۹ ۱۰۸۰ ۱۰۸۱ ۱۰۸۲ ۱۰۸۳ ۱۰۸۴ ۱۰۸۵ ۱۰۸۶ ۱۰۸۷ ۱۰۸۸ ۱۰۸۹ ۱۰۹۰ ۱۰۹۱ ۱۰۹۲ ۱۰۹۳ ۱۰۹۴ ۱۰۹۵ ۱۰۹۶ ۱۰۹۷ ۱۰۹۸ ۱۰۹۹ ۱۱۰۰

تخریر عدد و ابتهی و ترتیب مرتبه صغیر

ا ب ت ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س
ع ف ص ق ر ش ث د ذ ض ظ غ
۱۰۰۰۰ ۱۰۰۰۱ ۱۰۰۰۲ ۱۰۰۰۳ ۱۰۰۰۴ ۱۰۰۰۵ ۱۰۰۰۶ ۱۰۰۰۷ ۱۰۰۰۸ ۱۰۰۰۹ ۱۰۰۱۰ ۱۰۰۱۱ ۱۰۰۱۲ ۱۰۰۱۳ ۱۰۰۱۴ ۱۰۰۱۵ ۱۰۰۱۶ ۱۰۰۱۷ ۱۰۰۱۸ ۱۰۰۱۹ ۱۰۰۲۰ ۱۰۰۲۱ ۱۰۰۲۲ ۱۰۰۲۳ ۱۰۰۲۴ ۱۰۰۲۵ ۱۰۰۲۶ ۱۰۰۲۷ ۱۰۰۲۸ ۱۰۰۲۹ ۱۰۰۳۰ ۱۰۰۳۱ ۱۰۰۳۲ ۱۰۰۳۳ ۱۰۰۳۴ ۱۰۰۳۵ ۱۰۰۳۶ ۱۰۰۳۷ ۱۰۰۳۸ ۱۰۰۳۹ ۱۰۰۴۰ ۱۰۰۴۱ ۱۰۰۴۲ ۱۰۰۴۳ ۱۰۰۴۴ ۱۰۰۴۵ ۱۰۰۴۶ ۱۰۰۴۷ ۱۰۰۴۸ ۱۰۰۴۹ ۱۰۰۵۰ ۱۰۰۵۱ ۱۰۰۵۲ ۱۰۰۵۳ ۱۰۰۵۴ ۱۰۰۵۵ ۱۰۰۵۶ ۱۰۰۵۷ ۱۰۰۵۸ ۱۰۰۵۹ ۱۰۰۶۰ ۱۰۰۶۱ ۱۰۰۶۲ ۱۰۰۶۳ ۱۰۰۶۴ ۱۰۰۶۵ ۱۰۰۶۶ ۱۰۰۶۷ ۱۰۰۶۸ ۱۰۰۶۹ ۱۰۰۷۰ ۱۰۰۷۱ ۱۰۰۷۲ ۱۰۰۷۳ ۱۰۰۷۴ ۱۰۰۷۵ ۱۰۰۷۶ ۱۰۰۷۷ ۱۰۰۷۸ ۱۰۰۷۹ ۱۰۰۸۰ ۱۰۰۸۱ ۱۰۰۸۲ ۱۰۰۸۳ ۱۰۰۸۴ ۱۰۰۸۵ ۱۰۰۸۶ ۱۰۰۸۷ ۱۰۰۸۸ ۱۰۰۸۹ ۱۰۰۹۰ ۱۰۰۹۱ ۱۰۰۹۲ ۱۰۰۹۳ ۱۰۰۹۴ ۱۰۰۹۵ ۱۰۰۹۶ ۱۰۰۹۷ ۱۰۰۹۸ ۱۰۰۹۹ ۱۰۱۰۰

تخریر عدد و ابتهی و ترتیب مرتبه صغیر

ا ب ت ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س
ع ف ص ق ر ش ث د ذ ض ظ غ
۱۰۰۰۰۰ ۱۰۰۰۰۰۱ ۱۰۰۰۰۰۲ ۱۰۰۰۰۰۳ ۱۰۰۰۰۰۴ ۱۰۰۰۰۰۵ ۱۰۰۰۰۰۶ ۱۰۰۰۰۰۷ ۱۰۰۰۰۰۸ ۱۰۰۰۰۰۹ ۱۰۰۰۰۱۰ ۱۰۰۰۰۱۱ ۱۰۰۰۰۱۲ ۱۰۰۰۰۱۳ ۱۰۰۰۰۱۴ ۱۰۰۰۰۱۵ ۱۰۰۰۰۱۶ ۱۰۰۰۰۱۷ ۱۰۰۰۰۱۸ ۱۰۰۰۰۱۹ ۱۰۰۰۰۲۰ ۱۰۰۰۰۲۱ ۱۰۰۰۰۲۲ ۱۰۰۰۰۲۳ ۱۰۰۰۰۲۴ ۱۰۰۰۰۲۵ ۱۰۰۰۰۲۶ ۱۰۰۰۰۲۷ ۱۰۰۰۰۲۸ ۱۰۰۰۰۲۹ ۱۰۰۰۰۳۰ ۱۰۰۰۰۳۱ ۱۰۰۰۰۳۲ ۱۰۰۰۰۳۳ ۱۰۰۰۰۳۴ ۱۰۰۰۰۳۵ ۱۰۰۰۰۳۶ ۱۰۰۰۰۳۷ ۱۰۰۰۰۳۸ ۱۰۰۰۰۳۹ ۱۰۰۰۰۴۰ ۱۰۰۰۰۴۱ ۱۰۰۰۰۴۲ ۱۰۰۰۰۴۳ ۱۰۰۰۰۴۴ ۱۰۰۰۰۴۵ ۱۰۰۰۰۴۶ ۱۰۰۰۰۴۷ ۱۰۰۰۰۴۸ ۱۰۰۰۰۴۹ ۱۰۰۰۰۵۰ ۱۰۰۰۰۵۱ ۱۰۰۰۰۵۲ ۱۰۰۰۰۵۳ ۱۰۰۰۰۵۴ ۱۰۰۰۰۵۵ ۱۰۰۰۰۵۶ ۱۰۰۰۰۵۷ ۱۰۰۰۰۵۸ ۱۰۰۰۰۵۹ ۱۰۰۰۰۶۰ ۱۰۰۰۰۶۱ ۱۰۰۰۰۶۲ ۱۰۰۰۰۶۳ ۱۰۰۰۰۶۴ ۱۰۰۰۰۶۵ ۱۰۰۰۰۶۶ ۱۰۰۰۰۶۷ ۱۰۰۰۰۶۸ ۱۰۰۰۰۶۹ ۱۰۰۰۰۷۰ ۱۰۰۰۰۷۱ ۱۰۰۰۰۷۲ ۱۰۰۰۰۷۳ ۱۰۰۰۰۷۴ ۱۰۰۰۰۷۵ ۱۰۰۰۰۷۶ ۱۰۰۰۰۷۷ ۱۰۰۰۰۷۸ ۱۰۰۰۰۷۹ ۱۰۰۰۰۸۰ ۱۰۰۰۰۸۱ ۱۰۰۰۰۸۲ ۱۰۰۰۰۸۳ ۱۰۰۰۰۸۴ ۱۰۰۰۰۸۵ ۱۰۰۰۰۸۶ ۱۰۰۰۰۸۷ ۱۰۰۰۰۸۸ ۱۰۰۰۰۸۹ ۱۰۰۰۰۹۰ ۱۰۰۰۰۹۱ ۱۰۰۰۰۹۲ ۱۰۰۰۰۹۳ ۱۰۰۰۰۹۴ ۱۰۰۰۰۹۵ ۱۰۰۰۰۹۶ ۱۰۰۰۰۹۷ ۱۰۰۰۰۹۸ ۱۰۰۰۰۹۹ ۱۰۰۰۰۱۰۰

تخریر عدد و ابتهی و ترتیب مرتبه کبیر

ا ب ت ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س
ع ف ص ق ر ش ث د ذ ض ظ غ
۱۰۰۰۰۰۰ ۱۰۰۰۰۰۰۱ ۱۰۰۰۰۰۰۲ ۱۰۰۰۰۰۰۳ ۱۰۰۰۰۰۰۴ ۱۰۰۰۰۰۰۵ ۱۰۰۰۰۰۰۶ ۱۰۰۰۰۰۰۷ ۱۰۰۰۰۰۰۸ ۱۰۰۰۰۰۰۹ ۱۰۰۰۰۰۱۰ ۱۰۰۰۰۰۱۱ ۱۰۰۰۰۰۱۲ ۱۰۰۰۰۰۱۳ ۱۰۰۰۰۰۱۴ ۱۰۰۰۰۰۱۵ ۱۰۰۰۰۰۱۶ ۱۰۰۰۰۰۱۷ ۱۰۰۰۰۰۱۸ ۱۰۰۰۰۰۱۹ ۱۰۰۰۰۰۲۰ ۱۰۰۰۰۰۲۱ ۱۰۰۰۰۰۲۲ ۱۰۰۰۰۰۲۳ ۱۰۰۰۰۰۲۴ ۱۰۰۰۰۰۲۵ ۱۰۰۰۰۰۲۶ ۱۰۰۰۰۰۲۷ ۱۰۰۰۰۰۲۸ ۱۰۰۰۰۰۲۹ ۱۰۰۰۰۰۳۰ ۱۰۰۰۰۰۳۱ ۱۰۰۰۰۰۳۲ ۱۰۰۰۰۰۳۳ ۱۰۰۰۰۰۳۴ ۱۰۰۰۰۰۳۵ ۱۰۰۰۰۰۳۶ ۱۰۰۰۰۰۳۷ ۱۰۰۰۰۰۳۸ ۱۰۰۰۰۰۳۹ ۱۰۰۰۰۰۴۰ ۱۰۰۰۰۰۴۱ ۱۰۰۰۰۰۴۲ ۱۰۰۰۰۰۴۳ ۱۰۰۰۰۰۴۴ ۱۰۰۰۰۰۴۵ ۱۰۰۰۰۰۴۶ ۱۰۰۰۰۰۴۷ ۱۰۰۰۰۰۴۸ ۱۰۰۰۰۰۴۹ ۱۰۰۰۰۰۵۰ ۱۰۰۰۰۰۵۱ ۱۰۰۰۰۰۵۲ ۱۰۰۰۰۰۵۳ ۱۰۰۰۰۰۵۴ ۱۰۰۰۰۰۵۵ ۱۰۰۰۰۰۵۶ ۱۰۰۰۰۰۵۷ ۱۰۰۰۰۰۵۸ ۱۰۰۰۰۰۵۹ ۱۰۰۰۰۰۶۰ ۱۰۰۰۰۰۶۱ ۱۰۰۰۰۰۶۲ ۱۰۰۰۰۰۶۳ ۱۰۰۰۰۰۶۴ ۱۰۰۰۰۰۶۵ ۱۰۰۰۰۰۶۶ ۱۰۰۰۰۰۶۷ ۱۰۰۰۰۰۶۸ ۱۰۰۰۰۰۶۹ ۱۰۰۰۰۰۷۰ ۱۰۰۰۰۰۷۱ ۱۰۰۰۰۰۷۲ ۱۰۰۰۰۰۷۳ ۱۰۰۰۰۰۷۴ ۱۰۰۰۰۰۷۵ ۱۰۰۰۰۰۷۶ ۱۰۰۰۰۰۷۷ ۱۰۰۰۰۰۷۸ ۱۰۰۰۰۰۷۹ ۱۰۰۰۰۰۸۰ ۱۰۰۰۰۰۸۱ ۱۰۰۰۰۰۸۲ ۱۰۰۰۰۰۸۳ ۱۰۰۰۰۰۸۴ ۱۰۰۰۰۰۸۵ ۱۰۰۰۰۰۸۶ ۱۰۰۰۰۰۸۷ ۱۰۰۰۰۰۸۸ ۱۰۰۰۰۰۸۹ ۱۰۰۰۰۰۹۰ ۱۰۰۰۰۰۹۱ ۱۰۰۰۰۰۹۲ ۱۰۰۰۰۰۹۳ ۱۰۰۰۰۰۹۴ ۱۰۰۰۰۰۹۵ ۱۰۰۰۰۰۹۶ ۱۰۰۰۰۰۹۷ ۱۰۰۰۰۰۹۸ ۱۰۰۰۰۰۹۹ ۱۰۰۰۰۰۱۰۰

تخریر عدد و مرتبه و صفی و ترتیب بجای
تخریر عدد و مرتبه کبیر و ترتیب بجای
تخریر عدد و ابتهی و ترتیب مرتبه بجای
تخریر عدد و ابتهی و ترتیب مرتبه صغیر
تخریر عدد و ابتهی و ترتیب مرتبه صغیر
تخریر عدد و ابتهی و ترتیب مرتبه کبیر

تحریر عدد واطمی در ترتیب مرتبہ کبیر

۱۰۰	۲۰۰	۳۰۰	۴۰۰	۵۰۰	۶۰۰	۷۰۰	۸۰۰	۹۰۰	۱۰۰۰
ک	پ	ق	ط	م	ش	ز	و	س	ن
ص	ی	ح	ل	ع	ر	خ	ج	د	ذ
ر	ز	و	س	ن	ص	ی	ح	ل	ع
ر	ز	و	س	ن	ص	ی	ح	ل	ع

[illegible]

<p>گوش کوی زنده دل نیز فکر قناده و کار بوی قنسام دعوی سراسیم ز اسمای حق دست برین بج بوفی عدد گایست طرقتی با جات قرین</p>	<p>تا سبقت گویم از آداب ذکر تا بهر سبک راه باین فدا بگذر چون بودت داعیه بر این فسون مرتبه بر مرتبه پیخوان تو اضم در روش خفا که اسل فزون</p>	<p>باز نمایم عدوش و سینه نام کم کنی راه و این فدا بگذر بشکستش آور بطریق جود تا ز کینه زش با شالی طلسم شکر چرخ فدا عدد اسم ذات</p>
--	---	---

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَيُّهَا الطَّالِبُ الْمُتَوَضِّعُ بِرِسْمِ اللَّهِ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَارْزُقْ رِزْقَهُ بِدُخْلِ عَشْرَةِ

تاریخ	مبلغ	مبلغ	مبلغ	مبلغ	مبلغ	مبلغ	مبلغ	مبلغ	مبلغ
۱۳۹۹	۱۵۰۰	۳	۱۲	۱۹۱	۳۰	۱۱	۱۰	۶۶	۱۰
۱۴۰۰	۲۲۰۰	۱	۱۱	۱۹۱	۵۵	۲۲	۱۱	۲۹۲	۱۰
۱۴۰۱	۵۱۵	۴	۱۵	۵۵۴	۵۱	۳۰	۱۳	۲۵۱	۱۰
۱۴۰۲	۱۱۱۱	۲	۲۰	۵۵۴	۳۰	۱۱	۱۰	۱۹۱	۱۰
۱۴۰۳	۱۴۴۴	۲	۲۰	۱۹۲۶	۵۵	۲۲	۱۱	۱۴۱۲	۱۰
۱۴۰۴	۱۹۹۶	۵	۲۳	۱۹۲۶	۵۱	۳۰	۱۳	۱۴۱۲	۱۰

[illegible][illegible][illegible]

الشيخ

1992	1992	4	10	24	2	10	10	29	10
2002	2002	2	11	1691	10	23	11	296	10
2004	2004	2	10	1215	10	23	11	239	10

66

1204	1704	4	10	145	11	11	11	11	11
610	1111	1	19	1967	104	11	11	11	11
1111	1104	9	12	1911	101	11	11	11	11

<p> ناله باین گفته ز بار و دو در ناله ناخیز خیز است و لبس ناله ز گفته میرود این تجربه را انچه درین داو شده بود باشت درست باز اوصاف و گفت سپید عتیقه ند بر حرف این نقد نفس چونکه نذر احد </p>	<p> آمد ایم از چپ سود سفر میرود از باغسار نشانس بو که نگر دو سبب ز جبر را یا فتن گوهر مقصود است گوهر مقصود بود و معرفت رشد و نقد نفس صرف این صرف شود از احد آید در </p>
--	---

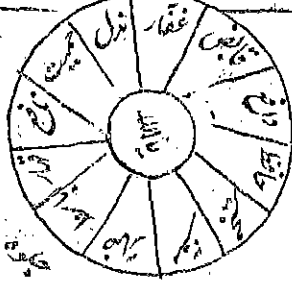
۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

وحدت است و اینست که در این عالم
 هر چه هست از او است و به او بازمیگردد
 و اینست که در این عالم هر چه هست
 از او است و به او بازمیگردد
 و اینست که در این عالم هر چه هست
 از او است و به او بازمیگردد

ظاهر از نور طو صفات
 منصف و ممکن از و در قیام
 هستی او را نه ازل نه ابدا
 لم یزل و بی بدل و لا یزال
 هستی او نیست نقیب و پیر
 قوله تعالی و تقدس تکوست
 اوست خداوند جهاندار و بی
 و آنچه درین کار کرده شد
 منظر انوار صفات و صفات
 شامعه که یکایک بحق
 ورنه گناه بودی از انسان نشاء
 داده بهر شئی نمود و وجود
 کرده همان گشت کون از پست
 هستی حق داد از آثار وجود
 بر تو ستمش گشودست و پیر
 نزد خود هستی حق را دلیل

باشد انانیت و عین ذات
 او بخود و هستی خود بر و ام
 بیشک بی شبهه و بیرسم حد
 او بخود و از هستی خود بیروال
 هست بر از زوال و تغییر
 از بر ما آنچه سزاوار است
 هست منزه از هر چه چیر و کس
 هر چه درین گفته اند منظر است
 آید بهر چه از ذات و بیند
 وحدت حق را بکمال نسق
 نور طو و ریست که نمود نشان
 جلوه است که از رفیق خود
 پر تو است و لمحات صفات
 خلعت هستی همه را در شهود
 چون ز غده مبرچه نمودست چه
 پس همه صفاتند شیر و قلیل

وحدت است و اینست که در این عالم
 هر چه هست از او است و به او بازمیگردد
 و اینست که در این عالم هر چه هست
 از او است و به او بازمیگردد
 و اینست که در این عالم هر چه هست
 از او است و به او بازمیگردد



وحدت است و اینست که در این عالم
 هر چه هست از او است و به او بازمیگردد
 و اینست که در این عالم هر چه هست
 از او است و به او بازمیگردد
 و اینست که در این عالم هر چه هست
 از او است و به او بازمیگردد

و حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام
فرمودند که ما را خبر کن که این است
که از آن است که ما را خبر کن که این است
که از آن است که ما را خبر کن که این است

و حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام
فرمودند که ما را خبر کن که این است
که از آن است که ما را خبر کن که این است
که از آن است که ما را خبر کن که این است

شکرم با ظاهر و حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب بقضای اقامت
العلم و علی بابها از سر باطن شریعت که ولایت است بیان عوالم
سر بر می رود که اندکی عندهی سقایم لغیب علیها بعد محمد غیری غیرین حضرت سید المرسلین

تنبیهین

نور وجودش احد سر است	منظر نور احدی احد است
هست با و کون و مکان نظام	اوست معنی و بصورت تمام
آئینه اوست که معنی نه است	اوست که مراتب جمال خداست
طلعت او نور ظهور حق است	صورت و معنیش نور حق است
باطن او نور ظهور علی است	ظاهر او منظر نور جلی است
ظاهرش از باطن خود در نمود	بود فیض از سلسله و شهود
باطن فیاض علی در سلسله	آئینه ظاهر او بر سلسله
ظاهر او بود سخن مختصر	آئینه باطن او روشن در
نور نبوت ز نبی داشتند	جمع رسل که علم افرشتند
بود علی با همه شان هم عیان	لیک بقصوه سر در زمان
آن خبر گشت مع الانبیاء است	انچه برین قول محقق گواه است

تبصره

قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یا علی کنت مع الانبیاء

و حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام
فرمودند که ما را خبر کن که این است
که از آن است که ما را خبر کن که این است
که از آن است که ما را خبر کن که این است

و حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام
فرمودند که ما را خبر کن که این است
که از آن است که ما را خبر کن که این است
که از آن است که ما را خبر کن که این است

و حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام
فرمودند که ما را خبر کن که این است
که از آن است که ما را خبر کن که این است
که از آن است که ما را خبر کن که این است

نطق بهر رسم که گویا شود بسیح در آن هر چه که آید بگوید جز به سخن راست نیاید تمام کوشش علم و عمل رسم دوم از سخن آید بنظام تمام صرف درین است که بیز سخن هر چه بهر جای نشان میدهم	سوی سحاش رهی و افشود و آنچه زیر نوح در آید بگوید جمله بسیار سخن انتظام ماده کیفیت جان و جسم هست بهر چه بهر سخن کلام نیت بیانی و کار از فکر و فن از ره تقریر بسیار میدهم
---	---

سفر

چون معلوم شد که قال را چه تاثیر و حال را چه تقریر است بنا بر این معنی لافق
بر مقلات سابق که در باب نظام حقیقت واحد جامع که یکی حرف بیستم
حرف عین است میباید و آن چنانست که از روی ترتیب نظم طبیعی حروف
یکدی حرف بیست و نهم و بیست و نهم که مطابق حمل است واقع است و حمل چهار
آن حرف پنجم است که مجموع پنجاه و سه موافق حمل هم اهد و بعد از این حرف
چهاردهم نون است که اشارت به نبوت خاصه آنحضرت است بلا اشارت غیر
و حرف پانزدهم سین است که اشاره به رسالت آنحضرت است و آن باطن حرف نون
و حرف واد که دلیل بر ولایت است با ده حروف بین سین که بگوش مطابق نظام
است مشترک است با حرف عین که اشاره با هم حضرت علی است حرف شانزدهم

در این کتاب که در بیان حقایق است
از هر چه که در این کتاب است
بسیار از این کتاب است
در این کتاب که در بیان حقایق است
از هر چه که در این کتاب است
بسیار از این کتاب است

در این کتاب که در بیان حقایق است
از هر چه که در این کتاب است
بسیار از این کتاب است
در این کتاب که در بیان حقایق است
از هر چه که در این کتاب است
بسیار از این کتاب است

در این کتاب که در بیان حقایق است
از هر چه که در این کتاب است
بسیار از این کتاب است
در این کتاب که در بیان حقایق است
از هر چه که در این کتاب است
بسیار از این کتاب است

در این کتاب که در بیان حقایق است
از هر چه که در این کتاب است
بسیار از این کتاب است
در این کتاب که در بیان حقایق است
از هر چه که در این کتاب است
بسیار از این کتاب است

این کتاب از دو باب است
 اول از بیان معانی و
 ثانی از بیان احوال و
 سبب انشاء و تالیف
 و این کتاب از دو باب است
 اول از بیان معانی و
 ثانی از بیان احوال و
 سبب انشاء و تالیف

در این کتاب از دو باب است
 اول از بیان معانی و
 ثانی از بیان احوال و
 سبب انشاء و تالیف

تفسیر

بسم الله الرحمن الرحیم
 گفت که یک نقطه بود و اصل علم
 از همه جا خاطرش آنگاه بود
 یافت و در پیشش این لوا
 حرف ز فرموده او گفته اند
 کما نجه بود و سر خدا در کلام
 درج در احمد بود و بیگمان
 در قسم بسمله باشد خفته
 در رقم با بود آن در قیود
 هست در آن نقطه که در حقیقت
 واقع و ناظر غیب و شهود

خام نجف ماوی دین بین
 مسدود علم و گنج حکم
 عارف علم آن نقطه شاه بود
 هر که شد از نقطه جفت آشنا
 نادره حرفان که در می گفته اند
 گفته ذکر آن منزه عالی مقام
 جمله بقرآن بود و جمع دان
 و آنچه در احمد بود و مستغنی
 و آنچه بود بسمله را در وجود
 جمله آن نیز که در با نهان است
 و این نم آن نقطه که از هستی بود

معرفت

اگر چه بسیاری از عرفان و اهل تحقیق در باب تعالقی و معانی این کلام
 در نظام بیانها فرموده اند و بر من اشاره کرده اند اما آنچه از معانی
 در آن مخفی است که اشاره با هم سامی و نام نامی آن حضرت است ذکر

در این کتاب از دو باب است
 اول از بیان معانی و
 ثانی از بیان احوال و
 سبب انشاء و تالیف

در این کتاب از دو باب است
 اول از بیان معانی و
 ثانی از بیان احوال و
 سبب انشاء و تالیف

نیت نالک است نیت نالک است نیت نالک است نیت نالک است نیت نالک است
نیت نالک است نیت نالک است نیت نالک است نیت نالک است نیت نالک است
نیت نالک است نیت نالک است نیت نالک است نیت نالک است نیت نالک است
نیت نالک است نیت نالک است نیت نالک است نیت نالک است نیت نالک است

چهار شد اینجا نقطه از جمع فرق چهره با گشت از اینجا عیان پس الف بی زره اعتبار شش خبر از مرتبه داد داد دور یکی با و ز ر و سه قرار هفت چو در چار اعتبار گشت کشت ازین پرده چو آمد عیان راست شد آثار خط و سطح رقم حرف چو از نقطه پدیدار شد در مثالش که گمان سفته اند است دین و صفه سخن مختصر اینست مثالی که بیان کرده اند از پی تفهیم بود این مثال زانکه بیوالات عدم در هر دو	فرق یکی بود و سه در جمع فوق دو در هنگامه کثرت نشان جمع شش و فرق یکی شد بکار بعد واحد تنه واحد نهاد راست شد از بهر ظهور چهار ساخت عیان ابطه نسبت و تر پرده بر افتاد و گنج نهان گشت نمایان ز حکایت طلسم والله حرف پیر کار شد همچو هیوس و صور گفته اند نقطه هیوس و حروفش صور بی صفت عین عیان کرده اند فک غلط آمده اینجا محال هست که از تصور او را نود
---	---

صفت حرف اول

منفرد آمد الف و منفصل خود بخود از هستی خود جلوه ساز	حرف و کثرت با و متصل وز همه حرفی بصفت بی نیاز
--	--

نیت نالک است نیت نالک است نیت نالک است نیت نالک است نیت نالک است
نیت نالک است نیت نالک است نیت نالک است نیت نالک است نیت نالک است
نیت نالک است نیت نالک است نیت نالک است نیت نالک است نیت نالک است
نیت نالک است نیت نالک است نیت نالک است نیت نالک است نیت نالک است

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

عین عین اسم نون و با وجود این نسبت و اعتنا بر وحدت و یگانگی
خود است از سبب نظری کلام اینجا مختصر نموده اند

پیمین

ای که ترا عین و عیان رو گشت جلوه این سر و نسب را بین فرض کن از این مثل آداب وید باش برین دل که جهان سرسبز بیشتر از این معنیش گفتار گرچه ازین پیش بیان گشته قمار کمانچه در اول بر تعین شده یکدوسه حرفی و دیگر آرم بجای منظر ستر احمدی احمد سرشت فاشگر منظر ستر سیدین	بل به نسبت دیده جهان روشن است تا شود وصف تجلی یقین زانکه نشانیست یقین را نفید مست طیفیل بره خیر البشر در گرانمایه این نغمه ام صورت و عین گشته قمار نور و می از آن متعین شده تا تو بیاسی زره اعتبار نور سوزش همه جا واحد است و از الف آثاریکی بین یقین
--	--

تقریر

شماره آن ذات محمد پیمین همچو الف دان ز نقطه ظهور است که نهائیست تعیین بود	شماره آن ذات محمد پیمین صورت و عین درین طور نور نمایه اولی که سبب بود
---	---

جانب جهان زینت و عیان
پیشتر از این بیان
نشانده سبب بعد از این
نشانده سبب بعد از این
سپهر انوار بر سر این
از سبب بعد از این
از سبب بعد از این

عبد الف و ق
فان صد غیره بر جا شود
پنج درین قاعده نشان
بر قدم راست ز نقش
پیشتر از این بیان
نشانده سبب بعد از این
نشانده سبب بعد از این

از سبب بعد از این
نشانده سبب بعد از این
نشانده سبب بعد از این
نشانده سبب بعد از این
نشانده سبب بعد از این
نشانده سبب بعد از این

11

هر که نه زین پنج ششخواهد سبق
نیست رد او بجناب اله

چهل آنست که در راه حق
بست سبقش نه تمامی جاہ

سید

هست که ره دیده بآب نفیم
شکل سربست که شکل کشا
هست سه نقطه کی بی ریا
تا بنو شکل به نماید نقاب
خط نقطه نقطه بخط تصف
یافته از روی رقم شکل خط
با و نقطه با سه نقطه تا و است
نه صد و شصتی و عدد آید بکار
مختلفا تنش بنگریش و کم
در رقم نیست که آن حال است
که روی پس و پیش رقم آید بر
مختلف الوضع چه آید بهم
سیصد و نه زردین هست شا
شصتی و نه آید رقمش در جواب

بسم الله الرحمن الرحيم
نقطه که ظاهر شده و تحت است
دوره با هست نه و عدد با
نقطه نه با سه نوبه و حساب
از سه نقطه آمده خط الف
یک نقطه راست از سه نقطه
هم الفی بی نقطه حرف است
رتبه نیست زرده اعتبار
پیش و پس نقطه بین در رقم
بین که همان شکل که در شکل است
یک درین بین به تفاوت نگر
فکر کن اینجا که هم از این رقم
نه صد و سه زین رقم هست فکر
شکل عربی صفر نمای حساب

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وآله
 وبعد

از لفظ پنج بود الف الف	خود به همان وحدت خود نصف
زین قبل از جنس حروف نقطه	کثرت لایمحصر آید بنقطه
صورت و معنی جهان انتظام	نه رقم است و سه نقطه بالتمام
لیک بر جمعی از اهل وقوف	پنج بود اصل بنای حروف
چون حرف پنج بود هر سه	هشت درین پنج روزات فن
ا ب ج د ه	و ه و ه و ه
است هویدا بر اهل وقوف	خاصیت این عدد این حروف
باید مثلین شرح کتابی دیگر	باید شش این قول درین مختصر
طبع من از فهم سخن می کند	راه درین شرح لغین می کند

معرفت

حرف الف بود مرا بر زبان	باز روم بر سر توصیف آن
جلوه او چون بظاهر رسید	شکل حروفات از روشد بدید
یافت چو ترتیب حروف انتظام	بے حد و بحد و بیان شد کلام
خواند ز بانهای قلوب سلیم	بسم الله الرحمن الرحیم
جل جلاله که ندارد مثال	عظم نوا که ندارد زوال
هر چه درین عرصه نمودش است	دانشچه درین دایره بودش است
بود وجود از اثر این دو نام	یافته نمایافته این انتظام

اول از اواخر او
 تا بنای حروف
 بعد از حروف
 حروف حاکمه
 حروف حاکمه
 حروف حاکمه

جمع الحروفات
 ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک
 حروف حاکمه
 حروف حاکمه
 حروف حاکمه

از این کتاب
 از این کتاب
 از این کتاب
 از این کتاب
 از این کتاب

فصل در بیان اقسام حروف و احوال آنها
در بیان اقسام حروف و احوال آنها
در بیان اقسام حروف و احوال آنها

خاتم اشباح هایت بود	حرف نیش اول غایت بود
آتش را هر وان بصیر	سراست این عدد فی نصیر
ن دن ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ ۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ ۰	آدم وفق شکست که
تقسیم	
۱۶۱۷ ضرب کردم چهل آید ۶۴۵ که نوشند بهداش کمالی فصلی بود فوق خوانند	
ایکه دلش است سری با سرور	گوش کن این قول بس حضور
و اگر سبطین و وصی رسول	این عسم احمد و زوج قبول
گفت که من نقطه عسم اندام	سعدی علم است دل آگه ام
سحق و نقطه ناحق یکم	موتن ساق و لاق نیم
بی شک بی شائبه است این خبر	بر اثر این یکشا چشم سر
دار و نقطه چو دیدی ز خط	مرکز آن را بنگر به غلط
قسط صد و نه عدد هم	پیشش فی بازوه و دان هم
هست صد و نه صید و پنجاه پنج	در رخ ازین عدد خود عقده پنج
قسط صد و نه غایتین عدد یک	یک صد و نه است بزن محک
سانا زین عدد قوت جلی	مهر کن این نام بنام علی
نقطه درین نکته زیب گیر	تا قسم یازده آید بنیر
یازده اولاد بی دوسه	زین عدد آور بر قوم جلی

فصل در بیان اقسام حروف و احوال آنها
در بیان اقسام حروف و احوال آنها
در بیان اقسام حروف و احوال آنها

فصل در بیان اقسام حروف و احوال آنها
در بیان اقسام حروف و احوال آنها
در بیان اقسام حروف و احوال آنها

منتخب است و گفته اند که آنچه در مرتبه جمیع من بیش از بطون است در
مرتبه جمیع من بیش از ظهور است و اسم جامع که در صفت مرتبه جمیع است
بدو اعتبار است یکی قطع نظر از اسما و صفات و ذات متعلق است بدان
و دیگری نظر باعتبار جامع است قبولیت جمیع اسما و صفات

تفصیل

جمله نو چون تغییر رسید	پرده زو ج احدیت رسید
جمله واحد چو پرده نمود	رو لعلان پر تو نور وجود
بجمل این هر دو مطابق بهم	هست تبدیل نه پیش و نه کم
یابد از اسرار حروف وجود	هر که تامل بتواند نمود
بیشک و پیشا نه و بگیان	پر تو جامع بنمایر عیان
چشم کشا از اثر اهتمام	بسط کنم فاش و نمایم تمام
و او در گنجیم و در او دال	هست حروفش ده و دو و بیشال
این ده و دو حرف به پنج صواب	بجمل واجب بود این را بیاب
لیک عدد های حروف وجود	هست صد و چارده ای پاک خود
بل حقیقت بود این التمام	قتید و عدم است همین وقف تمام
صورت این را چو مگیری صریح	نام حق از کنیش آید صریح
صورت این عده بشکلی نمود	چار و دو یک هست تعین فیهود

شش مرتبه جمیع من بیش از ظهور است و اسم جامع که در صفت مرتبه جمیع است بدو اعتبار است یکی قطع نظر از اسما و صفات و ذات متعلق است بدان و دیگری نظر باعتبار جامع است قبولیت جمیع اسما و صفات

جمله نو چون تغییر رسید
جمله واحد چو پرده نمود
بجمل این هر دو مطابق بهم
یابد از اسرار حروف وجود
بیشک و پیشا نه و بگیان
چشم کشا از اثر اهتمام
و او در گنجیم و در او دال
این ده و دو حرف به پنج صواب
لیک عدد های حروف وجود
بل حقیقت بود این التمام
صورت این را چو مگیری صریح
صورت این عده بشکلی نمود

پرده زو ج احدیت رسید
رو لعلان پر تو نور وجود
هست تبدیل نه پیش و نه کم
هر که تامل بتواند نمود
پر تو جامع بنمایر عیان
بسط کنم فاش و نمایم تمام
هست حروفش ده و دو و بیشال
بجمل واجب بود این را بیاب
هست صد و چارده ای پاک خود
قتید و عدم است همین وقف تمام
نام حق از کنیش آید صریح
چار و دو یک هست تعین فیهود

شش مرتبه جمیع من بیش از ظهور است و اسم جامع که در صفت مرتبه جمیع است بدو اعتبار است یکی قطع نظر از اسما و صفات و ذات متعلق است بدان و دیگری نظر باعتبار جامع است قبولیت جمیع اسما و صفات

در خورشید شمس و بر مقدار او
بیش و کم اینجا نه بر حوصله است
و در دل هر قهره زخور شید و اوت
گر بنگارنی دل ذرات را
فیض بقدر سرعت حوصله
فیض ببايد متفاوت ز روست
و لایق نباید که مربع بود
حضرت و لایق نه همین ماجرا
ذائقه و حوصله پیدا کنند
گرچه بظاهر بود این و لایق
و در اصل آثار که دهن و غنچه
جسد و جدا اینجا اثر می مید
آه که این رگه ز حیرت است
آویم الفاظ بزرگان پیش
هر گز آنظم شوم سرخ
بهمچو عیاسی بطریق رموز

با و فرستند زخم و یا سبو
کان همه عیب و نه هر حوصله است
هست صوفی بهر طوبی صفات
فاش به بینی اثر ذرات را
سرزند از منزلت حوصله
حوصله بشکست تفاوت است
حوصله باید که موسع بود
سفته وری سیکم آزا ادا
وز پی این لقمه دهن و کنید
لیک بمعنی نپذیرد تغییر
چهره ز خون جگر فروختند
بل جدا اینجا خبری مید
گرچه اثر در سیر عزت است
بر اثر استی قول خویش
تقل طلسمات کشایم ز گنج
برده کشایم ز رموز کفوز

مطایقات

در خورشید شمس و بر مقدار او
بیش و کم اینجا نه بر حوصله است
و در دل هر قهره زخور شید و اوت
گر بنگارنی دل ذرات را
فیض بقدر سرعت حوصله
فیض ببايد متفاوت ز روست
و لایق نباید که مربع بود
حضرت و لایق نه همین ماجرا
ذائقه و حوصله پیدا کنند
گرچه بظاهر بود این و لایق
و در اصل آثار که دهن و غنچه
جسد و جدا اینجا اثر می مید
آه که این رگه ز حیرت است
آویم الفاظ بزرگان پیش
هر گز آنظم شوم سرخ
بهمچو عیاسی بطریق رموز

در خورشید شمس و بر مقدار او
بیش و کم اینجا نه بر حوصله است
و در دل هر قهره زخور شید و اوت
گر بنگارنی دل ذرات را
فیض بقدر سرعت حوصله
فیض ببايد متفاوت ز روست
و لایق نباید که مربع بود
حضرت و لایق نه همین ماجرا
ذائقه و حوصله پیدا کنند
گرچه بظاهر بود این و لایق
و در اصل آثار که دهن و غنچه
جسد و جدا اینجا اثر می مید
آه که این رگه ز حیرت است
آویم الفاظ بزرگان پیش
هر گز آنظم شوم سرخ
بهمچو عیاسی بطریق رموز

ج ص ش ه ی ب م و و حروفش ب م
صغیرش ۹ حروفش ثلث النصف

ثلث النصف عدد و سلمه

۱۳۱

حروفش ال ق و سطش هم حروفش و ی صغیرش ه حرفش
ه تمام این حروف حاصله ال و و س ه
و ن د و ن اک پس مجموع این حروفات بست چهار باشد
ب م و ال ق و س ه شش ه ه

حاصل مستطیق این یک کلام حاصل ازین عدد در کمال و کمال کج بسی اسم و رین نعلت بهر شناسنده دل نکته دان هر که بود صاحب اورا که بشود حلقه بگوش من بیدل شود پیش ولی کش که بجز لاف نیست	بست چهار است حروفش تمام جمع شود بار تم و اوصاف معنی بسیار دین مجلس است من برد آورده ام این نقد کان از و این راز و هر زیب گوش بر من ازین واسطه مایل شود پس ه از جوهر انصاف نیست
---	--

حسب حال

بست چهار است حروفش تمام
جمع شود بار تم و اوصاف
معنی بسیار دین مجلس است
من برد آورده ام این نقد کان
از و این راز و هر زیب گوش
بر من ازین واسطه مایل شود
پس ه از جوهر انصاف نیست

بست چهار است حروفش تمام
جمع شود بار تم و اوصاف
معنی بسیار دین مجلس است
من برد آورده ام این نقد کان
از و این راز و هر زیب گوش
بر من ازین واسطه مایل شود
پس ه از جوهر انصاف نیست

بست چهار است حروفش تمام
جمع شود بار تم و اوصاف
معنی بسیار دین مجلس است
من برد آورده ام این نقد کان
از و این راز و هر زیب گوش
بر من ازین واسطه مایل شود
پس ه از جوهر انصاف نیست

بست چهار است حروفش تمام
جمع شود بار تم و اوصاف
معنی بسیار دین مجلس است
من برد آورده ام این نقد کان
از و این راز و هر زیب گوش
بر من ازین واسطه مایل شود
پس ه از جوهر انصاف نیست

بست چهار است حروفش تمام
جمع شود بار تم و اوصاف
معنی بسیار دین مجلس است
من برد آورده ام این نقد کان
از و این راز و هر زیب گوش
بر من ازین واسطه مایل شود
پس ه از جوهر انصاف نیست

[illegible]

تکسیر حروف بلا تکرار که نفوذ شده این است

ق	ن	ز	د	ا	ک	ب	ی	ج	ص	ش	ح	م	ل	ق
ف	ن	ل	د	م	ز	م	و	ش	ا	ص	ک	ج	ب	س
ی	ن	ب	د	ج	ل	ی	ف	ص	م	ا	ز	س	ح	و
و	ی	م	ن	ش	پ	ز	و	ا	ج	م	ل	ص	ک	ن
ن	س	ک	ج	ص	م	ل	ن	م	ن	ج	ب	ا	ز	ق
و	ن	ز	و	ل	ک	ب	س	ج	ص	ن	ح	م	ل	ن

اینست بقدر اگر سخن طالع هر شخص که موجود است طالع طالب چه مطلوب او صاحب این هر دو چو صدوق بود آن کنی فکر که این شغل خاص هر چه تو بینی بودش و حد بلکه هر کار و هر اختیار خاصه در اسما که هر طاعتی حرف نخستین که در اینها بود راست چون شد طالع اسما صاحب طالع بودش برقرار نیست چون این ضابطه بر کمال بن که همین بس کنم اینجا سخن و اگر گشت هم لازم این علوم	یک سبب دوستی دوستی صاحب این کو که سوداوست دوست بود حال بود پس نکو طالع مطلوب موافق بودند بین المرین و در این خواص طالعی و صاحبی از نیک و بد طالع و وقتیش بیاید کار جلوه اسمی بودش طاعتی راست بران طالع اسما بود صاحب این چه و کشا بد شکرت ساعت خاص همه دلیل شمار مخفی و پوشیده بر باب حال ز آنکه بود لازم کتمان فن خاصیتی چند ز فکسل نجوم
---	--

معرفت

قول بطلمیوس حکیم است که بنای آفرینش آدمی با معرفت قوت است و هر
قوتی بر آن منسوب گویست اول قوت طبیعی و منسوب است دوم قوت

اینست بقدر اگر سخن
طالع هر شخص که موجود است
طالع طالب چه مطلوب او
صاحب این هر دو چو صدوق بود
آن کنی فکر که این شغل خاص
هر چه تو بینی بودش و حد
بلکه هر کار و هر اختیار
خاصه در اسما که هر طاعتی
حرف نخستین که در اینها بود
راست چون شد طالع اسما
صاحب طالع بودش برقرار
نیست چون این ضابطه بر کمال
بن که همین بس کنم اینجا سخن
و اگر گشت هم لازم این علوم

یک سبب دوستی دوستی
صاحب این کو که سوداوست
دوست بود حال بود پس نکو
طالع مطلوب موافق بودند
بین المرین و در این خواص
طالعی و صاحبی از نیک و بد
طالع و وقتیش بیاید کار
جلوه اسمی بودش طاعتی
راست بران طالع اسما بود
صاحب این چه و کشا بد شکرت
ساعت خاص همه دلیل شمار
مخفی و پوشیده بر باب حال
ز آنکه بود لازم کتمان فن
خاصیتی چند ز فکسل نجوم

معرفت

قول بطلمیوس حکیم است که بنای آفرینش آدمی با معرفت قوت است و هر
قوتی بر آن منسوب گویست اول قوت طبیعی و منسوب است دوم قوت

اینست بقدر اگر سخن
طالع هر شخص که موجود است
طالع طالب چه مطلوب او
صاحب این هر دو چو صدوق بود
آن کنی فکر که این شغل خاص
هر چه تو بینی بودش و حد
بلکه هر کار و هر اختیار
خاصه در اسما که هر طاعتی
حرف نخستین که در اینها بود
راست چون شد طالع اسما
صاحب طالع بودش برقرار
نیست چون این ضابطه بر کمال
بن که همین بس کنم اینجا سخن
و اگر گشت هم لازم این علوم

یک سبب دوستی دوستی
صاحب این کو که سوداوست
دوست بود حال بود پس نکو
طالع مطلوب موافق بودند
بین المرین و در این خواص
طالعی و صاحبی از نیک و بد
طالع و وقتیش بیاید کار
جلوه اسمی بودش طاعتی
راست بران طالع اسما بود
صاحب این چه و کشا بد شکرت
ساعت خاص همه دلیل شمار
مخفی و پوشیده بر باب حال
ز آنکه بود لازم کتمان فن
خاصیتی چند ز فکسل نجوم

بشرکت تو نیز خرم حاسنه کس است و تربیت کننده آن تو هستی بشاگردت
صل و تحنوع اینها و تربیت مینه آدمی با تو و حکم از دلت علی است

گوشت که باینده آواز باست
چونکه صد پیش رس از هوا
هست مریش ز نیک اختر
سماعه روحانیت او بود
یعنی که الهش باضافت بخوان
هست مریش باعرا که
با مر در روحانیت دیده است
اوست در انجم ملک تاج و
حالت سین که در جنس دوا
هست میسر و نقد بیروست
شانه روحانیت و آن بکار
زانکه باقوای زبان و دهان
تلف و شیرین و ترش به کام
تیز که باشد صفع و ادگر

واسطه کلایش ارجیه هواست
او بکند فرق و تمیز صدا
از در اینوز حل و شتری
تا جویش ساز که نکیو بود
ساز جعفرش نصیافت سخن
پرتو خشنده خورشید و ماه
اهل گرش هست پسندیده است
ساز جویش که به بینی اثر
جوی بد و نیک کشد جوین هوا
زهره و میخ مرغی او است
پس بکن از اهل و راجدار
فرق کند هر مژه را زبان
او مژه اش را بچشد با طعام
تر بیت او بکند با قمر

[illegible]

Handwritten signature/initials in Urdu script.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم

این وقت را حاکم می نامند

است که بگوید

وقت حافظ است

و بعد از عقل عقلی و معاشی تواند
عقل را دو وقت است که بگوید

بقدر منسوب است و حقوت ثانی بافتاب منسوب است

تذکره

به که شود حرف با اندازه صرف
بر نظری حسنگ گشته راست
شمس و غم هست باین هر دو یا
عقل اخلافت کش و پس بخوان
تا بتو آرد از هر جهت
تا ج سر هر یک از لیل ساز
با صفت لیل یکا یک بخوان
مشکک است آن بطور و بطون
واسطه است آن به بطون و بطور
او بکند اجد و با و دن و هم
او برساند که بود و ذوق و نون
حافظه او ذکره پس کار ساز
قابل اهل است چو خوانش نام
تا نشوی غافل ازین زمره
مشکل اینست یکشایم و کر

است درین ماده بسیار حرف
عقل که هر قدر این ماجر است
از اثر امر خداوندگار
عاقله روحانیت هر دو دان
تا ج ده از دهنه بروحانیت
پنج حسن باطن ازین قسم باز
نام یکا یک چو بری بر زبان
اول ازین پنج حس و ذوق و نون
متصل هر دو طرف من تصور
هر چه ظاهر و بطون روند
و آنچه باطن برسد از بطون
چاره و گرو هم و خیال است و باز
نام ز روحانیت این تمام
مختصری گفتنت از این همه
صرف طوالت نمایم و کر

در این ماده بسیار حرف
عقل که هر قدر این ماجر است
از اثر امر خداوندگار
عاقله روحانیت هر دو دان
تا ج ده از دهنه بروحانیت
پنج حسن باطن ازین قسم باز
نام یکا یک چو بری بر زبان
اول ازین پنج حس و ذوق و نون
متصل هر دو طرف من تصور
هر چه ظاهر و بطون روند
و آنچه باطن برسد از بطون
چاره و گرو هم و خیال است و باز
نام ز روحانیت این تمام
مختصری گفتنت از این همه
صرف طوالت نمایم و کر

در این ماده بسیار حرف
عقل که هر قدر این ماجر است
از اثر امر خداوندگار
عاقله روحانیت هر دو دان
تا ج ده از دهنه بروحانیت
پنج حسن باطن ازین قسم باز
نام یکا یک چو بری بر زبان
اول ازین پنج حس و ذوق و نون
متصل هر دو طرف من تصور
هر چه ظاهر و بطون روند
و آنچه باطن برسد از بطون
چاره و گرو هم و خیال است و باز
نام ز روحانیت این تمام
مختصری گفتنت از این همه
صرف طوالت نمایم و کر

شعاع است برنج در درجه ششم و حروف آن بشب چهارشنبه و حرف ص بر
چهارشنبه و حرف ط بشب پنجم و حرف ق بر روز شنبه و حرف و بشب شنبه
حرف ت بر روز یکشنبه و استخراج حروف ساعات و اوزده گانه باید بود و کجاست در
مفاتیح که قسم الفهرست است از حرف الفدال باید نوشتن تا حده حروف هم بنویسند
که نزد عاملان این علم شریفه تقریر است برین پنج ص بی بی بی بی بی
و بی بی بی بی بی و بی بی بی بی بی که قسم الفهرست است نیست صا و ق بی بی
غفور و کور و سمیع رفیع ذی الطول باری زکی لطیف قتاح
و اسمای ملائکه آنها نیست ضد و کائیل سطفا کیل عز و شائیل
مفقتنا کیل نفحائیل سنا حائیل زطوما کیل ذو کفنا کیل لطفا کیل
و نشائیل یقضا کیل فحائیل و در عمل عکس برجه مفقرا طالع باید کرد
بطالع را مفقرا و اسمای قسم الفهرست بحسب معانی را مطلوب بر حرف ملائکه طیش
خفا باید نمود و اعداد علم در این طالع شکیل حسب الفوفج این است که نمود و میشود

تبدیل

۱۲	ت	طالع	ص	حرف
ل	م	ن	ع	ح
۱۰	م	این قسم الفهرست است	ع	ح
ب	م	ب	ع	ح
۱۱	م	ب	ع	ح
۱۲	م	ب	ع	ح
۱۳	م	ب	ع	ح
۱۴	م	ب	ع	ح
۱۵	م	ب	ع	ح
۱۶	م	ب	ع	ح
۱۷	م	ب	ع	ح
۱۸	م	ب	ع	ح
۱۹	م	ب	ع	ح
۲۰	م	ب	ع	ح

این علم شریفه تقریر است برین پنج ص بی بی بی بی بی و بی بی بی بی بی که قسم الفهرست است نیست صا و ق بی بی غفور و کور و سمیع رفیع ذی الطول باری زکی لطیف قتاح و اسمای ملائکه آنها نیست ضد و کائیل سطفا کیل عز و شائیل مفقتنا کیل نفحائیل سنا حائیل زطوما کیل ذو کفنا کیل لطفا کیل و نشائیل یقضا کیل فحائیل و در عمل عکس برجه مفقرا طالع باید کرد بطالع را مفقرا و اسمای قسم الفهرست بحسب معانی را مطلوب بر حرف ملائکه طیش خفا باید نمود و اعداد علم در این طالع شکیل حسب الفوفج این است که نمود و میشود

این علم شریفه تقریر است برین پنج ص بی بی بی بی بی و بی بی بی بی بی که قسم الفهرست است نیست صا و ق بی بی غفور و کور و سمیع رفیع ذی الطول باری زکی لطیف قتاح و اسمای ملائکه آنها نیست ضد و کائیل سطفا کیل عز و شائیل مفقتنا کیل نفحائیل سنا حائیل زطوما کیل ذو کفنا کیل لطفا کیل و نشائیل یقضا کیل فحائیل و در عمل عکس برجه مفقرا طالع باید کرد بطالع را مفقرا و اسمای قسم الفهرست بحسب معانی را مطلوب بر حرف ملائکه طیش خفا باید نمود و اعداد علم در این طالع شکیل حسب الفوفج این است که نمود و میشود

او که در آوردن چرخش بدیم	سکه و سب و لیش بدانند تمام	طالع کس مجیدان می رسد
تا به نیت زنگان می رسند	ماز یقین و گران در رسم	لے بخودی خود از ان بهم
گر چه ترقیب سخن نظم و نثر	اگر بیانی ز بزرگان عصر	یا فیه طیفض انظر و پرده بخش
تا که درین عصره رواند زخوش	اگر نوز بهر واقع فردی شوی	پیش شکی نیست که فردی شوی

نقصه

هر اسم از اسمای الهی که چهار حرفی باشد بی تکرار حرف بر صنفی رقوم نشود و در قسم کلمه نور که دو و پنج پایه و شش است غیر مکرر تمام شود بعد از ان بر قسم آورده است و چهار غیر مکرر تمام شود که متعلق باشد به مدت ساعات یکد و شش است هزار و نه قصه شدت هر ساعتی که خاص باشد از ان کلمات و اگر حرف این بان کلمات ضافه کند اسمان روحانیت ان هم باشد که از اسمان خوانند و در صطلح

تذکره

نیت درین شمرده بیان	ضابطه شش را بنمایم عیان	قاعده اش او هم اینجا کفار
در رسم بسط به پنج قرار	پس و گرا از کسر نویسم عدد	تا بود در باب طلب اسند
حاصل این اسم بوقی رقوم	باعث کلیت از بهر علوم	هر که تحصیل عملش سر نیست
و عوت این اسم را باور نیست	انچه بمای بودش دست رس	حاصلش آید بیکی و زو پس
قاعده و عوت هم است این	از مدد حق بطریق یقین	کسر و فتن چو بان فهم شود
قاعده و ذکرش انهم شود	انیت نشانی که بهر هم حق	قاعده نام بود و نسق
و طلبش صاحب وقت	معرفت	پس بو این ذکر علم حروف

بسط یکی اسمی از اسماء الله تعالی نموده می شود و بسط و کسر اسم عید صفت انموج اعمال و بسط و کسر و یک اسمی از اسماء الهی بر نوع توان کرد و از قرار یک قاعده منقره از قواعد بسط و کسر این اشرف قواعد است در اعمال غیر بد و با الله التوفیق والواجب عمل شان زود میشود چنانچه نموده می آید

لوح پنجم				لوح اول			
ل ع ع م	ل ع ع ی	ل ع ع ل	ل ع ع ع	ع ع ع ع	ع ع ع ی	ع ع ع ل	ع ع ع ع
ل ع ع ل	ل ع ع ی	ل ع ع ل	ل ع ع ع	ع ع ع ل	ع ع ع ی	ع ع ع ل	ع ع ع ع
ل ع ع ی	ل ع ع ل	ل ع ع ی	ل ع ع ع	ع ع ع ع	ع ع ع ی	ع ع ع ل	ع ع ع ع
ل ع ع م	ل ع ع ی	ل ع ع ل	ل ع ع ع	ع ع ع م	ع ع ع ی	ع ع ع ل	ع ع ع ع
لوح ششم				لوح دوم			
ل ل ل ع	ل ل ل ی	ل ل ل ل	ل ل ل ع	ع ل ل ع	ع ل ل ی	ع ل ل ل	ع ل ل ع
ل ل ل ع	ل ل ل ی	ل ل ل ل	ل ل ل ع	ع ل ل ع	ع ل ل ی	ع ل ل ل	ع ل ل ع
ل ل ل ی	ل ل ل ل	ل ل ل ی	ل ل ل ع	ع ل ل ع	ع ل ل ی	ع ل ل ل	ع ل ل ع
ل ل ل م	ل ل ل ی	ل ل ل ل	ل ل ل ع	ع ل ل م	ع ل ل ی	ع ل ل ل	ع ل ل ع
لوح هفتم				لوح سوم			
ل ی ع ع	ل ی ع ی	ل ی ع ل	ل ی ع ع	ع ی ع ع	ع ی ع ی	ع ی ع ل	ع ی ع ع
ل ی ع ل	ل ی ع ی	ل ی ع ل	ل ی ع ع	ع ی ع ل	ع ی ع ی	ع ی ع ل	ع ی ع ع
ل ی ع ی	ل ی ع ل	ل ی ع ی	ل ی ع ع	ع ی ع ع	ع ی ع ی	ع ی ع ل	ع ی ع ع
ل ی ع م	ل ی ع ی	ل ی ع ل	ل ی ع ع	ع ی ع م	ع ی ع ی	ع ی ع ل	ع ی ع ع
لوح هشتم				لوح چهارم			
ل م ع ع	ل م ع ی	ل م ع ل	ل م ع ع	ع م ع ع	ع م ع ی	ع م ع ل	ع م ع ع
ل م ع ل	ل م ع ی	ل م ع ل	ل م ع ع	ع م ع ل	ع م ع ی	ع م ع ل	ع م ع ع
ل م ع ی	ل م ع ل	ل م ع ی	ل م ع ع	ع م ع ع	ع م ع ی	ع م ع ل	ع م ع ع
ل م ع م	ل م ع ی	ل م ع ل	ل م ع ع	ع م ع م	ع م ع ی	ع م ع ل	ع م ع ع

لوح پنجم				لوح ششم			
م ع ع م	م ع ع ی	م ع ع ل	م ع ع ع	ی ل ع م	ی ل ع ع	ی ل ع ل	ی ل ع ع
م ع ل م	م ع ل ی	م ع ل ل	م ع ل ع	ی ل ل م	ی ل ل ی	ی ل ل ل	ی ل ل ع
م ع ی م	م ع ی ی	م ع ی ل	م ع ی ع	ی ل ی م	ی ل ی ی	ی ل ی ل	ی ل ی ع
م ل م م	م ل م ی	م ل م ل	م ل م ع	ی ل م م	ی ل م ی	ی ل م ل	ی ل م ع
لوح چهارم				لوح دوم			
م ل ع م	م ل ع ی	م ل ع ل	م ل ع ع	ی ل ع م	ی ل ع ی	ی ل ع ل	ی ل ع ع
م ل ل م	م ل ل ی	م ل ل ل	م ل ل ع	ی ل ل م	ی ل ل ی	ی ل ل ل	ی ل ل ع
م ل ی م	م ل ی ی	م ل ی ل	م ل ی ع	ی ل ی م	ی ل ی ی	ی ل ی ل	ی ل ی ع
م ل م م	م ل م ی	م ل م ل	م ل م ع	ی ل م م	ی ل م ی	ی ل م ل	ی ل م ع
لوح یازدهم				لوح پانزدهم			
م ی ع م	م ی ع ی	م ی ع ل	م ی ع ع	ی ی ع م	ی ی ع ی	ی ی ع ل	ی ی ع ع
م ی ل م	م ی ل ی	م ی ل ل	م ی ل ع	ی ی ل م	ی ی ل ی	ی ی ل ل	ی ی ل ع
م ی ی م	م ی ی ی	م ی ی ل	م ی ی ع	ی ی ی م	ی ی ی ی	ی ی ی ل	ی ی ی ع
م ی م م	م ی م ی	م ی م ل	م ی م ع	ی ی م م	ی ی م ی	ی ی م ل	ی ی م ع
لوح شانزدهم				لوح دوازدهم			
م م ع م	م م ع ی	م م ع ل	م م ع ع	ی م ع م	ی م ع ی	ی م ع ل	ی م ع ع
م م ل م	م م ل ی	م م ل ل	م م ل ع	ی م ل م	ی م ل ی	ی م ل ل	ی م ل ع
م م ی م	م م ی ی	م م ی ل	م م ی ع	ی م ی م	ی م ی ی	ی م ی ل	ی م ی ع
م م م م	م م م ی	م م م ل	م م م ع	ی م م م	ی م م ی	ی م م ل	ی م م ع

<p>۱۷۹</p> <p>در این روز بیست و یکم از ماه رجب سال ۱۰۸۰ هجری قمری</p>	<p>در این روز بیست و یکم از ماه رجب سال ۱۰۸۰ هجری قمری</p>	<p>در این روز بیست و یکم از ماه رجب سال ۱۰۸۰ هجری قمری</p>
<p>کانت بسی بنده خدای فرنگ گودل تو بسند چو طفلان مبد کرده تهنیت ترا صم و بکم کام هوا و هوس از وی طلب مانده از ان در وطن آب گل پند پذیرفت و بجانش خرید شد ز پی طاعت حق معترض</p>	<p>ما نفس بر او بجهنگ نفس دنی بنده خود کن بجهنگ بنده اوئی تو دور آئی بحکم حق مطلب از حق و با صد تعب آه ازین بجز و بیا زول مرو چو از ناصح خود این شنید دست و دلش از غم پنج مرض</p>	<p>در این روز بیست و یکم از ماه رجب سال ۱۰۸۰ هجری قمری</p>
<p>این سبتم بود بیاری حق تا با ساسی خدای غلط بر دشتا ساسی و گرازیادین بغیر خم کرو ویرین کار و بار بهر غرض تو که خدای ممکن نام خدا بهر خدا خوان و پس سر زبیدین ساسی ز شرمندگی تا بیری تو ز شرمیکان سبق کمانچه بهستان دوت کردگار</p>	<p>بنده کن استا و گزتم سبق در فن دعوات حروف و نقطه و او زهر فوغ چو ارشادین ساخت و لم ساد و ز آب کا گفت که طاعت یابی ممکن در گذر از فکر هوا و هوس فرض او اکن ز سر بندگی صرف کن اوقات با واد حق تقصید خود را بخشد ادا گذار</p>	<p>در این روز بیست و یکم از ماه رجب سال ۱۰۸۰ هجری قمری</p>
<p>در این روز بیست و یکم از ماه رجب سال ۱۰۸۰ هجری قمری</p>	<p>در این روز بیست و یکم از ماه رجب سال ۱۰۸۰ هجری قمری</p>	<p>در این روز بیست و یکم از ماه رجب سال ۱۰۸۰ هجری قمری</p>

[illegible]

و حکومت است و شش کشور در آنجا
سهیل برادران و در آنجا
پیشتر هر دو در هر یک از
در سینه زد و بیلا سینه
تأش و جانیت ملک از اطم
تا شوی در هم ازین کار و بار
پایه بوسط آرتنا کن
جای کن آنجا که قبضه کما هست
حالت آنرا جو یا سیله تمام
در تو زمین سینه پیش کنی
نزل ثانیست بر و اندک است
عوتن این جای و آرم تو

۵۵

دعوت نکرا که خدا بستاند از دعوت نقطه و اعراب معضرات است بیان
اول دعوت نقطه بر می شنودان پوشیده نیست که جمیع نقاط حروف می بیند
پندگانه می بیند و او اندک نقطه و کثرتش باشد از آن شش و دو نقطه
ساعت حق وی ازینش باشد و یک نقطه و ده بیرون ازینش ساعت

چون که از دنیا گذر آید و دعا
 بر خط است از آنکه در دست از دعا
 پیشه شیشه ایست نه به پا گویند
 کار غنایم است و درین پامند
 راه در قدم قدم بر قدم
 و در قدم بر قدم از راه کار
 خام طبعی نخواهش بالا کن
 منزل اول که سر راه است
 چنانچه گشتین که بسازی نظام
 مسی مندر از سیل بیالاکنی
 باز ازین منزلت از دعا
 من بطریق سبق و امر فرشت

دعوت است که از دعا است از دعا
 اول دعوت است که از دعا است از دعا
 شش گانه و شش گانه و شش گانه
 سادت حق و این شش باشد و یک نقطه ده پنج و شش خط

در کبریا و در روز و در کبریا که یکصد و پنجاه روز خواندن اسم این
نقطه است اول عدد جمله حروف سبعة لغوی دال صا جیم واو حاکم
واو جمله و صد و سی شد و سیهای اندر موافق عدد این الی این یا و شود
دوم بعد و صد و سی حرف عدد چهل این حروف و صد و هفتاد و پنجاه
از جمله اندر موافق این عددش الی این است سی و هفتاد و پنجاه که
اول و دوم و سیوم باشد که هر روز هشت میشوید از اسماء الله و اسمیک
نعم القریب و یکی منتهی پنجم بعد و مجموع اول و دوم و سیوم و چهارم که و در
و شانزده باشد از اسماء الله موافق اسم این عدد

در کبریا و در روز و در کبریا که یکصد و پنجاه روز خواندن اسم این
نقطه است اول عدد جمله حروف سبعة لغوی دال صا جیم واو حاکم
واو جمله و صد و سی شد و سیهای اندر موافق عدد این الی این یا و شود
دوم بعد و صد و سی حرف عدد چهل این حروف و صد و هفتاد و پنجاه
از جمله اندر موافق این عددش الی این است سی و هفتاد و پنجاه که
اول و دوم و سیوم باشد که هر روز هشت میشوید از اسماء الله و اسمیک
نعم القریب و یکی منتهی پنجم بعد و مجموع اول و دوم و سیوم و چهارم که و در
و شانزده باشد از اسماء الله موافق اسم این عدد

در کبریا و در روز و در کبریا که یکصد و پنجاه روز خواندن اسم این
نقطه است اول عدد جمله حروف سبعة لغوی دال صا جیم واو حاکم
واو جمله و صد و سی شد و سیهای اندر موافق عدد این الی این یا و شود
دوم بعد و صد و سی حرف عدد چهل این حروف و صد و هفتاد و پنجاه
از جمله اندر موافق این عددش الی این است سی و هفتاد و پنجاه که
اول و دوم و سیوم باشد که هر روز هشت میشوید از اسماء الله و اسمیک
نعم القریب و یکی منتهی پنجم بعد و مجموع اول و دوم و سیوم و چهارم که و در
و شانزده باشد از اسماء الله موافق اسم این عدد

تفسیر	
دعوت یک قاعده ناعرب	باز نمودم بر موز شکر
و این دعوت بر قاعده	قطع نظر با پیش از فائده
صبر کند همیشه که روحانیات	رخ نمایند بوسه از جهات
راوت آمد شدشان چون شود	حالت خواننده در گون شود
چهره شمس افروخته که و چنان	از و جانش به نماید جهانی
هر که کند در رخ او دیده باز	یابد از آن حالت سوز و گداز
بر نظر جانش روی او شود	آینه جانش مصفا شود
هر چه شود دیده بگوید از آن	بماند از آنش تصویر زیانی

در کبریا و در روز و در کبریا که یکصد و پنجاه روز خواندن اسم این
نقطه است اول عدد جمله حروف سبعة لغوی دال صا جیم واو حاکم
واو جمله و صد و سی شد و سیهای اندر موافق عدد این الی این یا و شود
دوم بعد و صد و سی حرف عدد چهل این حروف و صد و هفتاد و پنجاه
از جمله اندر موافق این عددش الی این است سی و هفتاد و پنجاه که
اول و دوم و سیوم باشد که هر روز هشت میشوید از اسماء الله و اسمیک
نعم القریب و یکی منتهی پنجم بعد و مجموع اول و دوم و سیوم و چهارم که و در
و شانزده باشد از اسماء الله موافق اسم این عدد

که اکبر باشد و عدد و خاس که اکبر باشد اکبر باشد است جمیع این چهار رقم
باشد که دو هزار و دو صد و سی و پنج می شود و در هر اسم این ثانی عدد
عرب باید داشت و همچنین هر غلطی باید نمود و باید خواند و تکسیر باید نمود

(۱) که بر روحانی و جسمانی
 و روحانی و جسمانی
 رخصت و دعوت از معظم بکر
 رخصت از کبریا و رخصت
 فقط لسان کن زبانی دروغ
 اگر کنی شرط زبانی را جرم
 خلوت دل صاف کن فی طلال
 خواب و خورش کلم کن کلم کن سخن
 قصد کن نه پیشه کن و نه غیر
 در دنیا چله چو سر کس است تمام
 حلت خود را بنگر بعد از آن
 و خود و خدای خود را نه هر نظر
 اگر شوی دست در حسن حال

از اثر غیبی در دعا
پاکی و تقوی و ریاضت کن شعار
در قدمش باش و نهایی بهر
صاحب محبت بود و معرفت
تا پدر و ذکر اسما متناهی و غایت
رجعت است که همه بتو آر و الم
چنانچه شینی بکن از روی حال
بل سخن از بهشت ضرورت بکن
پای مهر و در شوق شمع طیب
یا عدد و ذکر و صیام و قیام
تا بچشم عنوان شست ترا جان
شوق ترستی و تنزل نگر
نزد شاه و بن شدن جا و مال

[illegible][illegible]

چون تیران
چون دود
چون سبیل
چون سبیل
چون سبیل

مجلس ۱۰۰

خواجه شمس الدین محمد بن علی بن ابی طالب

قاعدة تمسكها بالرسالة

[Faint handwritten Persian script, likely bleed-through from the reverse side.]

5

این کتاب در بیان احکام و عبادت است و در بیان احکام و عبادت است
 و در بیان احکام و عبادت است و در بیان احکام و عبادت است
 و در بیان احکام و عبادت است و در بیان احکام و عبادت است
 و در بیان احکام و عبادت است و در بیان احکام و عبادت است

احاد باشد و صغیر یک هفتاد و اگر جمعی است اول دو باشد و بعد از آن
 شصت و سی و پنج عمل باید نمود و اگر ثانی باشد سی و یک
 آنکه قرار بمعین باشد و صغیر کی در وسط و در کبیر صد و این یک قاعده
 اصح است از جمیع قواعد و دعوت سماوی الکی بر این علم بخلاقه

تنبیه

که چه بیان کردم ازین بیشتر لیک در اینجا غرضم کوشش است بحث این علم شریف و کرام بایدش اول روش آموختن قول ابامحسن معتبر کار نمون که پنج صواب	فکر کنم رسم ازین بیشتر تا کنی فکر که طریقیست هر که اراده کند از خاص مقام شمع طریقی روش آموختن که همه اعلاست بعد از خبر آید از این کار نتیجه ثواب
--	---

قاعده

از جمله لوازم دعوات است چه در دعوت صغیر و چه در دعوت
 وسط و کبیر و این چند فقره معین است برین تفصیل نصاب رکوة عشر
 قضا دور مدور بدل ختم تکرار توهم دعوت این آیه
 ترتیب است نیاید و بی این ترتیب کامل الفائده نیست و هر آیه که دعوت
 کند اول بعد از نصاب و از ده نیز از ثوبت باید خواند که حمل عدد و حایات

این کتاب در بیان احکام و عبادت است و در بیان احکام و عبادت است
 و در بیان احکام و عبادت است و در بیان احکام و عبادت است
 و در بیان احکام و عبادت است و در بیان احکام و عبادت است
 و در بیان احکام و عبادت است و در بیان احکام و عبادت است
 و در بیان احکام و عبادت است و در بیان احکام و عبادت است

این کتاب در بیان احکام و عبادت است و در بیان احکام و عبادت است
 و در بیان احکام و عبادت است و در بیان احکام و عبادت است
 و در بیان احکام و عبادت است و در بیان احکام و عبادت است
 و در بیان احکام و عبادت است و در بیان احکام و عبادت است
 و در بیان احکام و عبادت است و در بیان احکام و عبادت است

مضايف آنها کرده هزار و دو و در باشد و هفت هزار برای
بنل و هزار دو و بیست و برانجی مستعمل باشد

بیان و فہمی

قاعد و دعوت اسماء بیست
شرح و شروط همه گفت نیست
صاف ولی باید در احوال صحیح
باب صفای همه کف از نیست
باید شش این شرح و وجود سلیم
تا بتوان حرف ازین پیش گفت
گر چه نه بر پنج قصورست حرف
حاصل ازین پیش نگویم روز

جماله در حوصله هر کیست
و بر تیران گفتن وی کیست
تا توان کرد صفت را صریح
هر شکسته حائل را زنیست
بر طرق صدق و صفا مستقیم
کوش وی آن نیز تواند شنفت
لیک با اندازه ضرورت حرف
باز روم را بر سر شرح کنوز

زبدہ مختصری درخانیہ سی

باب بیستم غایت و روش
باب بیست و یکم از الف با وجیم
باب بیست و دو الف با و تا
باب بیست و سه الف با و تا
باب بیست و چهار الف با و تا

ضابطه نهفت است هم از دمی
باز صغیر است و در متصل
تا بعد لام الف و حرف یا
تا فرست ختم شود مستقیم
ز آن پیش نام شده متصل

[illegible]

صورت
 یافت چون قاصد
 یافت سلطان الف
 الف لام اف
 است و در حرف
 نخستین
 نخستین
 چون
 که
 اول

اول و دوم است
ثالث و رابع است
پنجم و ششم است
هفتم و هشتم است
نهم و دهم است
یازدهم و دوازدهم است
سیزدهم و چهاردهم است
پانزدهم و شانزدهم است
هجدهم و نوزدهم است
بیستم و بیست و یکم است

نفس امارتی
نفس باطنی
نفس حیوانی
نفس انسانی
نفس الهی

نفس امارتی
نفس باطنی
نفس حیوانی
نفس انسانی
نفس الهی

نفس امارتی
نفس باطنی
نفس حیوانی
نفس انسانی
نفس الهی

حرفش نشاند چه دریا به آن
چون شودش مرفض ز رعایت پدر
گرچه بود مختصر سه دم زدن
که نفسی که شنیدی صفت
وقت غنیمت شیرای نیکام
یا دیگر از من سکین سبق
دم مرغان و لب کشا غیر ذکر
ذکر نفس بیده ضائع مکن
تا بودت ذکر اسامی خداح
گر نکتی ذکر خدا هر زمان
هر که بود واقف اسمای نام
خود بدده انصاف که چون باشی این
عمر غریبه که ندارد مثال
ظالم نفس نفست این ز تو
نیست ترا فکر خدا و سترس
وز صفت نفس بگویم سخن
نفس برانی که بهیئت است

در شب و در روز زمان و میان
از سپیده بر تفل بیاید کلید
حیف بود یکدم ازین اخرون
از من دل داده بدین معرفت
صرف مکن در کلمات حرام
باز مکن لب بجز از یاد حق
پاس نفس دار بذر و فکر
قصه مخوان ذکر و قانع مکن
واقف دم باش بشام صبح
ذکر نفس را هر سان بر زبان
ذکر مود باشد و بس لا کلام
کی بود این شیوه اهل یقین
صرف کنندش همه در قیل و قال
کش بود این شیوه آئین ز تو
ظالم نفس نفسی هر نفس
مختصر از قاعده فکر و فن
در تن هر کس نفسی و شن است

نفس امارتی
نفس باطنی
نفس حیوانی
نفس انسانی
نفس الهی

نفس امارتی
نفس باطنی
نفس حیوانی
نفس انسانی
نفس الهی

حال اول اور انہی نون ہوو
ساگت شوشیا چہ برنا چہ پیر
نور شریعت بطریق وصول
کم کنند اول قدس راہ را
نامہ شریعت و در زمین نشان

جان و صاحبان تو که گویان بود
ره نبرد و روی در که خطیر
از نبود همه عقل فضا
ره نه بود حسنه و آل گاه
قول محقق گفت اینجا بیان

[illegible]

سید

هست و انداختند آنهم زان
هست صفات احدیت قسم
انچه برتر قیاس بود و نیست نام
قسمت سبلی ضابطش نیز
صورتها سعادتمند و غم

باقی است اسامی صفات
حقه هر قسم از آن چند
کان به تفصیل بیان گشته
است بسی اهم بعرف و تمیز
چرا که اندر آن تفسیر است

<p>۱۹۹</p> <p>حالت اول او را زلفا نون بود ساکن است و شیار چند بر ناچه پیر نور شریعت بطریق وصول کم کند اول قدرش راه را تا سر مقصود و در همین نشان</p>	<p>جان و ساحل و اگر گون بود ره نبرد و کوی و در که خطیر گر نبود همه عقل فاضل ره نبرد و حسد و آل گاه را قول محقق کفر اینجا بیان</p>	<p>معرفة</p> <p>قول محققین است که مجموع اسماء را کسی که می تواند است منحصر است در قسم قسمت در صفات ثبوتی و قسمتی در صفات سلبی و قسمتی در صفات سیما یا متعلق است به صفات ثبوتی و سیما یا ثنائیه است که در قبل ازین فکر آن رفته و حی عالم در ازان متعلق است معانی این اسماء بذات قدیم بقدر قائم است اگر چه نزد اسماء تحقق اسماء علی التبیان است و تحقیق معانی اسماء</p>
<p>تسمین</p> <p>است و الله فقط اسم ذات است صفات احدیت قسم انچه به ترتیب بود و شست نام قسمت سلبی و ضافیش نیز صورتها سما بهر نوع است</p>	<p>باقی اسماء است ساسی صفات حقه هر قسم از ان چند کان به تفصیل بیان گشته است بسی اسم معروف و تیش پرتوانند و تفسیر است</p>	<p>تذکره</p> <p>است که عالم عارف و غیر است که عالم عارف و غیر است که عالم عارف و غیر است که عالم عارف و غیر</p>

نور الهمى الى خيال المنار

[illegible]

بانی قول است

از اثر غسل بیاید عیان
جان خلألق پرتن آرد طهور
جلوه کرد و رتن بر ناف پیر
چو د کسے کے بنیاید ہنو
صاحب اعطابدر ارد قسلم
باز کسے کے شود آگہ ز شہر
زین دوسرے عالم شود در سبق
پر تو اسماهی صفات خداست

عارف پاکیزہ نظر ستر آن
ہر تو کے چوہ فیض نور
قدرت و قوت از قوی و قدیر
ازند ہر تو چو ا و ضو
ہر تو معطی جو بر آو علم
تا کہ زمانع نبو و نابہ
معرفت باقی اسما کے حق
این ہمہ انوار کہ آفاق رست

سید احمد رضا خان

وقت

قول عرفان کہ آدمی گامی سر عرش برداشتمنا سبب گن و رسماً
درک نماید معنی الرحمن علی العرش استواری چیست و ہنگامی کہ نشیمن
ملکی بشناسد و قدس و طہارت ایشان در پایہ در ایشان چه
مناسبت است و معنی سخن نبیج محمدک و قدس ملک را درک تواند کرد
بدانکہ اورا با اسم غریبہ چہ ستر است و در فرقی ملک لا غو نہم
جمعین بر و معلوم میشود و خواہ خود را بہ تفصیل بشناسد مناسبت
پرطوطی از خود با سہمی فہم تواند کرد و حقیقی بگذارد سہمی و سبب
با و سبب و در آید و بدانکہ معنی الغفور والودود نسبت بہ آدمی

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

[illegible]

فیض اقدس می بخشد و فیض اقدس آنست از عین ذات فیض
 گردد و وجود بخش باشد و فیض اقدس آن که از اسما و صفات بحکم
 ربانیت فائض نگردد و این مجموع از تجلیات الهامی باشد پس از این است

تبر

پر تو هستی پوشیده جلوه گر
 هستی از هست بر آوردم
 هست جهان در نظر اعتبار
 هستی عالم که نمود ه جمال
 نیست بر تحقیق وجودش مایم
 آنچه نمود هست نماید حق است
 ای که به وجودیت مستهم
 هستی فانی تو معلوم نیست
 ای که ترا داده نمود وجود
 ماه تو در واژه اعتبار
 جلوه او اگر نبود کارگر
 هستی هم چو که وجودش نیست
 آنچه بناید از نور است

عالم از ان جلو و شده معتبر
نشسته پدیدار وجود از عدم
معتبر است هستی پروردگار
هست از فیض کرم فواید جمال
بنی مجاز نیست نمودن تمام
غیر حق اینجا عدم مطلق است
نیست ز تو راستی الا عدم
جز عدمیت ز تو حق عدمیت
از اثر فیض و لے در نمود
معتبریم از کرم کردگار
هستی اشیا نبود معتبر
بر اثر پلوه نمودن نیست
هم اثر اوست که منظور است

[illegible]

۱۴۰۷ در سنه اول از شهر تهران
مجلس استادی عالی
توسط قاضی عالی
از این هیئت است
که کنگره فقهیه
فوقین سن خط
اینها خود را بود و همان
فوقین

مجموعه این شش طلب کار
 چهار بهمن و افق هر دو هم هست
 فهم ترا هست اگر اندک
 یا نه که از سینه بسرگیر تاج
 تا بنماید بر خشت او جیم
 با سه بود و در سه به و طاعت
 و در دو چار است ز روی رسد
 یا نه و در دو و سه و چهار است نام
 نوزده از او طلبی زین حساب
 یا نه و در دو نوزده آور بکار
 یا نه با نقاط اضافت گرای
 پنج بود نه و پنج و سی که
 این عدد خاص چو سینه جلی
 حاصلت این پنج بود در صد
 سراب و ام همه در این کنوز
 پنج و نه از گنج نشان میدهد
 یکصد و ده میشود از وی بجا

ال طلب کن ز قوانین چار
 چار چهل سازگرت فهم هست
 باز جدا ساز این شش یک
 یا نه و در شش از این خواه باج
 جلوه درین دایره مستقیم
 پنج درین عدد چو مرکز نشست
 چار و ده است از جمعات عدد
 نوزده است این چو نویسی تمام
 مجمل با سه نویسی صواب
 تا دهرت آسگه اصل کار
 تا یکین مجملت آید بجای
 مجمل قیوم بود پیش
 راست بخوان نام طالع ولی
 مجمل آدم هر قوم عدد
 هست نهفته بطریق روز
 راه بسار نشان میدهد
 وال به مجموعه اسم

مجموعه این شش طلب کار
 چهار بهمن و افق هر دو هم هست
 فهم ترا هست اگر اندک
 یا نه که از سینه بسرگیر تاج
 تا بنماید بر خشت او جیم
 با سه بود و در سه به و طاعت
 و در دو چار است ز روی رسد
 یا نه و در دو و سه و چهار است نام
 نوزده از او طلبی زین حساب
 یا نه و در دو نوزده آور بکار
 یا نه با نقاط اضافت گرای
 پنج بود نه و پنج و سی که
 این عدد خاص چو سینه جلی
 حاصلت این پنج بود در صد
 سراب و ام همه در این کنوز
 پنج و نه از گنج نشان میدهد
 یکصد و ده میشود از وی بجا

مجموعه این شش طلب کار
 چهار بهمن و افق هر دو هم هست
 فهم ترا هست اگر اندک
 یا نه که از سینه بسرگیر تاج
 تا بنماید بر خشت او جیم
 با سه بود و در سه به و طاعت
 و در دو چار است ز روی رسد
 یا نه و در دو و سه و چهار است نام
 نوزده از او طلبی زین حساب
 یا نه و در دو نوزده آور بکار
 یا نه با نقاط اضافت گرای
 پنج بود نه و پنج و سی که
 این عدد خاص چو سینه جلی
 حاصلت این پنج بود در صد
 سراب و ام همه در این کنوز
 پنج و نه از گنج نشان میدهد
 یکصد و ده میشود از وی بجا

مجموعه این شش طلب کار
 چهار بهمن و افق هر دو هم هست
 فهم ترا هست اگر اندک
 یا نه که از سینه بسرگیر تاج
 تا بنماید بر خشت او جیم
 با سه بود و در سه به و طاعت
 و در دو چار است ز روی رسد
 یا نه و در دو و سه و چهار است نام
 نوزده از او طلبی زین حساب
 یا نه و در دو نوزده آور بکار
 یا نه با نقاط اضافت گرای
 پنج بود نه و پنج و سی که
 این عدد خاص چو سینه جلی
 حاصلت این پنج بود در صد
 سراب و ام همه در این کنوز
 پنج و نه از گنج نشان میدهد
 یکصد و ده میشود از وی بجا

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

حضرت راوی و حروف فواصق نماید با عدد حروف منطلق و است تمامند
وزنه است و هرشت که مجموع سیصد و پانزده باشد و الله اعلم

ایک دولت مائل و کر خدا است
 زمین و و نسق آنچه بجا آید
 هر یک ازین را که کنی اختیار
 پس جهان وقت سب کر
 اسم صورت زحرفات آن
 اسم نواطق هم از ان حرف گیر
 چار و داری نیز فرمائے برین
 بسکه نواطق همه ناقظ است
 اگر عدد حرف بگیرد بجا
 خاصیت فعل نه کم باشدش
 چون بودت و عمل این وقوف
 لغت متباین قاعده حاله نقد
 زبده دیگر نمبایم ترا

تا بشود آنچه ترا مدعا است
خاطر از آنها بقبر آید
طالع و قلمس بدو اول قمار
هر رقم چون قلم آری بدست
ساز کن و مجمل کامل بخوان
سیصد و یکبار بخوان و پیش
محو شود شک و فزع اند فقیین
صداشته مجموع بلا نقطه است
لوح موافق کنی از آن قرار
فایده اعلا و اتم باشد
اسم و ران و ج کبی با حروف
تا بری راه باین محل عقد
عقد ه رخا طریک شایم ترا

۲۰۷

حضرت راوی در حروف نواطق خدا با عدد حروف منطبق و هشت است
 و زنه بست و هشت که مجموع سیصد و پانزده باشد و الله اعلم

تألیف و اینچه ترا دعا است
 خاطر انما بقرا آیت
 طالع و قلنس بدو اول قرار
 هر رقم چون قلم آری بدست
 ساز کن و مجمل کامل بخوان
 سیصد و یکبار بخوان و بشنود
 محو شود شک و فزاید یقین
 صامتة مجموع بلا نقطه است
 لوح موافق کنه از آن قرار
 فائده اعلا و اتم باشد ش
 اسم در آن درج کنی با حروف
 تا بری راه باین حل و عقد
 عقد ز خاطر بکش ایم ترا

ایک دولت مائل فکر خدا است
 برین و منسق اینچه بکار آیت
 هر یک یازین را که کنی اختیار
 پس جهان و وقت مناسب کرد
 هم صورت ز جود فاعل آن
 هم نواطق هم ازان حرف گیر
 چاره دار نیز فراسی برین
 بسکه نواطق همه ناقض است
 از عدد حرف بگیر که بکار
 صحت فعل نه کم باشد ش
 چون بود و عمل این و فوف
 فتمت این فاعله حالا بقدر
 رده و دیگر نبایم ترا

تیسره

نفسی که در این عالم است
و این عالم را در این عالم
نفسی که در این عالم است
و این عالم را در این عالم

حرف از نقطه شمرده اندر نمود
فتح الف گاه تلفظ بقال
همزه که در الف فتوحش بهات
صوت که در سوی مخارج نهد
او او که در جمعیت او با بود
گرز مخارج شعری اسهم بود
و در سحقیقت نگر می از نفس
ناطقه نفس که در هر زمان
در طلب نور نماید خیر روح
در حرکت منبسط و منقبض
چون رود از دل بل آرو جوع
دارد او چون نه بند و مثال
صورتش این نمیش از دم زون
مستقیم از گوش گمارد برین
نور او در این نفس دم بر دم
نفس نفس که در کندی زبان
بخیج از نیک و بد خویشتن

والله اری من سخته اهل شهود
همزه مفتوحه بود بر کمال
که تو الف همزه بگوی رود است
با و به آیات مخارج و هم
هو شود از پیش و پس با بود
ز اول و آخر نموده است رو
فکر و خیال هو می و های سستبر
بر سر اخلاک رود و هو ش عیان
مقتضیس از فیض نماید خرج
سیر کند مرتفع و متخفض
در روشش در دو صفت شد و شوع
یا بد از ان دایره های خیال
هو بود و با بود و اندر بدن
نیشند و این دم و دم نازنین
با بود و هو نه ازین پیش و کم
لیک نفس کش نکند ترک آن
هیچ نیاید خبر از جان و تن

و الف و هم چنین است
فکری که از این عالم است
و این عالم را در این عالم
نفسی که در این عالم است
و این عالم را در این عالم

در صد و سی و یکم
نفسی که در این عالم است
و این عالم را در این عالم
نفسی که در این عالم است
و این عالم را در این عالم

فکر دین حال کن از بخودی روزنه صدق و صفا باز کن باز دل اهل صفا و وفا	باز کن روزنه های بر سر با همه آهنگ و فاساد کن بردگت از روزنه آرد صفا
جان غایت و رین دار و گیر پو که شود بسته در آب سخن بر دلش از مهر رخ مصطفی گر نشان کرده حدیثی بیان این هم از آنست که لیس و نهار آینه خاطرش از صاف نیست برده بیاهو بنفشه و جل روی دلش صفا و صفائی است بر دلش این رنگ که بر بوده است در غور اندازده خود گفته حرف مهرش لیس اهرم ازین وسطه وارد ازین رابطه بے آلت از نظر فارسیانست این	از غم نه استعدی و رز حیر مهرش پیش بر با ناز تن باز شود روزنه های صفا از نبی پاک دل و پاک جان در طبعش بود روان بقدر دور دلی از ره انصاف نیست از مدد برکت اسم شعله بر تر از اندیشه او صفائی است صیقلیش مهر علی بوده است جمل و قنات و زمان کرده صفا با دل مردان خدا را بطه جمل از ان اکت بے علت کوست و این دایره با صفت

نشین

باز کن روزنه های بر سر
با همه آهنگ و فاساد کن
بردگت از روزنه آرد صفا
فکر دین حال کن از بخودی
روزنه صدق و صفا باز کن
باز دل اهل صفا و وفا
جان غایت و رین دار و گیر
پو که شود بسته در آب سخن
بر دلش از مهر رخ مصطفی
گر نشان کرده حدیثی بیان
این هم از آنست که لیس و نهار
آینه خاطرش از صاف نیست
برده بیاهو بنفشه و جل
روی دلش صفا و صفائی است
بر دلش این رنگ که بر بوده است
در غور اندازده خود گفته حرف
مهرش لیس اهرم ازین وسطه
وارد ازین رابطه بے آلت
از نظر فارسیانست این
از غم نه استعدی و رز حیر
مهرش پیش بر با ناز تن
باز شود روزنه های صفا
از نبی پاک دل و پاک جان
در طبعش بود روان بقدر
دور دلی از ره انصاف نیست
از مدد برکت اسم شعله
بر تر از اندیشه او صفائی است
صیقلیش مهر علی بوده است
جمل و قنات و زمان کرده صفا
با دل مردان خدا را بطه
جمل از ان اکت بے علت
کوست و این دایره با صفت

فقطی فرزندم ازین معرفت
حرف نباید رواز اندازد پیش
گرچه همه بخت تو حیدر است

پس کفر اینجا سخن از این صفت
ارچه رود و احرف باندازه پیش
باز و مبر بر توحید دوست

ارباب توحید از حضرت رسالت پناه می‌جای صلوات الله علیه آله و سلم منقول
نقل و حدیث قدسی می‌کنند در باب کیفیت قرائت و نوافل و سوره الیسیم
که اشاره بدو تجلی است یکی وصف اسم الظاهر و یکی وصف اسم الباطن
و گفته اند که گاهی حضرت حق تعالی با اسم الظاهر تجلی کند هرگز بی‌سند خلق باطن
و مخفی و حق ظاهراً است و گاهی که اسم الباطن تجلی کند خلق ظاهراً حق
باطن است و خلق را این حالت نتیجه قرب نوافل است چنانچه در حدیث
قدسی وارد است که لا یرذل العبد یتقرب لی بالانوافل جلی آنرا حدیث

١٠

قول حق از گفت پیمبر شنو
واجب خود دان بطریق نخست
عابره حق باش بلیل و نه سار
پای مننه از طرق شرع دور
نهست مطابق بفروع و اصول

ای کہ گفت و شنودی در گرد
علم فرائض یقین درست
نافه بر فرض بیقرار است
در عمل او هم را بی قصور
قول ائمه که بقول رسول

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

آن باب باطن و
آن باب بیرون است و دیگر بیرون باطن
آن بیرون باطن است و دیگر باطن بیرون
آن باطن بیرون است و دیگر بیرون باطن

در بر مراست بشکله بار
چون بصفه جان شد آینه است
قرب فرا این چو دهر این خبر
جلوه جانانه چو آرد ظهور
پرتو جانان ز تو گرد و عیان
حکیم حدیثی ز رسول اکرم
اصل و انش که منجبت است
ورود خود جز دل اگر نیافت

چہرہ خود را نگر سے انکار
محزون اسرار شود سینہ ات
بانہ بیابے ز نوافل اثر
آئینہ دل شود تشرکھ نور
قرب نوافل بود انش بیان
ہر کہ شہیدانہ سراپید دہم
دیو بر وایسج مسلط شد
و سوسہ در خاطر اور دریافت

چون ارشد که الله تعالی که بفرموده کلام آسمی بنده را بجز عنایت و هدایت
خداوند تعالی میسر و مقدر نیست و درین سلسله میان علماء و فقهاء
است و هر کس درین باره خلاف یکدیگر میانی کرده اند و ظاهر کلام
دلائل بر عارض رویت می کنند که لاند که لا اله الا الله و هو الله و لا اله الا الله و هو الله
انجیر و بیانی که متقیین صوفیه درین باب کرده اند بسیار اذوق است و بفرمود
هر کس درین آید بگرار باب مکتشف بر ریاضت و ریاضت

۱۔ کہ نہ کیفیت عین وجود ۲۔ نہت زبان نور گفت و شنود

[illegible]

آنکه درین
قرار و جای آرایش قرارش
رسیدن از نصف میان یک
نصف از آن ذات بیچاره
چگونه اسما دست یابن اعتبار
در نظر دست یابن اعتبار
چون نظرش بر این عالم است
و درین نظم نظرش ظاهر است

جس میں انکی رائے و عقائد کو
میں نے لکھنے اور پڑھنے کا
ہیچین

از آنکه دوست تو بودی و من هستم
ست خاتم از آنکه دوست تو بودی و من هستم
لوفن خلق از آنکه دوست تو بودی و من هستم
و چه کار از آنکه دوست تو بودی و من هستم
بستی ما را که دوست تو بودی و من هستم

راستی راوری که برده بوده اند	گفته ایشان است که نموده اند
راستی آور که شوی رستگار	راستی از تو نظر از کردگار

پیمین

ای دل اگر هست ترا دیده باز	صنعت بهین و اثر صنع ساز
گر بودت نور نظر فاش بین	نقش جهان صنعت نقاش بین
ای بقی اندیشه زجا بر جهان	پر توب نماند نگر و جهان
فکران کن که گرانها مهر	فاش نگر و زرواق سپهر
زده کجارج بنمایه خلق	چهره کجا باز کشاید خلق
زده چو از مهر نماید مدام	مهر نمایند بودستد مدام
زده بی مهر نمودش نیست	جز عدم آثار وجودش نیست
روشنی مهر وجودش در	پر تو او روی نمودش در
یکنفس از خواب دو دیده بال	تا یکی این خواب در آرد خیال
نیک نظر کن که جهان سر بهر	آمده از پر تو حق در نظر
زکر کن آغاز آداب فکر	تا برخت جلوه کند نور فکر
مد نظر بر اثر نور دار	مهر زهر زده تو منظور دار
خویش به بندار کن در گرد	یکنفس از فکر خود آزاد شو
بیش نظر زده پندار تو	سدره تست بر قمار تو

راستی راوری که برده بوده اند
گفته ایشان است که نموده اند
راستی آور که شوی رستگار
راستی از تو نظر از کردگار

صنعت بهین و اثر صنع ساز
نقش جهان صنعت نقاش بین
پر توب نماند نگر و جهان
فاش نگر و زرواق سپهر
چهره کجا باز کشاید خلق
مهر نمایند بودستد مدام
جز عدم آثار وجودش نیست
پر تو او روی نمودش در
تا یکی این خواب در آرد خیال
آمده از پر تو حق در نظر
تا برخت جلوه کند نور فکر
مهر زهر زده تو منظور دار
یکنفس از فکر خود آزاد شو
سدره تست بر قمار تو

ای دل اگر هست ترا دیده باز
گر بودت نور نظر فاش بین
ای بقی اندیشه زجا بر جهان
فکران کن که گرانها مهر
زده کجارج بنمایه خلق
زده چو از مهر نماید مدام
زده بی مهر نمودش نیست
روشنی مهر وجودش در
یکنفس از خواب دو دیده بال
نیک نظر کن که جهان سر بهر
زکر کن آغاز آداب فکر
مد نظر بر اثر نور دار
خویش به بندار کن در گرد
بیش نظر زده پندار تو

صنعت بهین و اثر صنع ساز
نقش جهان صنعت نقاش بین
پر توب نماند نگر و جهان
فاش نگر و زرواق سپهر
چهره کجا باز کشاید خلق
مهر نمایند بودستد مدام
جز عدم آثار وجودش نیست
پر تو او روی نمودش در
تا یکی این خواب در آرد خیال
آمده از پر تو حق در نظر
تا برخت جلوه کند نور فکر
مهر زهر زده تو منظور دار
یکنفس از فکر خود آزاد شو
سدره تست بر قمار تو

ادعوی استجب کلمه نظر و ادس ی ن ی ال ام هر کلمه حرف تقاطع و حرف جملات کحروف و حروف لایحه ادعوی استجب کلمه
بینات لویسیه ادس ی ن ام جملات استجب کلمه علی بن ابی طالب و لویسیه علی بن ابی طالب و لویسیه علی بن ابی طالب و لویسیه علی بن ابی طالب

ختم سخن سانهایی در ختم	تیسمین	یافت تمامی بر روز شرف
شکر که در دیدن مجلس تمام	روشن و خشن و صفاهای تمام	کجه در شویوه صفتم کم است
جام هم از دست ظاهر خود	چهره این معنی اسما کشود	سر بسیرین نسیم تیرتیبین
نوشه خط صفا تش جلیبیت	ز انکه سر اسراف صفا علیست	خاتمه اش مهر بنام شهی است
چون تو این گنج گشته عیان	و تو شد این نسیم تمامی باین	و سنجی چو شد از پرده باز
سرمه زان چو نکته از دست	پس بوی طلق از صدق داد	خواه حق آنچه ترا دعوات

ای دو جهان از عیم جودت نمی	ختم مناجات	عالم و آدم ز توفیق رومی
گر نه توفیق بر ما دم رسد	که گزین طلق با دم رسد	کی بکند فیض تو برین یاد
فیض کرم گز رسد از برت	راه که باید بهجانب ورت	بر دل ماراه انابت ز رشت
باید جابت چو تو بکشد او	رضعت عوفی آن داود	خداست این شوخ چون بخود
پس بختی چو منج و قبول	اگر است از اش مکن قبول	وزره هسان و کرم یک نظر
زنگ شمع از دلش پاک ساز	با طمش آینه اوراک ساز	در روز توفیق چو آید بهر
دو کمر از چهره جانش غبار	خاتمه اش خیر کن ای کردگار	از کرم و لطف خود ای مستعان
آنچه بهشت از دستش	روپ بین غلغله ایمان	کرمش از کرم در گذار
فضل نغمه های که گو	هنگامه در برش نه بود قدر گاه	بار خدا یا بوطاس عیسیم
دارد کار چو توفی و لنواز	چاره این بنده بیچاره ساز	مغفرتی از لطف دهنه بر سر

خاتمه الطبع بخت عظیم طلق که در علم آدم الاسما کلمه از علم اولین دوست در دما محمد و در ختم المسلمین اوصی الله
علی بن خلیفه و محمد و آله و صحبه تیسمین الی یوم الدین اما بعد پوشیده مبارک درین بهین زمان فرخی تو امان دنیا یاب گوهر کبریا که
هر یک یای مستغفار و طلیعت ناسد کن رشنا و رش درین روزگار سفق و دما برش بفرق تقدیر رسد و بحسب اتفاق اگر کتاب
جای علوم منبع فوهم بر سر اهل کمال نیت پیر کمال حبش کانیور سلیم الله الواب بهم رسد طالبان این فن و شتاقان
نوع سخن را کام دل حاصل گردید مصنف علام این هر دو فتور و منظوم کلام فرید روزگار و حید آثار ابو محمد نعیم دیدار اعیان
جابر لاثانی است جناب معالی القاب شش نو کشته در دام اقبال طبع آن حکم فرمودند بر طبق آن منضم با کمال
لا اله الا الله و یا ال

7119 ~~RESERVED~~ DUE DATE 07/51

[illegible]

Date	No.	Date	No.
------	-----	------	-----